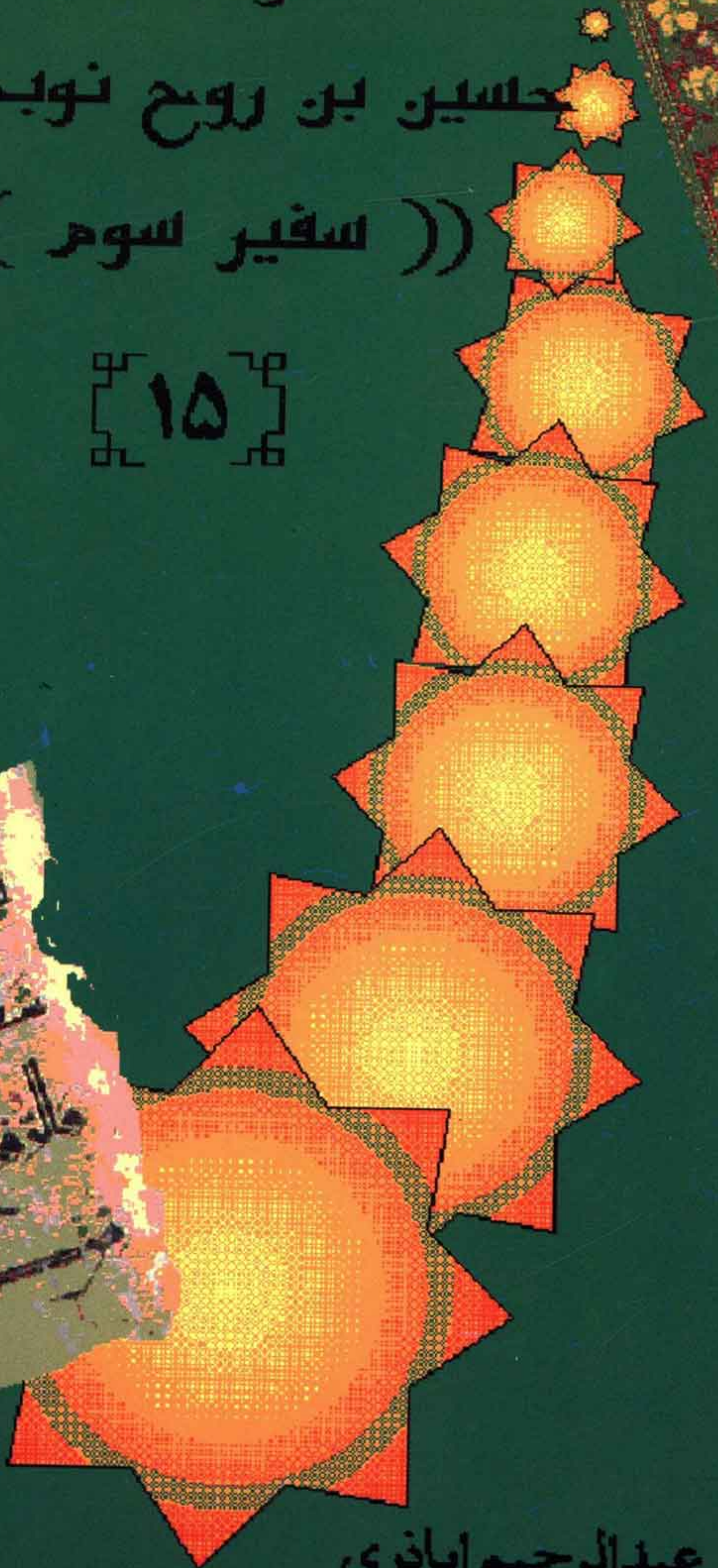


ابوالقاسم

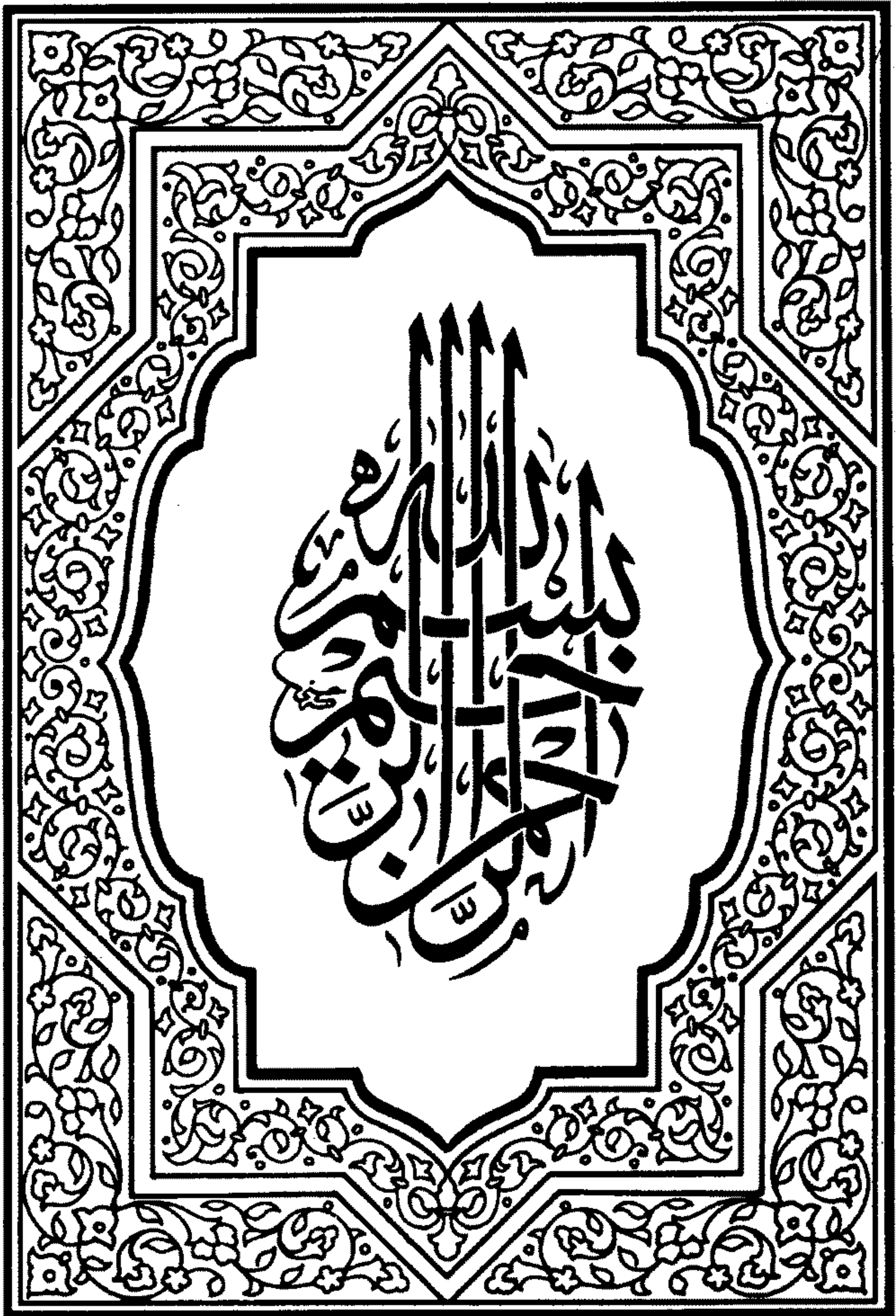
حسین بن روح نوبختی

((سفیر سوم))

{ ۱۵ }



عبدالرحیم اباضری



راویان نور ۱۵

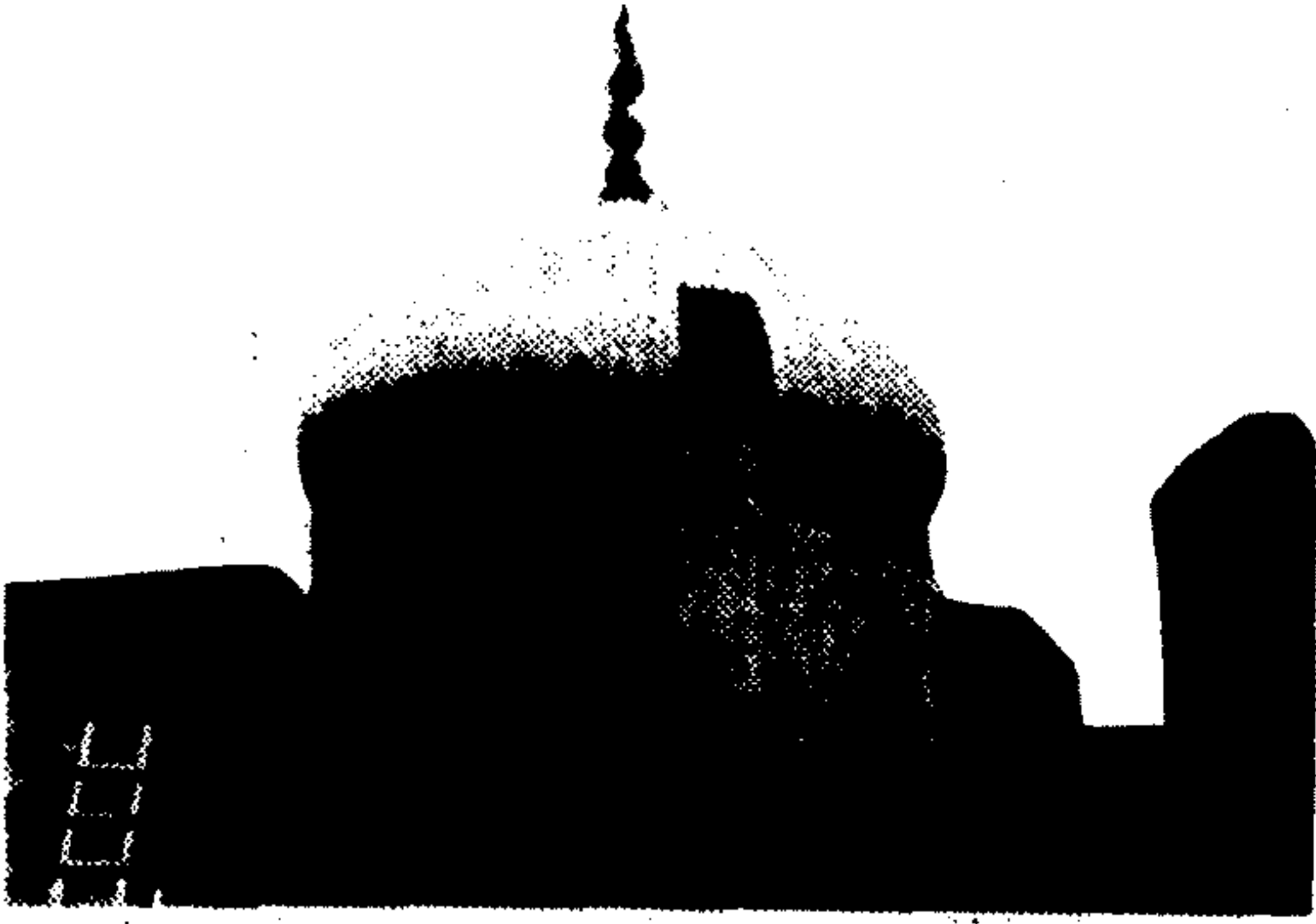
ابوالقاسم
حسین بن روح نوبختی
« سفیر سوم »

تألیف:
عبدالرحیم ابادری



معاونت پژوهشی

۵۴۶۲



مرقد الحسين بن روح النوبختي - بغداد



ابوالقاسم حسين بن روح نوبختي: سفير سوم

تأليف: عبدالرحيم ابادري

ناشر: مركز چاپ و نشر سازمان تبليغات اسلامي

تيراژ: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول - بهار ۱۳۷۶

چاپ و صحافی: رامین

فهرست

۸	تقدیم
۹	سخن پژوهشگرده
۱۱	مقدمه مؤلف

فصل اول: از ولادت تا نیابت

۱۵	اشاره
۱۶	خاندان نوبختی
۲۱	زمینه‌های غیبت و نیابت
۲۲	شیوه ارتباطی
۲۶	آغاز دوران غیبت امام عصر(عج)
۲۶	نیابت نوبختی
۲۹	ظرفتهای دستگاه نیابت
۳۲	انتصاب سوم

فصل دوم: راز و رمز موفقیتها

۳۷	مقام و منزلت علمی
۴۱	جلوه‌های کرامات

۵۲	نفوذ به دژهای تسخیرناپذیر
۵۶	در زندان مقتدر عباسی
۶۰	دو خلیفه دیگر
۶۷	مدیر مدبر
۶۹	تقیه، حربه‌ای کارساز
۷۰	شاهد دیگر
۷۱	یادآوری
۷۵	جذابیت و خوشرفتاری

فصل سوم: پاسداری و پایداری

۷۷	از سرچشمه نور
۸۱	الف: مسائل فقهی
۸۷	ب: دیدگاه‌های اعتقادی
۹۷	آینه‌های عبرت انگیز
۹۹	جنجال خلّاج
۱۰۲	افسانه اناالحق
۱۰۸	داستان شلمغانی
۱۱۲	مشایخ و شاکردان
۱۱۷	وکلاء و دستیاران

فصل چهارم: انتقال نیابت

۱۱۹	آماده پرواز
۱۲۱	زیارتنامه ائمه اطهار <small>علیهم السلام</small>

- ۱۲۳ زیارت نامه ثواب اربعة
- ۱۲۵ دعا در ماه رجب
- ۱۲۶ نماز روز ۲۷ رجب
- ۱۲۷ وداع ظاهری
- ۱۳۰ حاجت نگاری و ارتباط جاودانی
- ۱۳۳ منابع و مأخذ

تقدیم به:

آنانکه با تلاشهای مخلصانه و
شبانه‌روزی خود، در پی تحقق
آرمانهای نظام مقدس جمهوری
اسلامی ایران هستند و با صلابت و
قدرت به پیش می‌روند و آنانکه در
عرصه‌های مختلف سازندگی با
خلاقیت‌های تحسین برانگیز خویش؛ در
دل محرومان و مستضعفان نور امید و
نشاط می‌آفرینند و در نهایت زمینه
ظهور حضرت مهدی صاحب الزمان (عج)
را فراهم می‌کنند.

سخن پژوهشگرده

حدیث، بخشی عظیم از میراث فرهنگی انبیا و اولیای الهی است. گفتار و رفتار و تأییدها و اعتراض‌های عملی پیشوایان معصوم علیهم‌السلام راهنمای زندگی انسانهاست. شریعت راهی است که پیامبران خدا و امامان اهل بیت علیهم‌السلام برای دستیابی به زلال وحی گشوده و تشنگان کویر مادیت را به نوشیدن از این زمزم خوشگوار فراخوانده‌اند. «راویان نور» حلقه‌های وصل انسان و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اند. آنان آب حیات را از آفاق بلند آسمان گرفتند و در اکناف زمین و اقطار گیتی تشنگان را از این کوثر زلال سیراب کردند. محدثان مکتب عترت علیهم‌السلام روز و شب کوشیدند و زندگی در آوارگی و تنگنای فقر و گرسنگی و حتی پوشیدن در پشت دیوارها و سیاهچال‌های زندان را بر همزبانی و همزیستی با حاکمان جور ترجیح دادند و بارها برای دیده‌بانی و پاسداری از فرهنگ نبوی و علوی بر چوبه‌های دار بالا رفتند.

شناخت اندیشه‌ها، ایمان‌ها، تلاش‌ها، مشکلات، رنج و شادی و بطور کلی حیات سیاسی اجتماعی «راویان نور»، ما را به فهم بهتر و دقیق‌تر روایات نزدیک می‌سازد و روند ارتباط بین انسان و فرهنگ وحی و آسمان را نشان می‌دهد.

زندگی‌نامه راویان نور، دستور زندگی و راهنمای عملی همه علاقمندان نشر و گسترش و تبلیغ و حاکمیت قرآن و حدیث بر جان‌ها و جامعه‌هاست.

شناخت زمینه‌ها و عوامل صدور احادیث، زندگی شخصی حدیث‌شناسان، ناقلان، راویان و افکار و اندیشه‌های حاکم در روزگار آنان و فرق و مذاهب فقهی، کلامی آن دوران، برای همه کسانی که مسئولیت هدایت فرهنگی جامعه را برعهده دارند و تمام علاقمندان رشته‌های تاریخ و تراجم و حدیث می‌تواند مفید باشد و عالمان دین را در انجام رسالت الهی بکار آید.

عالمان بزرگی مثل شیخ طوسی، شیخ کشی، ابوالعباس نجاشی، ابن شهر آشوب،

ابن غضائری، ابن عقده، از سده‌های سوم و چهارم. ضرورت شناخت و معرفی راویان حدیث و مؤلفان کتب حدیثی، تفسیری را احساس کرده و فرهنگ‌های رجالی ارزشمندی بدین منظور پدید آورده‌اند و پا به پای تاریخ، علم رجال و تراجم با گرایش‌های گوناگون تذکره‌نویسی و طبقات‌نویسی و نگارش شرح حال اصناف، حاکمان، شاعران و پزشکان و مشاهیر در رشته‌های مختلف و پیشرفت در زمینه‌ی شناخت و معرفی رجال حدیث هم‌گام‌های بلندی برداشته شده است و پژوهشگران مخلص و پرتلاش در این میدان گام نهادند. قاموس الرجال و معجم رجال الحدیث از آخرین کارهای بزرگ فقهاء و دانشوران شیعی در جهت بازشناسی اسناد حدیث و راویان نور است.

مخاطب کارهای انجام شده تاکنون مجتهدان و پژوهشگران بزرگ بوده و هدف از همه آن کارها متخصصان علوم حوزوی و محققان این رشته‌ها بوده‌اند.

مجموعه «راویان نور» آهنگ آن دارد که نسل جوان و فرزندان جهان اسلام را با حلقه‌های ارتباط امت و امامت آشنا سازد و زندگی پاک‌مردانی که در شرایط دشوار، وظیفه‌ی آبرسانی و «سقاییت فرهنگی» به نونهالان باغ ایمان و اندیشه و آزادی را برعهده گرفتند، تدوین کند و علم رجال و تراجم را که بخش مهمی از میراث فرهنگی مسلمین است به عموم امت انتقال دهد.

پژوهشکده باقرالعلوم علیه السلام که با توفیق الهی و یاری فضلالی حوزه علمیه قم، زندگینامه عالمان بزرگ اسلام را تحت عنوان «دیدار با ابرار» به اهل فکر و فرهنگ تقدیم کرد، اینک یک گام دیگر به آستان قدسی امامان معصوم علیهم السلام نزدیک می‌شود، و مجموعه «راویان نور» را در شرح زندگی اصحاب عترت علیهم السلام به جامعه فرهنگی کشور عرضه می‌کند.

امیدواریم دست رحمت و لطف الهی همچنان دستگیرمان باشد و استادان و خوانندگان گرامی رهنمودهای خود را به آدرس صندوق پستی ۳۷۱۸۵/۱۳۵ ارسال دارند و پژوهندگان مجموعه حاضر را در شناخت و معرفی حاملان حدیث یاری کنند.

قم - پژوهشکده باقرالعلوم علیه السلام

مقدمه مؤلف

قال رسول الله ﷺ: «مَنْ مَاتَ وَهُوَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً».

(میزان الحکمه، ج ۱، ص ۱۷۱)

کسی که امام زمان خویش را نشناسد و مرگش فرا رسد مانند آن کسی است که در زمان جاهلیت از دنیا رفته است.

شناخت صحیح از ابعاد مختلف امامان معصوم علیهم السلام داشتن، ارتباط قوی با آنان برقرار کردن و با فلسفه وجودی آنها آشنا شدن، یکی از ضروری ترین ارزشها در فرهنگ اسلام و بخصوص تشیع به شمار می آید. این موضوع در طول تاریخ ثمرات پرباری نیز به همراه داشته است. چنانکه واقعیتهای تاریخی و شواهد عینی نشان می دهد هرگاه این مهم در جامعه اسلامی عینیت یافته، عزت و سرافرازی از آن مسلمانان شده است و هر زمانی هم مردم نسبت به آن بی تفاوت شده اند پیدرنگ به یک ملت بی هویت و توسری خور مبدل گشته اند، چون این ارزش تحرک آفرین و نشاط انگیز است و جامعه رازنده و پویا نگه می دارد. بنابراین بر هر فرد مسلمان و عاقلی لازم است به مسأله امامت و رهبری حساسیت زیادی از خود نشان دهد، در غیر این صورت اگر چه زنده هم باشد مرده به حساب خواهد آمد، علاوه بر اینکه جنازه او با مرده حیوانات یکی خواهد شد چنانکه مردگان دوران جاهلیت این چنین بودند.

به هر حال این شناخته‌ابعاد و شاخ و برگهای مختلفی می‌تواند داشته باشد: گاهی در بُعد شرح حال و خصوصیات اخلاقی و فردی امام معصوم مطرح شده است که شامل: تاریخ تولد، نام، نام پدر و مادر و... می‌شود، زمانی فعالیت‌های سیاسی و فضای حاکم بر دوران زندگی آن امام مورد بحث و دقت قرار می‌گیرد و یک بار هم از فلسفه وجودی امام و اهداف و انگیزه‌های وی سخن به میان می‌آید و... در این میان، بحث و گفتگو پیرامون شخصیت اصحاب و یاران خاص امام زمان بویژه آشنایی با شرح حال سفیران چهارگانه آن حضرت از حساسیت چشمگیری برخوردار است بطوری که عدم آشنایی با شرح حال، افکار و اندیشه‌ها و موضع‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی آنان، سبب خواهد شد که شناخت مانسبت به ابعاد مختلف امام (عج) ناقص باشد و مطلوب نهایی حاصل نگردد.

اهمیت موضوع اقتضا می‌کرد تا شرح حال و ابعاد زندگی سومین سفیر صاحب الزمان (عج) (ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی) مورد بررسی، تنظیم و تألیف قرار گیرد آن هم در سطحی و با قلمی که بتواند برای توده مردم و بخصوص برای جوانان و نوجوانان عزیز، مفید، قابل قبول و جذاب باشد. البته این نوشتار در مورد شخصیت یاد شده نه اولین آن بوده و نه آخرین آن خواهد شد زیرا به گونه پراکنده این موضوع در کتب تاریخی، رجالی و روایی عنوان شده است ولی چون اکثر آنها به زبان عربی بود و در منابع دست اول قرار داشت. و با عبارتهای مشکل‌مغلق و نامأنوس بیان شده بود، از این رو دست‌یابی عموم مردم به آنها کار بسیار مشکل و غیرممکن به نظر می‌رسید بنابراین یکی از امتیازهای بارز این کتاب در همین است که آن مطالب پراکنده و سنگین را در یک جا جمع‌آوری کرده و با ارتباط و ترتیب منطقی، آنها را به هم ربط داده و با زبان ساده

و روان در اختیار خوانندگان گرامی گذاشته است.

و این هرگز بدان معنا هم نیست که کتاب از هر جهت کامل بوده و خالی از هرگونه عیب و نقص و اشتباه باشد. به این ترتیب انتظار می‌رود این نوشته هیچ وقت آخرین آنها نباشد و محققان توانا و پژوهشگران نکته‌سنج وارد میدان شوند و ابعاد به جا مانده، فراموش شده و یا کم رنگ و غلط جلوه داده شده را برای نسلهای پاک و انقلابی امروز و آینده بازگو و روشن سازند، ان شاء الله.

در اینجا به چند نکته اساسی دقت بشود:

۱- در مواردی از این کتاب گاهی یک مطلب خاصی از مجموع چند منبع و مأخذ مختلف استفاده و برداشت شده است. به طوری که اگر یکی از آنها کنار گذاشته شوند، امکان و استفاده آن برداشت ممکن نخواهد شد، از این رو، در پاورقی مربوطه همه آن مأخذ آورده شده است تا خوانندگان عزیز که موضوع را دنبال خواهند کرد دچار مشکل نگردند و همه منابع را به آسانی ملاحظه کنند. در بخشهای دیگر نیز گرچه موضوع روشن و آشکار بوده ولی باز سعی شده است آنها هم به منابع متعدد ارجاع داده شوند تا برخی از خوانندگان گرامی که به همه منابع اولیه دسترسی ندارند حداقل بتوانند به یکی از آنها و یا به منابع دست دوم رجوع نمایند.

۲- همانطوری که روشن است بسیاری از کتابها (بخصوص منابع و مأخذ)

در زمانهای مختلف در چند مرحله به چاپ مجدد می‌رسند و در هر یک از این چاپها دارای مشخصات و ویژگیهای خودشان هستند که از نظر تنظیم، شماره صفحات و... با چاپ قبلی اختلاف فاحش دارند. به این ترتیب در این کتاب، تنها از مطالب آن چاپی استفاده شده که مشخصات آن در آخر، زیر عنوان «منابع و

مآخذ، مطرح گردیده است. لذا در هنگام رجوع به آنها، برای اینکه مشکلی پیش نیاید لازم است به این نکته هم توجه بشود.

۳ - چون مخاطب این نوشته، اغلب جوانان و نوجوانان خواهند بود، در حد امکان سعی شده است تا از آوردن عین عبارتهای مغلّق، سنگین و نامأنوس در کتب تاریخی و... پرهیز گردد و در مقابل مفهوم و محتوای آنها در قالب ساده و با عبارت روان تقدیم خوانندگان گرانقدر بشود. به این جهت در بسیاری از نقل قولها، طرح وقایع تاریخی و بعضاً در نقل احادیث و روایات، کار تلخیص و تصرف در عبارت (با حفظ معنا و محتوا) انجام پذیرفته است مگر در موارد قلیلی که جنبه سندی داشته و مهم بوده است که در آنها به متن اصلی تبرک جسته شده است. طبیعی است در این گونه کارها احتمال اشتباه و خطا وجود داشته باشد و مؤلف برغم دقت از برخی مسائل مهم و قابل طرح غفلت بکند و از کنارش به آسانی رد بشود، به این ترتیب و در نهایت از حضور پژوهشگران، صاحب نظران و عموم خوانندگان محترم تقاضا می شود که تذکرات اصلاحی و تکمیلی خود را در اختیار مؤلف قرار داده و در تکمیل این نوشتار وی را یاری فرمایند.

قم - عبدالرحیم اباذری

شهریور ۱۳۷۵ - ربیع الثانی ۱۴۱۷

فصل اول؛
از ولادت تا نیابت

اشاره

شخصیتی که این نوشتار به شرح حال او می‌پردازد، حسین نام دارد. اسم پدرش روح و کنیه‌اش ابوالقاسم است. حسین بن روح به خاندان معروف «آل نوبخت» منسوب است و به این ترتیب وی را ابوالقاسم حسین ابن روح نوبختی نیز می‌خوانند. از نظر تاریخی، زندگی سومین نایب حضرت مهدی (عج) از همان آغاز دوران نیابت و سفارت شروع می‌گردد. به همین خاطر، تاریخ و محل تولد، دوران کودکی و جوانی، چگونگی تحصیلات و ارتباط وی با ائمه معصومین علیهم‌السلام در پرده ابهام قرار دارد. از این رو پیش از هر چیز مناسب است برای آشنایی بهتر و بیشتر با این شخصیت بزرگ تاریخی و شیعی به شرح حال خاندان او پرداخته شود.

اگر چه باز نحوه پیوند نسبی حسین بن روح با این خاندان برای محققان روشن نیست^۱ ولی در هر صورت و به شهادت بیشتر تاریخ‌نگاران و دانشمندان رجالی‌هوی از فرزندان این دودمان شمرده می‌شود.

خاندان نوبختی

تبار حسین بن روح از خاندان ایرانی نژاد به نام «آل نوبخت» سرچشمه می‌گیرد.^۲ نوبخت جدّ اعلای این خاندان است او در عهد منصور، خلیفه دّوم عباسی (۱۵۸ - ۱۳۶ ق) از دین زرتشت پیروی می‌کرد، سپس با قبول اسلام به دربار خلفای عباسی راه می‌یابد و در راه نشر علوم و تمدن اسلامی، خدمات زیادی از خود نشان می‌دهد. وی در علم نجوم سرآمد ستاره‌شناسان عصر خود بود.^۳

فرزندان و نوادگان نوبخت در عصرهای مختلف به ترتیب از مترجمان چیره‌دست زبان فارسی به عربی و از ستاره‌شناسان، راویان، متکلمان، فیلسوفان، فقیهان و شعرای سرشناس بوده‌اند و برخی از آنان

۱ - عباس اقبال آشتیانی می‌نویسد: وی مانند ابومحمد حسن بن موسی، خواهرزاده ابوسهل اسماعیل بن علی بوده است به این ترتیب او از طرف مادر به آل نوبخت منسوب می‌شود. رک: خاندان نوبختی، ص ۲۱۴.

۲ - برخی از بزرگان به خاطر این که یکی از اهالی آوه وقتی به خدمت حسین بن روح می‌رسد و نایب سوم به زبان محلی آن منطقه با وی احوال‌پرسی می‌کند، این را مورد استناد قرار داده و او را از اهالی آوه شمرده‌اند. آوه یا آبه از توابع ساوه و یکی از آبادیهای نزدیک به شهر قم است. ولی این احتمال چنانکه در آینده به آن اشاره خواهد شد ضعیف به نظر می‌رسد و تنها ایرانی بودن او محرز است.

۳ - خاندان نوبختی، عباس اقبال آشتیانی، ص ۷ و اعیان‌الشیعه، ج ۲، ص ۹۳.

حتی به مسؤولیتهای مهم حکومتی نیز دست یافته‌اند.^۱ اگر چه خودِ نوبخت در مذهب خلفای بغداد (تسنن) بسر می‌برد ولی نوبختیان بعد از وی همه شیعی مذهب بوده و جزو یاران و شیفتگان امامان معصوم علیهم‌السلام به شمار می‌آمدند^۲ که در اینجا به ذکر اسامی و شرح حال چند تن از آنها بسنده می‌شود:

۱ - ابوسهل بن نوبخت. او همانند پدر بر علم نجوم تسلط کامل داشت، وقتی پدرش به سن کهولت رسید، با پیشنهاد منصور خلیفه عباسی، به جای پدر نشست و چون نام فارسی او (خرشید ماه طیماداه مابازارد باد خسرو نه شاه) طولانی و تلفظش سنگین بود از سوی خلیفه کنیه «ابوسهل» برای وی انتخاب شد و به این نام مشهور گردید.^۳

۲ - ابوسهل فضل بن نوبخت. از دانشمندان بزرگ فلسفه و کلام در زمان خلافت هارون الرشید به شمار می‌آید. او کتابهای فلسفی بسیاری را از فارسی به عربی ترجمه کرد و همچنین تألیفاتی را نیز در علم نجوم، فلسفه و کلام به رشته تحریر درآورد تا این که در نهایت از سوی خلیفه مأمور به تأسیس مرکزی به نام «دارالحکمة» شد.^۴ فرزند وی اسحاق بن ابی سهل از شاگردان ممتاز پدر بود که پس از درگذشت وی مسؤولیتهای او را برعهده گرفت.^۵

۱ - همان.

۲ - الفهرست، ابن ندیم، ص ۲۵۱.

۳ - تأسیس الشیعه، سید حسن صدر، ص ۳۶۳ و اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۹۴.

۴ - همان، ص ۳۶۴ و الفهرست، ابن ندیم، ص ۳۸۲.

۵ - الذریعه، ج ۲۵، ص ۲۷۱.

۳ - ابواسحاق اسماعیل بن اسحاق بن ابی سهل: از متکلمین معروف شیعه در عصر خویش است و کتابی به نام «الیاقوت» در علم کلام نگاشته است.^۱ این کتاب اخیراً (۱۳۷۱ ه. ش) توسط کتابخانه (آیه الله العظمی نجفی) و به کوشش علی اکبر ضیایی به چاپ رسیده است. دو برادر وی یعقوب بن اسحاق و علی بن اسحاق نیز در علم نجوم، حکمت و کلام صاحب نظر بودند و هر دو از اصحاب و شیفتگان امام رضا و امام جواد علیهما السلام به شمار می آیند. یعقوب در زمان امامت حضرت جواد علیه السلام چشم از جهان فرو بست ولی برادر وی علی، دوران حضرت هادی علیه السلام را نیز درک کرد و کنیه «ابی محمد» به خود گرفت. او فرزندان عالم و تلاشگری از خود به یادگار گذاشت.^۲

۴ - ابوسهل اسماعیل بن علی. در زمان امام هادی علیه السلام (۲۳۷ ه. ق) تولد یافت. در عصر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و غیبت صغری یکی از فقهاء بزرگ و مدافعان سرسخت عقاید شیعه محسوب می شد.^۳ و در این راستا همکاری تنگاتنگی با حسین بن روح نوبختی داشت.^۴ این عالم گرانقدر در ادامه دفاع از حریم تشیع شاگردان نیرومندی را تربیت کرد و کتابهای بسیاری (حدود ۳۰ عنوان) هم نگاشت.^۵ او از نزدیکان و اصحاب خاص امام عسکری علیه السلام بود و در هنگام رحلت، در مراسم تشییع و تدفین

۱ - همان.

۲ - تاسیس الشیعه، ص ۳۶۵ و ۳۶۶ و اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۱۱۰.

۳ - معجم المؤلفین، عمر رضا کحاله، ج ۲، ص ۲۷۹ و مجمع الرجال، علی قهپایی، ج ۱، ص ۲۱۷.

۴ - الغیبة، شیخ طوسی، ص ۳۹۱ و الفهرست، ابن ندیم، ص ۲۵۱.

۵ - اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۳۸۶ و الفهرست، ص ۲۵۱.

پیکر پاک آن حضرت حضور داشت و به حضور مبارک حضرت حجة بن الحسن (عج) نیز تشرف پیدا کرد.^۱ وی از مقام و منزلت بزرگی برخوردار بود به طوری که بسیاری، بعد از نایب دوم، «محمد بن عثمان بن سعید»، وی را نایب سوم تلقی می‌کردند.^۲ او در سال (۳۱۱ق) چشم از دنیا فرو بست. برادر وی ابوجعفر محمد بن علی هم از علمای بزرگ در علم کلام بود و به فضل و کمال شهرت فراوان داشت.^۳

۵ - ابومحمد حسن بن موسی نوبختی. این دانشمند پسر خواهر اسماعیل بن علی است، همه رجال شناسان شیعی مذهب وی را ستوده و در علم کلام و فلسفه او را صاحب نظر معرفی کرده‌اند. ابومحمد با دست خط خود حدود ۲۵ عنوان کتاب تألیف کرد،^۴ که هر کدام در زمان خود از ارزش بالایی برخوردار بودند. کتاب «الآراء و الدیانات» اولین کتابی است که در مورد ملل و نحل توسط وی نوشته شده است و همچنین کتاب «فِرَق الشیعه» از نوشته‌های مشهور این دانشمند می‌باشد که در سال (۱۳۵۳ش) توسط دکتر محمد جواد مشکور، ترجمه شده و به چاپ رسیده است.^۵

۶ - حسن بن سهل نوبختی. (منجم مشهور)

۷ - اسحاق بن اسماعیل نوبختی. (کاتب) به خاطر کینه‌ای که القاهر

۱ - الغیبة، ص ۲۷۲.

۲ - بحار الانوار، علامة مجلسی، ج ۵۱، ص ۳۵۹.

۳ - اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۴۵۰.

۴ - رجال نجاشی، ص ۶۳ و الفهرست، ص ۲۵۱.

۵ - مفاخر اسلام، علی دوانی، ج ۲، ص ۲۴۹ و ۲۸۶ و الذریعة، آقا بزرگ تهرانی، ج ۱۶، ص ۱۷۹.

(خلیفه عباسی) قبل از خلافتش نسبت به وی داشت وقتی به خلافت رسید او را در سال (۳۲۲ق) به قتل رسانید و پیکرش را به چاه انداخت سپس آب به روی آن بست^۱ که به شرح و تفصیل این واقعه تاریخی در فصل دوم اشاره خواهد شد.

۸ - ابو عبدالله احمد بن عبدالله نوبختی. (شاعر)

۹ - ابو حسین علی بن عباس نوبختی. (شاعر)

۱۰ - ابو حسن علی بن احمد بن عبدالله نوبختی. (شاعر)

۱۱ - ابو یعلی بن جعفر نوبختی. (معاصر حسین بن روح)

۱۲ - ابو جعفر احمد بن ابراهیم نوبختی. (داماد نایب دوم و کاتب

نایب سوم)

۱۳ - ابو ابراهیم جعفر بن احمد بن ابراهیم نوبختی. (معاصر نایب

سوم)

۱۴ - ابو جعفر عبدالله بن ابراهیم نوبختی. (معاصر نایب دوم)

۱۵ - ابو حسن بن کثیر نوبختی (متکلم، فقیه و کثیرالحدیث)

۱۶ - موسی بن حسن معروف به «ابی کبریای نوبختی».

۱۷ - سلیمان بن ابی سهل نوبختی (متکلم، ادیب و شاعر)

۱۸ - حسن بن محمد نوبختی (عالم و مورد وثوق)

۱۹ - ابراهیم بن جعفر نوبختی (فقیه و متکلم)^۲

حال که آشنایی لازم نسبت به تبار و دودمان حسین بن روح

۱ - تاریخ الخلفاء، عبدالرحمن سیوطی، ص ۳۸۷.

۲ - برای آشنایی از شرح حال بیشتر هر کدام رک به: «خاندان نوبختی»، «تأسیس الشیعه» و

«اعیان الشیعه»، ج ۲ و ۳.

نوبختی، برای خوانندگان حاصل شد، بهتر است نگاهی هر چند اجمالی به فضای سیاسی و اجتماعی دوران زندگی این شخصیت و مقداری پیش از آن انداخته شود تا زمینه بحث برای فعالیتهای سفارتی و نیابتی این سفیر بزرگ بیش از پیش فراهم گردد.

زمینه‌های غیبت و نیابت

پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام ﷺ و شهادت امیر مؤمنان ﷺ، نگاه که امور سیاسی و اجتماعی مسلمانان به دست انسانهای نالایق افتاد و خاندان بنی‌امیه و بنی‌عباس به عرصه قدرت رسیدند، زمینه فشار و اختناق نسبت به دوستان اهل بیت علی‌السلام پایه‌گذاری گردید. بعد از شهادت امام حسین ﷺ و یاران، در ایام پیشوایی امام سجاد ﷺ، عبدالملک بن مروان (۶۵ - ۸۶ هـ. ق) اولین کسی بود که به صورت علنی و گستاخانه کشتار شیعیان و دوستان اهل بیت ﷺ را رواج داد. این مرد خونخوار مدت بیست و یک سال حکومت خود^۱ به جنایات بسیار شرم‌آوری دست زد که تنها به دست «حجاج بن یوسف» حاکم ستمکار وی در عراق حدود صد و بیست هزار تن از انسانهای پاک و بی‌گناه به خاک و خون غلطیدند و این غیر از آنهایی بود که در جنگ با او شهید شده بودند.^۲ در زندان مشهور حجاج، پنجاه هزار مرد و سی هزار زن نگه‌داری می‌شد که شانزده هزار تن

۱ - الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۸۳ و مروج الذهب و معادن الجواهر، مسعودی، ج ۳، ص ۹۱.

۲ - الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۷۵.

از آنها عریان و بی لباس روزگار می گذراندند.^۱ او دست‌ها و پاهای همانند «یحیی بن ام طویل»ها را تنها به جرم دوستی با اهل بیت قطع کرد و آنان را به شهادت رساند.^۲

«مردوران امامت حضرت صادق علیه السلام، عباسیان نخست با شعار «طرفداری از اهل بیت و اجرای عدالت اجتماعی» توانستند حمایت مردم و مبارزان را به خود جلب کنند و حکومت امویان را در سال (۱۳۲ق) سرنگون گردانند، ولی هنگامی که به قدرت چنگ زدند خون آشامتر از امویان به پیش تاختند.

منصور خلیفه دوم عباسی (۱۳۷ - ۱۵۸ ه. ق) شهر مدینه را - که سمبل مبارزه بر علیه ستم و طرفداری از اهل بیت بود - به شدت در محاصره و فشار اقتصادی قرار داد و با اعزام جاسوسانی به آن شهر کسانی را که با امام صادق علیه السلام ارتباط داشتند شناسایی کرده و گردن زد.^۳ هر چه عقبه‌های زمان جلو می‌رفت بر عمق و شعاع ظلم و اختناق هم افزوده می‌شد و دایره زندگی بر امامان معصوم و شیفتگان‌شان تنگ‌تر می‌گشت، به طوری که می‌بینیم بیشتر عمر گرانمایه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در زندانها سپری می‌گردد و فعالیت‌های امام رضا علیه السلام غیر مستقیم و مستقیم - با دعوت به مرو و تحمیل ولیعهدی - زیر نظر و کنترل شدید حاکمان جور قرار می‌گیرد و در نهایت هر دو شهید می‌شوند.^۴

۱ - همان، ص ۱۷۶.

۲ - اختیار معرفة الرجال، طوسی معروف به «رجال کشی»، ج ۱، ص ۳۳۸.

۳ - همان، ص ۲۸۳ و بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۱۲ - ۱۶۲.

۴ - همان، ج ۴۸، ص ۲۳۲ و مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، ص ۳۳۳ و ۳۷۵.

در زمان سه معصوم دیگر - امام جواد، امام هادی و امام
 عسکری علیهم السلام - سرکوب شیعیان و فضای خفقان به اوج خود می‌رسد.
 مأمون (۱۹۳ - ۲۱۸ ه. ق) برای کنترل بیشتر شیعیان، به سیاست معمول
 خود پناه می‌برد و حضرت جواد علیه السلام را از مدینه به بغداد (محل حکومت
 خود) می‌آورد.^۱ در عصر امامت حضرت هادی علیه السلام شیعیان نمی‌توانند
 کوچکترین ارتباطی با پیشوای خویش داشته باشند و متوکل عباسی
 (۲۳۲ - ۲۴۸ ه. ق) آن حضرت را از مدینه به سامراء (مقر حکومت خود)
 دعوت می‌کند و با کمال گستاخی او را در زندان نگه می‌دارد.^۲ بی‌شرمی
 متوکل به جایی می‌رسد که در سال (۲۳۶ قمری) حرم سیدالشهداء علیه السلام و
 ساختمانهای اطراف به دستور وی با خاک یکسان می‌گردد و در زمین آن
 کشت و زرع انجام می‌پذیرد.^۳ و بارها توسط معتز (۲۵۲ - ۲۵۵ ه. ق) و
 مهتدی (۲۵۵ - ۲۵۶) پیشوای یازدهم در پادگانهای نظامی مدت زیادی را
 حبس می‌شود که به این سبب لقب «عسکری» به خود می‌گیرد. حتی در
 زندان نیز برای آن حضرت مأمور مخفی تدارک می‌بینند تا هیچ ارتباطی با
 پیروان خویش نداشته باشد.^۴ در عمق و شدت خفقان این مقطع از تاریخ،
 همین بس که امامان معصوم دوران زندگی کوتاهی را پشت سر می‌گذارند
 و خیلی زودتر از حد طبیعی عمر یک انسان معمولی به ملکوت اعلیٰ

۱ - الخرائج و الجرائح، قطب راوندی، ج ۱، ص ۳۹۱ - ۳۷۳.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۶ - ۱۹۸ - ۱۲۹ و مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص

۴۱۸ - ۴۰۸ و تذکرة الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۳۵۹.

۳ - مقاتل الطالبیین، ص ۳۹۵ و تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۳۴۷.

۴ - همان.

می پیوندند، چنانکه امام هشتم علیه السلام در ۳۵ سالگی، امام نهم در ۴۱ سالگی و امام یازدهم در ۲۸ سالگی به شهادت می رسند.^۱

دشمن با تمام نیرو در پی نابودی اساس و ارکان تشیع بود. او در تکاپو بود تا هر چه زودتر خانه وحی را فرو ریزد و در نهایت ارتباط میان انسانها و خدای هستی را برای همیشه قطع گرداند. در این حال مسؤولیت ائمه اطهار علیهم السلام دشوارتر می شود. آن سروران فوری به پا خاسته و برای تدبیر و حراست از این نظام و تشکیلات زندگی بخش و به خاطر حفظ جان، مال و ناموس مسلمانان و شیعیان در حد توان، شیوه های نوینی به پیش می گیرند و این مقطع بسیار پیچیده را بخوبی پشت سر می گذارند. در اینجا تنها به یکی از مهم ترین این شیوه ها که ارتباط تنگاتنگی با شخصیت این کتاب نیز دارد، اشاره می شود.

شیوه ارتباطی

این شیوه اگرچه در زندگی اکثر امامان معصوم علیهم السلام کم و بیش و بطور پراکنده مشاهده می شود^۲. ولی با توجه به تشدید فشار و اختناق

۱ - فلسفه غیبت صغری، محمد صدر، ترجمه محمد امامی، ص ۷۱ و سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۶۲۱

۲ - مانند وزارت علی بن یقطین، در دربار هارون که به دستور امام موسی کاظم (ع) انجام پذیرفت او به طور سری به وضع اقتصادی و اجتماعی شیعیان رسیدگی و کمک می کرد و خمس را به حضور امام هفتم می فرستاد یا مثل عثمان بن عیسی رواسی در مصر، حیان سران در کوفه، محمد بن ابی عمیر در بغداد و یونس بن یعقوب بجلی در مدینه که همه به عنوان وکیل امام موسی کاظم (ع) به فعالیت می پرداختند و پیش از آن مانند وکالت عبدالرحمن بن حجاج در عراق و معلی بن خنیس در مدینه که از سوی امام صادق (ع) به این مهم منصوب شده بودند. برای توضیح بیشتر ر. ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۳۴.

دوران امامت حضرت جواد علیه السلام می توان گفت که چهارچوب اساسی این شیوه به گونه منظم و سازماندهی شده، به دست مبارک امام نهم علیه السلام راه اندازی گردید و در ایام حضرت هادی و امام عسکری علیه السلام به مرحله رشد و بالندگی خود رسید. آنگاه که فضای اختناق و کنترل شدید، تماس شیعیان با امامان معصوم علیهم السلام را به مرحله دشوار و بسی ناممکن رساند، آن سروران هر کدام اقدام به تعیین نمایندگانی در شهرها و نواحی مختلف شیعه نشین کردند^۱ و به این وسیله سردمداران حکومت را در سردرگمی نهادند.

منظور از تأسیس این سیستم ارتباطی جدید، هدایت سیاسی شیعیان، پاسخگویی به اشکالات و سؤالات علمی و عملی آنان، اخذ وجوه شرعی و مصرف آن در موارد لازم بود. این شیوه مدرن به شهادت تاریخ نقش ارزنده ای را در ادامه حیات مکتب تشیع به جای گذاشت و از سویی نیز ضربه کشنده ای بر پیکر تنومند حکومت وقت وارد ساخت. از طرف سوم زمینه را برای غیبت صغرای امام دوازدهم (عج) که در پیش بود، آماده کرد و تجربه خوبی شد بر این که بنا به اقتضای ضرورت در زمان غیبت امام معصوم، می شود جامعه اسلامی را توسط فقیهان و دانشمندان آگاه و شریعت شناس به نحو مطلوب اداره کرد.

۱ - در زمان امام هادی (ع) نمایندگانی از طرف ایشان در شهرهای: حجاز، یمن، مصر، بغداد، مدائن، کوفه، قم و همدان در خدمت این سیستم ارتباطی بودند و امام (ع) از طریق نامه با آنها ارتباط برقرار می فرمود. این تشکیلات در زمان امام عسکری (ع) توسعه یافت و به شهرهایی همچون: نیشابور، اوه، خراسان، ری، آذربایجان، سامراء و گرگان گسترش پیدا کرد.
ر.ک به: حیاة الامام العسکری، محمد جواد طبسی، ص ۳۲۹ - ۳۴۲.

آغاز دوران غیبت امام عصر (عج)

در سال (۲۶۰ هـ. ق) امام یازدهم علیه السلام به شهادت رسید و این در حالی بود که کاملاً زمینه غیبت صغرای فرزندش حضرت مهدی (عج) آماده گشته بود. آنگاه شخصیت بزرگی به نام «ابو عمرو عثمان بن سعید عمّری» مراسم غسل، کفن و خاکسپاری آن حضرت را به عهده گرفت؛ این فقیه نامدار چندین سال بود که به نمایندگی از طرف آن حضرت و امام هادی علیه السلام به امور شیعیان رسیدگی می‌کرد و مورد احترام و اعتماد همه بود، از این تاریخ نیز به طور طبیعی و رسمی به عنوان اولین نایب خاص امام دوازدهم برگزیده شد. زیرا خود حضرت عسکری پیش از رحلت در جلسهای با حضور چهل تن از بزرگان شیعه، وی را به این مسئولیت خطیر منصوب فرموده بود.^۱ پس از ۵ سال، عمر پربرکت وی به پایان رسید و پسرش «ابو جعفر محمد بن عثمان» به جای او نشست و حدود چهل سال از جانب حضرت حجت (عج) رهبری شیعیان را به دست گرفت.

نیابت نوبختی

خاندان نوبختی به خاطر عشق و علاقه و ارتباط نزدیک با ائمه معصومین علیهم السلام همکاری خوبی با دستگاه نیابت و سفارت داشتند. در این میان حسین بن روح نوبختی بیش از دیگران در خدمت نایب اول و دوم قرار گرفته و در امر وکالت و نیابت آنها را یاری داد. سالها این خدمتگزاری

۱ - کتاب الغیبة، ص ۳۵۶.

۲ - همان، ص ۳۵۷.

ادامه داشت تلاشهای صادقانه و شبانه‌روزی، بر منزلت و محبوبیت حسین بن روح در نزد نایب دوم افزود و او را در میان توده مردم نیز از احترام فراوانی برخوردار کرد. علاوه بر همه اینها، وی با کاردانی و هوشیاری کامل با بستگان خود - از خاندان نوبخت و بنوفرات که در مقامات بالای حکومت نفوذ کرده بودند - تماس می‌گرفت و از این طریق مشکلات بسیاری از شیعیان را برطرف می‌نمود که این مهم بیش از پیش در رشد و موقعیت اجتماعی وی تأثیر گذاشته بود. به طوری که برخی از کارگزاران مهم حکومت نیز نمی‌توانستند از توصیه‌های به حق وی سرپیچی کنند. در سال (۲۹۸ ه. ق) وقتی علی بن عیسی جراح، وزیر حکومت وقت در بغداد از حل مشکل یکی از علویان به نام «عقیقی» سرباز می‌زند. در این حال این شخص به حسین بن روح پناه می‌آورد. وی با ارسال پیامی، علی بن عیسی را مجبور می‌کند تا به مشکل عقیقی رسیدگی کند^۱ که این واقعه از موقعیت بسیار خوب وی در زمان نیابت محمد بن عثمان (سفير دوم) خبر می‌دهد.

با گذشت زمان، شخصیت جامع حسین بن روح بیش از پیش آشکار گشت و او را یکی از یاران بسیار نزدیک نایب دوم قرار داد،^۲ بطوری که بر همه کارگزاران دیگر تشکیلات «وکالت و نیابت» پیشی گرفت و شخصیت‌های بزرگی همچون: ۱ - احمد بن متیل. ۲ - جعفر بن احمد بن متیل. ۳ - ابو عبدالله کاتب. ۴ - ابو عبدالله حسن بن و جناء. ۵ - ابوعلی محمد

۱ - کمال‌الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۵۰۵.

۲ - کتاب الغیبة، ص ۳۷۲.

ابن همام. ۶ - ابو جعفر محمد بن علی اسود. ۷ - اسماعیل بن اسحاق نوبختی. ۸ - احمد بن ابراهیم نوبختی. ۹ - ابو عبدالله جعفر بن محمد مدائنی. ۱۰ - محمد بن علی شلمغانی،^۱ زیر نظر وی به کار وکالت می پرداختند.^۲

زمینه نیابت برای این فقیه بزرگوار فراهم شده بود. نایب دوم هر چند گاهی در فرصتهای بدست آمده، عملاً حسین بن روح را به عنوان «نایب سوم» معرفی می کرد و کسانی را که به خدمتش می رسیدند به وی ارجاع می داد. ابو جعفر محمد بن علی اسود نقل می کند:

«من همواره موقوفات را خدمت محمد بن عثمان (نایب دوم) می بردم و او نیز آنها را از من تحویل می گرفت. دو یا سه سال پیش از درگذشت وی، یکی از روزها، باز مقداری از موقوفات جمع شده را به حضورش بردم، این بار دستور داد آن را به حسین بن روح تحویل دهم... و فرمود: هر آنچه به دست ابوالقاسم (حسین بن روح) برسد مانند آن است که به دست من رسیده است. راوی گوید: از آن به بعد، اموال را پیش حسین ابن روح می بردم و قبض هم دریافت نمی کردم.»^۳

شبهه همین واقعه نسبت به ابو عبدالله جعفر بن محمد مدائنی، یکی دیگر از کارگزاران سیستم وکالت که در شهر کاظمین سکونت داشت، اتفاق افتاده است. او می گوید:

«... در روزهای آخر زندگی محمد بن عثمان، حدود چهارصد دینار به

۱ - تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۷۰ و ۱۹۳ و ۱۹۶.

۲ - همان.

۳ - کتاب الغیبة، ص ۳۷۰ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۴. با تلخیص و تصرف در عبارت.

خدمتش بردم... ولی او قبول نکرد و فرمود: آن را به حسین بن روح تحویل ده. گفتم: مثل همیشه خودت دریافت کن. مانند کسی که غضبناک باشد، پول را رد کرد و فرمود: خدا تو را عافیت دهد بلند شو، پول را ببر و تحویل حسین بن روح بده. وقتی او را غضبناک دیدم از حضورش خارج گشته، سوار بر مرکبم شدم و از منزل فاصله گرفتم. مقداری راه رفته بودم دوباره برگشتم. در زدم، خادم آمد... در هر صورت داخل منزل شدم. دیدم محمد بن عثمان به اندرون خانه رفته است. بعد از لحظه‌ای آمد و روی تخت نشست و در حالی که پاهایش روی زمین بود و نعلین داشت به من فرمود: چرا امتناع می‌ورزی و به حرف حق گوش نمی‌دهی؟!... سپس فرمود: برخیز خدا تو را عافیت دهد.

«فَقَدْ أَقَمْتُ أَبَا الْقَاسِمِ حُسَيْنَ بْنَ رُوحٍ مَقَامِي وَ نَصَبْتُهُ مَنْصَبِي»
 به درستی که حسین بن روح را قائم مقام خود قرار داده و او را در جای خود نصب کرده‌ام. مدائنی می‌گوید: بعد از آن بلند شدم به حضور حسین بن روح شتافتم، ماجرا را به وی نقل کردم. او خوشحال شد و خدا را نیز شکر کرد. آنگاه چهارصد دینار را تحویل دادم و پس از آن نیز همواره به او مراجعه می‌کردم.^۱

ظرفتهای دستگاہ نیابت

با توجه به فضای حاکم بر جامعه آن روز، و چون که خاندان پلید عباسی فهمیده بودند فرزندی از امام یازدهم علیه السلام متولد خواهد شد و

حکومت را از دست ستمکاران گرفته و جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد، با تمام نیرو این موضوع را پیگیری می‌کردند چنانکه پس از شهادت امام یازدهم علیه السلام خانواده و حتی کنیزان آن حضرت را زیر نظر داشتند که مبادا فرزندی از این خاندان به دنیا آید و از تحت کنترل آنها خارج بشود، از این رو سیاست و خط مشی کلی هر کدام از نایبان چهارگانه در این متمرکز بود تا ضمن این که وجود مبارک حضرت مهدی (عج) و ظهور و قیام او را به توده مستضعف شیعیان بشارت دهند در عین حال طوری هم برخورد نکنند تا حکومت آگاه گردد که شیعیان هنوز هم - بعد از شهادت امام یازدهم - دارای انگیزه‌های سیاسی هستند. حتی برای خود، امام دوازدهم دارند و از طریق نمایندگانی با آن حضرت در ارتباطند.

و به همین خاطر نیز طبیعی بود که عباسیان به موضوع نیابت و کالت حساسیت شدید نشان بدهند. در اینجا مشاهده می‌شود که عثمان ابن سعید، نخستین نایب خاص حضرت مهدی (عج) برای این که فعالیت دستگاه نیابت را از چشم مستقیم دشمن تا اندازه‌ای دور کند و امنیت آن را تأمین گرداند، آن را از شهر سامراء - مرکز حکومت وقت عباسیان - به شهر بغداد منتقل می‌کند، که این تدبیر خیلی هم مؤثر واقع می‌افتد.

بنابراین، موضوع انتخاب نایب سوم چندان هم کار ساده‌ای نبود، بلکه یک امر بسیار سخت، پیچیده و ظریفی بشمار می‌رفت که خوشبختانه در اینجا محمد بن عثمان این ظرافت را با هوشیاری کامل به انجام می‌رساند. وی از یک طرف سعی می‌کند به هر طریق ممکن نیابت حسین بن روح را برای کارگزاران مورد اعتماد و همفکران لایق روشن

سازد، ولی از سوی دیگر حساسیت موضوع اقتضا می‌کرد طوری هم برخورد نکند تا دشمن بویی از این موضوع نبرد. هر چند این ظرافت کاری بناچار مشکلاتی را نیز به دنبال می‌آورد، چنانکه همین امر سبب گشته بود که بسیاری از شخصیت‌های بزرگ و سرشناس خیال می‌کردند کسانی مانند: جعفر بن احمد یا پدرش احمد بن متیل، جایگزین وی خواهند شد و کسی اصلاً نیابت حسین بن روح را احتمال نمی‌داد.^۱ چون آنان در ظاهر می‌دیدند که محمد بن عثمان با آن دو شخصیت بیشتر نشست و برخاست دارد و حتی در این اواخر، بیشتر اوقات برای صرف غذا در منزل آن دو دانشمند حاضر می‌شود.^۲

ولی این تنها ظاهر جریان بود و حقیقت چیزی دیگری به دست می‌داد. همان طوری که، ام کلثوم دختر محمد بن عثمان که سالها از نزدیک شاهد این واقعه تاریخی بود، در این مورد چنین می‌گوید:

«ابوالقاسم حسین بن روح، چندین سال وکیل و ناظر بر املاک - مربوط به امام زمان - پدرم بود و پدرم از طریق وی با رؤسای شیعه تماس برقرار می‌کرد. او از برگزیدگان مخصوص بود و به خاطر اعتماد زیادی که پدرم به وی داشت اسرار خود را با او در میان می‌گذاشت.»^۳

۱ - همان، ص ۳۶۹.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۳.

۳ - کتاب الغیبة، ص ۳۷۲.

انتصاب سوم

تا آخرین لحظات زندگی سراسر افتخارآفرین محمد بن عثمان، همچنان موضوع نیابتِ پس از وی برای اکثر اشخاص در هاله‌ای از ابهام قرار داشت به این ترتیب شیعیان دوران سرنوشت‌سازی را پشت سر می‌گذاشتند. او در بستر بیماری، انتظارِ کوچ از این دنیای ناپایدار را می‌کشید و مردم نیز می‌رفتند تا به یک باره ارتباط خود را با امام عصر خویش برای همیشه منقطع گردانند. در این هنگام شخصیت‌های بزرگ فقهی و کلامی همچون: ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی و چند نفر دیگر از سرشناسان بزرگ شیعه به عیادت نایب دوم شتافتند تا ضمن دیدار با وی، تکلیف خود و شیعیان را نیز روشن سازند. در این جلسه از وی سؤال شد: اگر از دنیا رفتی، بجای تو چه کسی جایگزین خواهد شد؟ محمد بن عثمان در جواب فرمود:

«هَذَا أَبُو الْقَاسِمِ الْحُسَيْنُ بْنُ رُوحِ بْنِ أَبِي بَحْرٍ النَّوْبَخْتِيُّ، الْقَائِمُ مَقَامِي وَالسَّفِيرُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ صَاحِبِ الْأَمْرِ وَالْوَكِيلُ لَهُ وَالثَّقَّةُ الْأَمِينُ. فَارْجِعُوا إِلَيْهِ فِي أُمُورِكُمْ وَعُولُوا عَلَيْهِ فِي مَهْمَاتِكُمْ فَبِذَلِكَ أَمْرٌ وَقَدْ بَلَّغْتُ.»^۱

این حسین بن روح جانشین من است و سفیر میان شما و امام زمان (عج) و وکیل، مورد وثوق و امین آن جناب است. در امور زندگی به او مراجعه کنید و در کارهای مهم به وی پناه آورید. و من به ابلاغ این مطلب مأمور بودم و آن را به شما رساندم.

در روایت دیگری همین جعفر بن احمد بن متیل - که برخی می‌گفتند وی نایب سوم خواهد شد - نقل می‌کند:

«زمان رحلت محمد بن عثمان بالای سرش نشسته بودم و با او گفتگو می‌کردم و ابوالقاسم حسین بن روح هم در پایین پای قرار داشت. در این هنگام محمد بن عثمان رو به من کرد و فرمود:

أَمِرْتُ أَنْ أُوصِيَ إِلَى أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ.

مأمور شده‌ام تا به حسین بن روح وصیت کنم. او می‌گوید: وقتی این جمله را شنیدم از بالای سر وی بلند شدم، دست حسین بن روح را گرفتم، در جای خود نشاندم و خود در پایین پا نشستم.»^۱

در این روز شخصیتهایی از اهل بصره مانند: علویة صفار و حسین ابن احمد بن ادريس به شهر بغداد آمده، در این جلسه حضور داشتند و از نزدیک شاهد این جریان تاریخی بودند که بعدها آن را برای شیعیان نقل می‌کردند.^۲ به این ترتیب زندگی محمد بن عثمان در آخر جمادی‌الاولی سال ۳۰۵ هـ به پایان خود رسید و ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی به عنوان سومین نماینده و نایب خاص امام زمان (عج) به جای وی نشست.^۳ یکی از تاریخ نگاران معتبر اهل تسنن می‌نویسد: وقتی نایب دوم (محمد بن عثمان) از دنیا رفت، بنا به وصیت و نصب وی، حسین بن روح نوبختی به طور رسمی در دارالنیابة بغداد حضور یافت و به جای او نشست

۱ - الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۲۰ و کمال‌الدین، ص ۵۰۳ و شاگردان مکتب ائمه، ج ۲، ص

۳۹

۲ - بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۵.

۳ - کتاب الغیبة، ص ۳۶۶ و طبقات اعلام الشیعه، آقا بزرگ تهرانی، ج ۱، ص ۱۱۳.

و بزرگان شیعه نیز در آنجا حاضر شدند. در این هنگام شخصی به نام «ذکاء» که خادم محمد بن عثمان بود، عصا و کلید صندوقچه نایب دوم را به حسین بن روح تحویل داد و گفت: ابوجعفر (محمد بن عثمان) مرا دستور داد که پس از آنکه مرا به خاک سپردی و ابوالقاسم به جای من نشست این دو امانت را تحویل تو دهم و این صندوقچه حاوی خواتیم امامان است.^۱

در نقل دیگری مرحوم علامه مجلسی (رضوان الله تعالی علیه) از کتاب شریف عالم بزرگوار، سید بن طاووس به نام «مهج الدعوات و منهج العنایات» نقل می‌کند: هنگامی که نایب دوم از دنیا رفت، حسین بن روح بقیه آن روز را در منزل وی جلوس کرد. در این وقت «ذکاء» خادم محمد بن عثمان به حضورش آمد، عصا، صندوقچه و کتابچه‌ای را که از محمد بن عثمان باقی مانده بود به نایب سوم داد. در این هنگام حسین بن روح فرمود: این عصا از آن مولایم امام حسن عسکری علیه السلام است و... و بعد اشاره به آن صندوقچه کرد گفت: در این صندوقچه هم انگشتی‌های امامان معصوم علیهم السلام نگه‌داری می‌شود. سپس آنها را بیرون آورد و به حاضران نشان داد. در کتابچه هم که قنوت ائمه اطهار علیهم السلام نوشته شده بود، آنگاه حسین بن روح، قنوت امام حسن علیه السلام را از حفظ برای حاضران املاء کرد و آنها نیز متن قنوت را نوشتند و بعد از آن فرمود: حفظ کنید این قنوتها را همانطوری که مهم‌های دین خود را حفظ می‌کنید.^۲

پس از مدتی، روز یکشنبه پنجم شوال ۳۰۵ هـ، نخستین توقیع^۳ از

۱ - سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۱۵، ص ۲۲۳ و خاندان نوبختی، ص ۲۱۶.

۲ - بحار الانوار، ج ۸۵، ص ۲۱۱.

۳ - توقیع در اصطلاح به نوشته و دستخطی گفته می‌شود که از ناحیه ساحت مقدس ولی

ناحیه مقدس حضرت مهدی (عج) در مورد تأیید و تأکید نیابت حسین بن روح نوبختی به گونه روشن این چنین صادر گردید:

«نَعْرِفُهُ عَرَفَهُ اللَّهُ الْخَيْرَ كُلَّهُ وَرِضْوَانَهُ وَأَسْعَدَهُ بِالتَّوْفِيقِ. وَقَفْنَا عَلَى كِتَابِهِ وَثَقْنَا بِمَا هُوَ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ عِنْدَنَا بِالْمَنْزِلَةِ وَالْمَحَلِّ الَّذِينَ يُسْرَانِهِ. زَادَ اللَّهُ فِي إِحْسَانِهِ إِلَيْهِ. إِنَّهُ وَلِيُّ قَدِيرٍ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ لِأَشْرِيكَ لَهُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا. وَرَدَتْ هَذِهِ الرُّقْعَةُ يَوْمَ الْأَحَدِ لَيْلًا خَلَوْنَ مِنْ شَوَّالِ سَنَةِ خُمْسٍ وَثَلَاثِمِائَةٍ.»^۱

ما وی (حسین بن روح) را می شناسیم. خداوند تمام خوبیها و خوشنودی های خویش را به وی بشناساند و او را با عنایات خود خرسند گرداند. از نامه او آگاه شدیم و در مسؤولیت محوله، به وی اطمینان داریم. او در نزد ما دارای مقامی است که موجب شادی وی خواهد شد. خداوند احسان خود را نسبت به وی زیاد گرداند...

بدین سان فقیه توانا و مجتهد بیدار دل، جناب حسین بن روح نوبختی، مرجع امور سیاسی و عبادی فرقه مظلوم تشیع گردید و حدود بیست و یک سال در آن شرایط بسیار دشوار و هولناک، رهبری شیعیان را به گونه مطلوب به دست خود گرفت که در فصلهای بعدی تنها به گوشه هایی از آن اشاره خواهد شد.

← عصر (عج) صادر شده باشد.

۱ - همان، ص ۳۷۲ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۶.

فصل دوم:

راز و رمز موفقیتها

مقام و منزلت علمی

چون امامان معصوم علیهم السلام عالم‌ترین انسانهای جهان آفرینش‌اند و از نظر رشد عقلی بعد از پیامبر بزرگوار اسلام کاملترین آنان به شمار می‌آیند، بنابراین لازم است نایبان و نمایندگان این بزرگان نیز به اقتضای تناسب، عالم‌ترین و کاملترین انسانهای زمان خود باشند. از نظر تاریخی این موضوع بسیار روشن جلوه می‌کند و شخصیت داستان این کتاب هم نمونه خیلی بارز آن می‌تواند به شمار آید. گرچه حسین بن روح برغم اینکه در زمان پیشین، از اصحاب خاص امام یازدهم علیه السلام بود و یکی از استوانه‌های

بارز مذهب تشیع به شمار می‌آمده است،^۱ ولی به دلایل مختلف پیش از قبول مسؤولیت خطیر نیابت در عرصه‌های علمی، کلامی و فقهی چندان مطرح نبوده و حضور نداشت و شخصیت‌هایی مانند: ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی بر وی پیشی گرفته بودند و یا در برخی مسائل، احمد بن متیل‌ها و پسرش جعفر، بر نایب سوم مقدم داشته می‌شدند، ولی این موضوع به هیچ وجه نمی‌تواند دلیل بر برتری علمی آنان بر وی باشد.

چون احتمال زیاد وجود دارد این موضوع به خاطر یک سری مسائل امنیتی بوده که در فصل پیش نیز به آن اشاره شد و خود کارگزاران دستگاه سفارت و نیابت، این چنین تبانی کرده و تدبیر اندیشیده بودند تا شخصیت واقعی حسین بن روح بر دشمنان و سردمداران حکومت سرپوشیده بماند و گوهر وجودش از گزند آسیب‌ها محفوظ گشته و به عنوان یک ذخیره گرانبها برای روز مبادا نگه‌داری شود.

احتمال دیگر این که اغلب شخصیت‌های بزرگی همچون حسین بن روح تا وقتی احساس وظیفه و ضرورت نکنند به خاطر تواضع و فروتنی که دارند حاضر نمی‌شوند خود را بیش از علمای معاصر خود مطرح نمایند که تاریخ زندگی هر کدام آنان گویای این واقعیت انکارناپذیر است و از طرفی هم، ناگاه‌های مردم سبب شده است تا بسیاری از این قبیل سرمایه‌های گرانمایه، به آسانی از دست امت اسلامی گرفته شوند و البته هر چند گاهی نیز اراده خداوند متعال تعلق گرفته و به اقتضای ضرورت و پذیرش جامعه اسلامی و در اثر آگاهی مردم این انسانهای وارسته و کامل به رهبری

سیاسی و مذهبی آنان برگزیده شده‌اند که در این هنگام ابعاد گوناگون گوهر وجودشان یکی پس از دیگری بر همگان آشکار گردیده است.^۱ بعید

۱ - البته در این مورد شواهد تاریخی و عینی بسیاری وجود دارد. از جمله مرحوم حضرت آیه‌الله العظمی بروجردی قبل از مرجعیتشان به خاطر همین تواضع و فروتنی که داشتند تنها به حوزه علمیه شهر اراک بسنده کرده بودند و گوهر وجودشان علاوه بر مردم برای بیشتر علما و فضلاء حوزه‌ها نیز ناشناخته مانده بود، ولی پس از رحلت مرحوم آیه‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری، حاج آقا روح‌الله خمینی که شناخت خوبی از شخصیت جامع ایشان داشتند، پیش قدم شدند و با تلاش شبانه‌روزی و با همکاری دوستان دیگر، معظم له را به قم دعوت کرده و مدیریت حوزه و مرجعیت شیعه را به وی واگذار نمودند و به این ترتیب جهان اسلام حدود هفده سال از وجود پربرکت این مرد بزرگ بهره‌مند گردید.

همینطور خود حضرت امام خمینی پس از رحلت آیه‌الله العظمی بروجردی اگر چه از اندیشمندان بزرگ و سرشناس حوزه بشمار می‌رفتند ولی موضوع مرجعیت ایشان با توجه به همین تواضع و فروتنی و اضافه بر آن دسیسه‌هایی که از طرف دشمنان داخلی و خارجی انجام می‌پذیرفت، با مشکلات و موانع زیادی مواجه بود که اگر عنایت حضرت صاحب الزمان (عج) و تلاش شبانه‌روزی روحانیون آگاه و انقلابی در جهت معرفی شخصیت جهانی معظم له برای مردم نبود، سرنوشت ملت مسلمان ایران و جهان تشیع و اسلام غیر از این بود که الان هست. چنانکه داستان معرفی حضرت آیه‌الله العظمی سید علی خامنه‌ای برای رهبری انقلاب اسلامی ایران و سپس مرجعیت ایشان هم از این قبیل است. چون معظم له با وجود و حضور آیات عظام در حوزه‌های علمیه و به خاطر حفظ حریم افتاء هرگز نخواستند در عرصه‌های اصولی و فقهی و... اظهار نظر کنند و همواره با کمال تواضع فتوای مراجع را برای مردم مطرح می‌کردند از این رو شخصیت حوزوی ایشان حتی برای بیشتر اعضای محترم مجلس خبرگان ناشناخته مانده بود و این در حالی بود که اکثر آنان از دوستان نزدیک معظم له در حوزه به شمار می‌رفتند و حدود چندین سال پیش، از نزدیک شاهد تدریس سطح عالی فقه و اصول ایشان در حوزه علمیه بودند. ولی بعد از رحلت ملکوتی حضرت امام خمینی، وقتی رهبری آیه‌الله خامنه‌ای در مجلس خبرگان مطرح شد اکثر حاضرین این بُعد از شخصیت ایشان را به دیده تردید نگریختند که ناگهان اراده خداوند متعال بر فضای مجلس حاکم شد و با توضیح و تشریح یکی دو نفر از آنان شک و دو دلی از میان رفت و اراده خداوند و عنایت حضرت بقیةالله (عج) عینیت یافت و دشمنان نیز سرشکسته شدند. پس از رحلت جانگداز آیه‌الله العظمی اراکی (ره) وقتی مرجعیت معظم له عنوان گردید نخست از قبول آن امتناع می‌ورزیدند و مردم را به مراجع معظم در قم ارجاع می‌دادند ولی هنگامی که مردم باز به سویشان روی

نیست که بگوییم مطرح نشدن و مشهور نبودن وی قبل از نیابت نیز به همین جهت بوده است.

علاوه، این شخصیت بزرگ دارای تألیفات ارزشمندی هم بوده و کتابی در فقه به نام «التأدیب» به رشته تألیف درآورده است^۱ و جالب اینکه وقتی این کتاب را برای مطالعه و ارزیابی به خدمت علمای بزرگ در شهر مقدس قم که در آن زمان حوزه علمیه اش از اهمیت والایی برخوردار بود، می فرستد، این کتاب مورد مطالعه و توجه آنان قرار می گیرد. چنانکه علمای قم با ارسال نامه‌ای، محتوای مندرج در آن را مورد تأیید و تأکید قرار می دهند و تنها به یک مورد اشاره می کنند که آن هم احتمال دارد از اختلاف فتوا سرچشمه گرفته باشد^۲. چون حسین بن روح به علمای قم نوشت: کتاب را ملاحظه کنید و ببینید چیزی بر خلاف نظر شما در آن وجود دارد؟ آنها نیز در جواب نوشتند: همه مطالب آن صحیح است تنها در یک مسأله با نظر ما مخالفت دارد. این نکته تاریخی، بدون شک بهترین و روشن ترین دلیل برای فقاہت و آگاهی لازم و کافی حسین بن روح از مسائل اسلامی آن روز می تواند بشمار آید و ثابت می کند این دانشمند توانا در عصر خود، اهل اجتهاد و فتوا نیز بوده است و اگر از علمای معاصر خویش قوی تر هم

← آوردند ایشان از باب انجام وظیفه و تکلیف این مسؤلیت خطیر را به عهده گرفتند و بر مسند فتوا نیز تکیه زدند که امروز در سایه رهبری قاطعانه و مرجعیت هوشیارانه آیه الله العظمی خامنه‌ای، انقلاب شکوهمند اسلامی ایران همانند گذشته با اقتدار و صلابت تمام به پیش می رود.

۱ - معجم المؤلفین، عمر رضا کحاله، ج ۴، ص ۸

۲ - کتاب الغیبة، ص ۳۹۰.

نباشد، به يقين ضعيفتر از آنان نمي توانست باشد.^۱

جلوه‌های کرامات

در هر صورت شخصيت جامع حسين بن روح نوبختي چنان بود که انتصاب وی برای نيابت امام زمان (عج) بيدرنگ مورد استقبال کارگزاران مهم دستگاه سفارت و علمای سرشناس و صاحب نفوذ در مناطق مختلف قرار گرفت و در نهايت اين فقيه بزرگوار توانست دوران حساس و بحرانی اين انتقال را به خوبی پشت سر گذارد. البته اين بدان معنا هم نبود که وی از اين جهت هيچ مشکل و مخالفی نداشته باشد بلکه بودند افراد قليلی در گوشه و کنار، هر چند گاهی زمزمه مخالفت سر داده و مشکلاتی را به وجود می آوردند که هوشیاری و بزرگواری وی همه را به جای خود می نشانند. از آن جمله، ابو عبدالله حسن بن علی و جناء است او از پيش جزو کارگزاران دستگاه نيابت بود و به رغم اينکه در جلسه «معارفه و انتصاب» هم حضور داشت ولی به دلايل نامعلومی نخست منکر نيابت حسين بن روح شد^۲ ولی هنگامی که «محمد بن فضل موصلی» وی را به حضور نایب سوم آورد

۱ - لازم به ذکر است برخی از محققين گرانقدر، از مکاتبات فوق احتمال اعلميت فقهای قم را برداشت کرده اند، ولی به نظر صحيح نمی رسد و احتمال مقابل آن بيشتتر جلوه می کند. زیرا اولاً: امکان دارد اين برخورد به خاطر احترامی بوده که نایب سوم نسبت به علمای معاصر خود داشت که اين موضوع اوج بزرگواری و سعه صدر وی را در اینجا نشان می دهد. ثانياً: چنانکه در میان علمای امروز هم معمول است هنگامی که یکی از آنان کتابی تالیف می کند برای رفع اشکالات احتمالی و کسب پيشنهادات تکمیلی و ارزیابی نهایی، آن را به حضور دوستان هم بحث و حتی به خدمت شاگردان می فرستند تا نوشته خود را به مرحله شکوفایی برسانند و احتمال زياد وجود دارد که حرکت حسين بن روح نیز از همین قبیل بوده باشد.

۲ - خاندان نوبختی، ص ۲۱۵ و کتاب الغيبه، ص ۳۱۵.

او با بحث و گفتگو و برخوردِ متین، اشکالهای وی را برطرف ساخت و از آن تاریخ به بعد حسن بن علی و جناء از یاران پرتلاش حسین بن روح به شمار آمد و تا آخر هم آن را ادامه داد.^۱

در میان دانشمندان و فقهای شیعه موضوع نیابت حسین بن روح همانند آفتاب، روشن و آشکار بود و حتی فقهای بزرگ شهر قم که در آن زمان از قدرت و منزلت خاصی برخوردار بودند با این حال در نهایت بردباری و اشتیاق از دستورات وی پیروی کردند. جالب این که می بینیم، ابوالحسن علی بن بابویه^۲ فقیه بزرگوار و نامدار شهر قم، در این هنگام از آن شهر حرکت کرده و برای دیدار با حسین بن روح وارد شهر بغداد می شود چند روزی در محضر نایب سوم مسائلی را عنوان نموده و جواب آن را دریافت می دارد، آنگاه دوباره به شهر قم باز می گردد.^۳ چنانکه در جریان انحرافِ «حسین بن منصور حلاج» این محدث پارسا و فداکار در قم و همچنین متکلم و فقیه توانا، «ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی» هم در بغداد پا به عرصه مبارزه گذاشته و به حمایت از نایب سوم، ترفندهای حلاج را به نفع حسین بن روح برای مردم آشکار می کنند که در وقت مناسب و به طور جداگانه در همین نوشتار به تجزیه و تحلیل آن خواهیم پرداخت.

۱ - خاندان نوبختی، ص ۲۱۷.

۲ - این شخصیت بزرگ از محدثین نامدار شهر قم به شمار می آید و پدر محدث گرانقدر شیخ صدوق (رضوان الله علیه) است او در سال ۳۲۹ هـ در همین شهر رحلت کرد. هم اکنون مرقد شریف این مرد بزرگ در کنار حرم حضرت معصومه (س) زیارتگاه مشتاقان علم و معرفت است.

۳ - رجال النجاشی، ص ۲۶۱.

ولی این موضوع نسبت به توده مردم هنوز جا نیافتاده بود. بخصوص آنهایی که در شهرها و مناطق دورافتاده از مرکز نیابت (بغداد) زندگی می‌کردند و ارتباط چندانی حتی با واسطه هم با کارگزاران دستگاه نیابت نمی‌توانستند داشته باشند. بنابراین شک و تردید این مردم، خیلی هم دور از انتظار نبود و بلکه حق طبیعی یک همچو اقلیتی است که نسبت به تشکیلات رهبری خود ساده‌اندیشی روانداشته و بلکه حساس و تیزبین باشند. به این ترتیب برای زدودن شک و تردید از اذهان پاک و بی‌آلایش آنان چاره دیگری لازم بود، شیوه‌ای که مناسب با درک و فهم و درخور شأن و ذوق آنان باشد تا آنها نیز نسبت به نیابت جدید اطمینان خاطر بیابند و از طریق آن، آسوده خاطر با امام معصوم خویش، ارتباط برقرار کنند.

از این رو می‌بینیم با عنایتهای خداوند متعال و در سایه توجهات حضرت مهدی، هنگامی که توده‌هایی از اقشار مختلف مردم از مناطق دورافتاده بطور مخفیانه به بغداد می‌آیند تا به صورت مخفیانه هم خدمت نایب امام زمان خویش برسند و مسائل شرعی خود را از او بپرسند و یا وجوه شرعی به وی پرداخت نمایند، برای رفع این مشکل اساسی کرامتهایی از ساحت مقدس حسین بن روح نوبختی صادر می‌شود که سبب تسکین قلب و اطمینان بیشتر آنان به نایب سوم می‌گردد. در اینجا به چند مورد از آن اشاره می‌شود:

۱- یک شمش طلا. شیخ صدوق (رضوان الله علیه) در کتاب

ارزشمند خود از حسین بن علی بن محمد مشهور به «ابوعلی بغدادی» (از

اهالی قم و ساکن بغداد) نقل می‌کند: هنگامی که در شهر بخارا بودم یکی از شیعیان به نام «ابن جاوشیر» ده شمش طلا به من داد تا آن را به خدمت حسین بن روح نوبختی بدهم وقت بازگشت آنها را با خود به بغداد می‌آوردم، در میان راه در حالی که متوجه نبودم یکی از آنها را در حوالی رودخانه آمویه^۱ گم کردم تا این که به بغداد رسیدم و تازه از گم شدن یک شمش از طلاها آگاه شدم. بناچار عوضش را خریده و جایگزین آن کردم. سپس به حضور نایب سوم شرفیاب گشتم، ده شمش طلا را تحویل دادم ولی او آن یکی را نپذیرفت و فرمود: طلایی را که در آمویه گم کرده‌ای در نزد ما است. بعد آن را به من نشان داد و من دیدم همان شمش است که من گم کرده بودم.^۲

۲ - **جعبه جواهر.** باز ابوعلی بغدادی نقل می‌کند: در همین سال زنی به بغداد آمده بود و از من نایب امام زمان را سراغ می‌گرفت. برخی از دوستان حاضر به او گفتند: نایب حضرت، ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی است، سپس مرا نشان دادند و گفتند: او مکان وی را می‌شناسد. به خاطر راهنمایی همراه آن زن روانه منزل نایب سوم گشتیم. هنگامی که زن او را دید برای اطمینان خاطر و تحصیل یقین پرسید: ای شیخ من چه چیزی به همراه آورده‌ام. حسین بن روح فرمود: هر چیزی آورده‌ای آن را اول به رود دجله بیانداز، بعد بیا تا جواب تو را پاسخ بدهم. آن زن بلند شد و به کنار دجله که در

۱ - آمویه یا آمون رودخانه‌ای در میان ترکمنستان و خراسان و از نزدیکی‌های خوارزم روان است، این رودخانه در نهایت به دریاچه آرال منتهی می‌شود.

۲ - کمال‌الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۵۱۸ والخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۲۳ و اثبات الهداة، حر عاملی، ج ۳، ص ۶۸۱

نزدیکی آن محل بود رفت و اشیاء با خود آورده را به آن رودخانه بزرگ انداخت دوباره به حضور نایب امام زمان (عج) برگشت. در این حال حسین ابن روح به خدمتگزار خود فرمود: برخیز آن قوطی (خُقه) را بیاور. وقتی خدمتگزار صندوقچه را آورد، ابوالقاسم به آن زن فرمود: این همان چیزی است که به همراه داشتی و آن را به دجله انداختی، حالا بگویم در میان آن چیست یا خودت می‌گویی؟ زن گفت: شما بفرمایید. حسین بن روح شروع کرد و همه نشانه‌های ریز و درشت اشیاء داخل صندوقچه را که شامل انواع طلا، گوهر و فیروزج بود شمرد. سپس زن سر قوطی را باز کرد و من دیدم همانگونه است که نایب سوم توصیف کرده بود. زن رو به من کرد و گفت: اینها همان چیزهایی بود که من به دجله انداخته بودم. ابوعلی بغدادی در آخر می‌گوید: ما هر دو از مشاهده این ماجرای شگفت‌انگیز به شدت حیران شده بودیم.^۱

۳- داستان سرخس: محمد بن حسن صیرفی، ساکن سرزمین بلخ می‌گوید: سالی که به حج مشرف بودم، شیعیان بلخ مقداری طلا و نقره به من سپردند تا آن را در بغداد به خدمت حسین بن روح برسانم. حرکت کردم در میان راه وقتی به نزدیکی سرخس رسیدم، برای رفع خستگی و استراحت در یک محل شنزاری چادر زدم. در این هنگام که طلاها و نقره‌ها را از کیسه درآوردم تا به تعداد معین آنها رسیدگی کنم، ناگهان بدون این که خبر داشته باشم یکی از طلاها به روی شنها می‌افتد و در میان آن ناپدید می‌شود. پس از استراحت به سفر خود ادامه دادم تا به

۱- همان و شاگردان مکتب ائمه (ع)، محمد علی عالمی، ج ۲، ص ۴۱ و العبقری الحسان، علی اکبر نهاوندی، ج ۲، ص ۱۸۱.

شهر همدان رسیدم. در این شهر دوباره برای حصول اطمینان بیشتر، به واریسی تعداد طلاها و نقره‌ها پرداختم و متوجه شدم یکی از آنها به وزن ۱۰۳ یا ۹۳ مثقال گم شده است. بناچار از مال خود عوض آن را خریده و جایگزین کردم، تا اینکه به شهر بغداد رسیدم به حضور حسین بن روح شرفیاب شدم و امانتها را تحویل دادم. آنگاه دیدم وی یک دفعه دستش را به سوی همان طلای جایگزین شده برد و فرمود: این از آن ما نیست. بلکه طلای ما همان است که تو در شنزار سرخس جای گذاشتی. هنگام برگشت بدانجا سر بزن و جستجو کن حتماً پیدا خواهید کرد و زود می‌شود تو دوباره از بلخ به اینجا برمی‌گردی ولی در آن هنگام دیگر مرا نخواهی دید.^۱

محمد بن حسن صیرفی ادامه می‌دهد: بعد از انجام فرایض حج، وقتی به سرخس برگشتم، به محل چادر رفتم پس از اندکی جستجو شمش طلا را پیدا کردم و به بلخ آمدم. سپس در مسافرت بعدی، همان شمش طلا را با خود می‌بردم هنگامی که وارد بغداد شدم، ابوالقاسم حسین بن روح از دنیا رفته بود. در این لحظه به خدمت «علی بن محمد سَمَری» (نایب چهارم) رسیدم و آن را تحویل او دادم.^۲

۴ - بی‌نیاز از مترجم. محمد بن علی بن متیل نقل می‌کند: زنی به نام زینب از اهالی آبه که سیصد دینار سهم امام در پیش خود داشت به نزد عمویم جعفر بن محمد بن متیل آمد و گفت: دوست دارم این وجه را به دست خودم به خدمت حسین بن روح تقدیم دارم. در این حال عمویم مرا به همراه آن

۱ - العبقری الحسان، ج ۲، ص ۱۸۱.

۲ - کمال‌الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۱۶ و بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۰ و العبقری الحسان، ج ۲، ص ۱۸۱.

زن/ به خدمت نایب سوم فرستاد تا گفتار وی را برای او ترجمه کنم. زمانی که به حضور حسین بن روح شرفیاب شدیم، بلافاصله او به زبان فصیح آبی با آن زن به احوال‌پرسی پرداخت و از فرزندان وی سراغ گرفت. وقتی این چنین دیدم از ترجمه خودداری کردم و برگشتم.^۱

برخی از بزرگان، از این جریان تاریخی چنین استفاده می‌کنند که احتمال دارد نایب سوم در اصل از اهل قم و ساوه بوده باشد ولی اگر این چنین بود نزدیکان و اطرافیانی مانند فرزندان متیل از آن آگاه می‌شدند و هرگز کسی را به عنوان «مترجم» به خدمت وی نمی‌فرستادند. این نکته خود، روشنترین دلیل بر این است که سخن گفتن حسین بن روح به زبان آبی، یکی دیگر از کرامت‌های او است که با عنایت امام زمان (عج) بدان دست یافته بود.

۵ - شفای نوجوان. حسین بن محمد بن سوره نقل می‌کند: یک فقیه پارسایی را به نام «سروُر» در شهر اهواز دیدم ولی اکنون فراموش کرده‌ام اهل کجا بود. او خود برای من نقل کرد که در کودکی نمی‌توانست حرف بزند. در ۱۳ یا ۱۴ سالگی، پدر و عمویش وی را پیش حسین بن روح می‌برند و از وی درخواست می‌کنند تا از ساحت مقدس حضرت ولی عصر (عج) بخواهد، زبان این نوجوان گشوده گردد. در این حال حسین بن روح جواب می‌دهد: به شما امر شده است تا به حرم حسینی (کربلا) رهسپار شوید. سرور همراه پدر و عمویش به کربلا می‌روند، غسل می‌کنند، مشغول

۱ - کمال‌الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۰۳ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۳۶. و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۹۲

زیارت می‌شوند. اندکی بعد پدر و عموی وی، سرور را صدا می‌زنند ناگهان سرور با صدای بلند جواب آن دو را می‌دهد و می‌گوید: بلی. آن دو حیرت‌زده می‌پرسند: وای بر تو سرور، حرف می‌زنی؟! او جواب می‌دهد: آری. و از این رو نوجوان چهارده ساله به دست حسین بن روح و با عنایت و توجه امام حسین و امام مهدی علیهما السلام شفای بیماری خود را به دست می‌آورد.^۱

۶ - میلاد دو فقیه. ابوالحسن علی بن بابویه که در پیش به شرح حال اجمالی وی اشاره شد، از جمله محدثان بزرگ و از ارادتمندان جان برکف نایب سوم در شهر مقدس قم به شمار می‌رفت. این دانشمند بیدار دل چند سالی بود با دختر عموی خویش ازدواج کرده بود ولی هیچ صاحب فرزند نمی‌شد. روزی، نامه‌ای از قم به خدمت حسین بن روح نوشت و آن را به شهر بغداد فرستاد.^۲ در این نامه از نایب سوم درخواست کرد، او از ساحت مقدس حضرت مهدی (عج) بخواهد تا خداوند فرزندان دانشمندی برایش نصیب فرماید. سپس جواب آمد: از این زن، دارای فرزندی نخواهی شد، ولی در آینده نزدیک با یک زن دیلمی و بیوه ازدواج خواهی کرد و از وی صاحب دو پسر فقیه و دانشمند خواهی شد.^۳

۱ - کتاب الغیبه، ص ۳۰۹ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۹۰ و الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۲۲.
 ۲ - البته در اینجا نقل دیگری هم وجود دارد. شیخ صدوق و شیخ طوسی در کتابهای ارزشمند خودشان (کمال الدین - الغیبه) از ابوجعفر محمد بن علی اسود (یکی از فقهای نامدار قم) نیز نقل می‌کنند که وی گفت: علی بن بابویه بعد از وفات نایب دوم به بغداد آمد و از من خواست تا من این موضوع را به خدمت حسین بن روح برسانم و من هم تقاضای وی را عملی کردم و همینطور در رجال نجاشی نیز این چنین آمده است ولی به هر حال همه نقلها به گونه‌ای «متواتر معنوی» اصل ماجرا را تأیید می‌کنند.

۳ - الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۷۹۰ و کتاب الغیبه، ص ۳۰۸.

پس از این ارتباط که توسط حسین بن روح انجام پذیرفت، خداوند به ابوالحسن علی بن بابویه سه فرزند پسر داد. دو تن از آنان به نامهای: «ابوجعفر محمد بن علی بی بابویه» معروف به (شیخ صدوق) و «ابوعبدالله حسین بن علی بن بابویه» هر دو جزو فقهای بزرگ شیعه به شمار آمدند و شاگردان زیادی تربیت کرده و تألیفات ارزشمندی از خود به یادگار گذاشتند. پسر دیگرش به اسم «حسن» بود که بیشتر به زهد و عبادت شهرت داشت.^۱ هرگاه شیخ صدوق و برادرش ابوعبدالله حسین، با علما و مردم برخورد می کردند و حدیث نقل می نمودند همه را به شگفتی وامی داشتند و آنها می گفتند: کسی که با دعای امام زمان (عج) به دنیا آمده باشد باید هم، این چنین باشد.^۲

۷- خبر از اختلاف و رفع آن. مرحوم قطب الدین راوندی (رحمة الله علیه) از شخصی به نام «ابن غالب زراری» نقل می کند که وی گفت: در شهر کوفه با یک زنی از قبيلة «بنی هلال» ازدواج کردم. پس از مدتی اختلافی در میان ما به وقوع پیوست و او قهر کرد، رفت و در خانه پدرش ماندگار شد و من هر چه اصرار کردم برنگشت. از این موضوع خیلی ناراحت و غمگین شدم. بی درنگ به بغداد رفتم و به حضور حسین بن روح شتافتم و این، در زمانی بود که ایشان از طرف حکومت تحت تعقیب بودند و به همین خاطر به صورت مخفی زندگی می کردند. داخل مخفیگاه شدم، سلام کردم. نایب سوم یک کاغذی به من داد و فرمود: اگر حاجتی داری در این کاغذ اسم

۱- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۲۵ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۹۰

۲- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۳۶

خودت را بنویس! من کاغذ را گرفتم و اسم خود و پدرم را در آن یادداشت کردم. بعد چند لحظه‌ای نشستم و سپس خداحافظی کردم و به خاطر زیارت مرقد امام یازدهم علیه السلام به شهر سامراء روانه شدم. پس از زیارت مرقد مطهر دوباره به شهر بغداد بازگشته و به حضور نایب سوم شرفیاب شدم. در این هنگام وی همان کاغذ را بیرون آورد و نشان من داد، و من دیدم، زیر آن نوشته است: «و اما در مورد مشکل زراری، بزودی اختلاف میان آن دورا (زن و شوهر) خداوند اصلاح خواهد کرد.» و این در حالی بود که من اصلاً در مورد گرفتاری خود، چیزی ننوشته بودم و تنها نام خود و پدرم را در آن یادداشت کرده بودم. به هر حال خداحافظی کردم برگشتم به شهر کوفه، که در همان روز یا فردای آن دیدم خواهرزخم آمد و پس از سلام و احوالپرسی از من عذرخواهی کرد و بعد زخم نیز به خانه برگشت و دیگر از آن به بعد هیچ اختلافی بین من و زخم اتفاق نیافتاد و همواره با خوبی و خوشی زندگی می‌کردیم تا اینکه عمرش به پایان رسید و از دنیا رفت.^۱

۸- کاروان اخیر. سال ۳۱۷ هـ که دسته آشوبگر «قرامطه»^۲ به حجاج

۱- الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۷۹.

۲- آشوب فوق در این سال به رهبری ابوطاهر قرامطی به وجود آمد، هدف او در ظاهر سرنگونی خلفای عباسی بود ولی با آشوبهایی که افراد وی به پا می‌کردند اغلب توده مردم، علما و دانشمندان مورد تعدی و تجاوز قرار می‌گرفتند. و این آشوب اولین و آخرین آن نبود بلکه در طول تاریخ این فرقه فتنه‌های خونین و غیرانسانی را مرتکب شده‌اند. آنها روز هشتم ذی‌الحجه همین سال در مکه به حجاج حمله‌ور شدند. اموال آنها را غارت کردند و بسیاری از علما را کشتند و اجسادشان را به چاه زمزم انداختند به گونه‌ای که این سال را «تناثر الكواكب» افول ستارگان نامیدند. سپس حجرالاسود را هم از جای کنده و با خود به غارت بردند و تا سال ۳۳۹ هـ در پیش خود نگه داشتند و در این سال دوباره آورده به جای خود نصب نمودند. برای توضیح بیشتر رک به: الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۶، وقایع سالهای: ۳۳۹ - ۲۵۸. و العبر، تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۷۹.

خانه خدا هجوم می آوردند و راهها نیز ناامن شده بود، فقیه بزرگوار علی بن بابویه نامه‌ای به خدمت حسین بن روح نوشت تا او از پیشگاه حضرت (عج) برای رفتن به حج، برایش اجازه بگیرد. این درخواست از سوی نایب سوم انجام گرفت. پس از آن از ساحت مقدس جواب آمد: در این سال به حج مشرف نشو.

علی بن بابویه دوباره نامه دیگری نگاشت و عرضه داشت: من نذر کرده‌ام امسال در خانه خدا به حج بپردازم، آیا جایز است خودداری نمایم؟ جواب آمد: اگر ناچار هستی با کاروان آخری حرکت کن. و به این ترتیب او به فرمان حضرت حجت (عج) عمل کرد و سالم ماند ولی کاروانهایی که پیش از آن رفته بودند به دست عوامل قرامطه گرفتار گشته و کشته شدند.^۱

آنچه در این بخش خواندید، گوشه‌هایی از کرامات حسین بن روح و ارتباطهای آشکار این مرد بزرگ با امام دوازدهم (عج) بود که به تدریج نهال اطمینان و امیدواری در روح و قلب شیعیان دمید و توده مردم و علمای بزرگ را شیفته خود ساخت و توانست تشکیلات نیابت و سفارت را تا حدودی به دور از چشم حکومت وقت و دشمنان، نظم و انسجام بخشد.

۱ - کتاب الغیبة، ص ۳۲۲ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۹۲ و سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۷۱ و نواب اربعه، ص ۱۰۲.

نفوذ به دژهای تسخیرناپذیر

عامل مهم دیگری که در موفقیت و پیروزی نایب سوم سهم بسزایی داشت نفوذ این شخصیت بزرگ توسط خاندان نوبختی و آل فرات^۱ به مراکز مختلف فرهنگی، اقتصادی و سیاسی دستگاه عباسیان بود. این نفوذ همچنانکه در پیش نیز به آن اشاره شد، از زمان منصور خلیفه دوم عباسی (۱۵۸ - ۱۳۷) با ورود نوبخت جد اعلای این خاندان به آن دربار آغاز گشت و تا زمان خلافت مقتدر (۳۲۰ - ۲۹۵) و بعد از آن تا حدود بیش از دو قرن ادامه یافت و به اوج خود رسید. وقتی ابوالفضل جعفر بن معتضد، معروف به «المقتدر بالله» در سال ۲۹۵ ق در سیزده سالگی به خلافت رسید، به خاطر ضعف شخصیت و عدم مدیریت و لیاقت کافی او، اغلب امور جاری کشور به دست وزیران منصوب از طرف وی اداره می شد. در طول ۲۵ سال حکومت مقتدر، (هجدهمین خلیفه عباسی) تعداد ده نفر به عنوان وزیر انتخاب شدند که اسامی و مدت وزارت هر کدام به ترتیب تاریخ آن به شرح زیر است:

- ۱ - ابوالحسن علی بن فرات، در نوبت اول، ۳ سال (۲۹۹ - ۲۹۶)
- ۲ - محمد بن عبیدالله بن خاقان، ۲ سال (۳۰۱ - ۲۹۹)
- ۳ - علی بن عیسی بن داود بن جراح، ۴ سال (۳۰۴ - ۳۰۱)
- ۴ - ابوالحسن علی بن فرات، در نوبت دوم، ۲ سال (۳۰۶ - ۳۰۴)
- ۵ - حامد بن عباس با معاونت علی بن عیسی، ۵ سال (۳۱۱ - ۳۰۶)
- ۶ - ابوالحسن علی بن فرات، در نوبت سوم، یک سال (۳۱۲ - ۳۱۱)

۱ - این موضوع در صفحات آینده روشن تر خواهد شد.

- ۷ - ابوالقاسم عبدالله بن محمد بن خاقان، یک سال (۳۱۲-۳۱۳)
 ۸ - ابوالعباس احمد بن عبیدالله الخصیب، یک سال (۳۱۳-۳۱۴)
 ۹ - علی بن عیسی بن داود بن جراح، دومین بار، ۲ سال (۳۱۴-۳۱۶)
 ۱۰ - ابوعلی محمد بن مقله، ۲ سال (۳۱۶-۳۱۸)
 ۱۱ - سلیمان بن حسن بن مَخلد، یک سال (۳۱۸-۳۱۹)
 ۱۲ - حسین بن قاسم بن وهب، یک سال (۳۱۹-۳۲۰)
 ۱۳ - ابوالفتح فضل بن جعفر بن فرات، حدود ۶ ماه (۳۲۰)^۱

آنگونه که ملاحظه شد، نخستین سال نیابت حسین بن روح مصادف با یازدهمین سال حکومت مقتدر عباسی بود و در این حال ابوالحسن علی بن فرات نیز برای دومین بار به وزارت انتخاب گشته بود، آل فرات همانند خاندان نوبختی شیعی مذهب بودند و در زمان مقتدر در سه مرحله به وزارت رسیدند و در جمع حدود شش سال عهده‌دار وزارت دستگاه عباسیان شدند. این موضوع فرصت خوبی به دست شیعیان (خاندان نوبخت و آل فرات) داد و آنها توانستند بیش از پیش به مراکز سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کشور دست یابند. به عنوان نمونه: دانشمند بزرگ ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی ضمن این که یکی از بازوان پرتوان حسین بن روح به شمار می‌رفت، در سال ۳۱۱ ق از طرف ابن فرات به حکومت منطقه‌ای به نام «مبارک» برگزیده شده بود.^۲

۱ - برای توضیح بیشتر و آگاهی از شرح حال آنان رک: عصر الخلیفه المقتدر بالله، حمدان عبدالمجید کیسی، فصل ۳ و معجم الانساب و الأسرات، زامباور، ص ۷ و دستور الوزراء، خوندمیر، ص ۷۶ - ۸۱
 ۲ - الوزراء، صابین، ص ۴۰.

«ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی» بعنوان یک شخصیت علمی و صاحب نظر، جزو مشاوران عالی در حکومت به شمار می رفت.^۱ و همینطور «ابوالعلاء محمد بن علی بزوفری» در قریه های «صلح و مزارعات» از توابع «واسط» نزدیک بغداد مشغول انجام وظیفه بود و کسانی مانند «مُحَسَّن بن فرات» و «ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی»^۲ در مناطق دیگر مسؤولیتهای مهم دولتی داشتند.^۳ از مجموع کتب تاریخی استفاده می شود که خود نایب سوم نیز برای اینکه به مأموریت اصلی خود (نیابت) اختفاء، استتار و امنیت لازم و کافی بخشد هر چند گاهی عهده دار مسؤولیتهای دولتی می شد چنانکه بنابر نوشته برخی وی مدتی مسؤول املاک خاصه دولتی (دیوان الضیاء الخاصه) بوده است.^۴

به هر ترتیب این نفوذ تحسین برانگیز در تار و پود دستگاه عباسیان ریشه دواند و به نایب سوم بیشترین امکان را داد تا آن فقیه توانا بهتر بتواند به وضع نابسامان شیعیان سر و سامان داده و اوضاع سیاسی و اقتصادی آنان را تا حدودی بهبود بخشد. از این رو، وی همواره به شیعیانی که در دستگاه عباسیان مسؤولیت داشتند توصیه و تأکید می کند تا برادران شیعی خود را در پُست های مختلف بکار گیرند و به نیازمندان آنان کمک نمایند و این رهنمودها اغلب توسط ابوالحسن علی بن محمد

۱ - العبر، تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۹۱.

۲ - شلمغانی در این زمان یکی از یاران نایب سوم به شمار می رفت که بعداً به خاطر حسادت به وی منحرف گردید. در آینده به شرح حال تفصیلی این مرد به طور مستقل اشاره خواهد شد.

۳ - تجارب الامم، ابن مسکویه، ج ۱، ص ۱۲۳.

۴ - تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۹۷.

ابن فرات به مرحله اجرا گذاشته می‌شد.^۱ دامنه این نفوذ بقدری گسترده بود که بعد از انقراض وزارت ابن فرات نیز همچنان ادامه داشت، در زمان اوایل وزارت حامد بن عباس هر چند که وی دشمنی دیرینه‌ای با آل فرات داشت ولی باز حسین بن روح نوبختی از احترام خاصی در میان مردم و رجال دولتی برخوردار بود و منزل این فقیه بزرگ محل تبادل افکار و رفت و آمد شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی و مذهبی کشور - در وزارت حاضر و سابق - به شمار می‌رفت.^۲ چنانکه روزی در زمان وزارت حامد بن عباس، قاضی القضاات حکومت به نام «ابوعمر محمد بن یوسف» به خدمت نایب سوم می‌رسد در این هنگام حسین بن روح وی را در مورد یکی از قضاوت‌های غیر عادلانه‌اش توبیخ، سرزنش و نصیحت می‌کند و در نهایت او را از صدور حکم مذکور باز می‌دارد.^۳

این موضوع (نفوذ) از نظر تاریخی چنان آشکار است که حتی آنهایی هم که اخیراً به دنبال تحقق انگیزه‌های شوم خود، از قبیل «تحریف شخصیتها» تاریخ اسلام و تشیع را مورد بررسی قرار داده‌اند، نتوانسته‌اند این حقیقت تاریخی را انکار بکنند. آنها برغم کینه‌های دیرینه‌ای که با علما و فقهای راستین تشیع دارند در ضمن عبارتهای توهین‌آمیز خود به این نکته اشاره کرده‌اند. یکی از این آقایان که به خاطر همان اهداف

۱ - برای آشنایی بیشتر با ابن فرات رک: وفيات الاعیان، ابن خلکان، ج ۳، ص ۴۲۹ - ۴۲۱ و معجم الانساب و الأسرات، ص ۱۷ و تتمه المنتهی، شیخ عباس قمی، ص ۲۸۷.

۲ - سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۱۵، ص ۲۲۳ و خاندان نوبختی، ص ۲۱۷ و تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۹۸.

۳ - سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۲۲۳.

شیطانی اخیراً به دفاع از شخصیت به اصطلاح «انسان خدایی» حلاج پرداخته است، وی ضمن جسارت و اهانت به ساحت مقدس نایب سوم چنین می‌نویسد:

خاندان نوبختی و آل فرات در حالی که از بنیاد با خلافت عباسیان مخالف بودند، با برنامه‌ریزی و مدیریت لازم آنچنان خلیفه را زیر نفوذ فکری خود درآوردند [که وی حتی از برحق بودن خود نیز به شک افتاد] و در این نفوذ، حسین بن روح نوبختی و علی بن فرات (وزیر مقتدر) نقش بیشتر و تعیین کننده‌ای را به عهده داشتند.^۱

به هر حال نایب سوم در زمان پنج سال وزارت حامد بن عباس و سپس یک سال در سومین وزارت علی بن فرات از وضعیت نسبی خوبی برخوردار بود. شیعیان از دورترین نقاط جهان، به خاطر دیدار با نماینده امام زمان (عج) خویش و پرداخت وجوه شرعی، رهسپار بغداد می‌شدند و بازیارت پنهانی نایب سوم خستگی راه طولانی و پرفراز و نشیب را از تن بدر می‌ساختند.

در زندان مقتدر عباسی

در سال ۳۱۲ ق. آشوب دیگری از سوی فرقه قرامطه در سرزمین حجاز به وقوع پیوست.^۲ آنها این بار در منطقه‌ای به نام «هَبیر» کمین کرده

۱ - قوس زندگی منصور حلاج، لوئی ماسینیون، ترجمه: روان فرهادی، ص ۵۴. با تلخیص و تصرف.

۲ - همانگونه که در پیش اشاره شد این فرقه هر چند گاهی در مناطق مختلف آشوب به پا

و به حجاج خانه خدا حمله ور شدند، اموالشان را غارت نموده و چندین نفر را به قتل رساندند که در میان کشته شدگان تعدادی نیز از اهالی بغداد به چشم می خورد.^۱ این گروه آشوبگر از انشعابات فرقه اسماعیلیه و منسوب به آنها بودند^۲ به این ترتیب جزو شیعیان محسوب می گشتند، از طرفی هم چون آل فرات شیعه بودند متهم به همکاری با آنان شدند این شایعه در مدت کوتاه سراسر کشور را فراگرفت اعتراضهای عمومی و اعتصابها

← می کردند و گاهی نیز بعضی شهرها را تصرف می نمودند و چون اعتقاد داشتند هرکسی به خانه خدا برود و حجرالاسود را ببوسد کافر است، از این رو بیشتر برای ممانعت از این کار در امر حج اختلال بوجود می آوردند و حجاج را مورد اذیت و آزار و ضرب و شتم و قتل قرار می دادند. جالب این است که وقتی هر انسان بی طرفی تاریخ این فرقه آشوبگر را مطالعه می کند بیدرنگ درمی یابد: امروز فرقه ای که به نام «وهابیت» بوجود آمده است از نظر تاریخی، افکار، عقاید و برخوردها، شباهت عجیبی به این فرقه دارند و تمام برنامه های آنان را به طور دقیق اجرا می کنند و اصلاً موضع گیریهای فرقه وهابیت، دقیقاً استمرار بخش همان آشوبها و حرکتهای آنچنانی فرقه قرامطه در طول تاریخ است، توگویی تاریخ با همه جزئیاتش امروز تکرار می شود. از طرفی هم چون دشمنان اسلام مطالعات خوبی در این گونه مسائل تاریخی دارند و می دانند که تنها به وسیله این سری تشکلهای آشوبگرانه می توانند صفوف بهم پیوسته مسلمانان را از هم بپاشند و آنها را از هم جدا سازند، از این تجربه تلخ تاریخی استفاده می کنند و به طور غیر مستقیم اقدام به تشکیل فرقه های مشابه، همانند وهابیت و... می کنند. جالبتر این که دو فرقه مذکور به احتمال زیاد از نظر جغرافیایی نیز به هم دیگر نزدیک هستند و تقریباً از یک منطقه به پا خاستند که البته اثبات این موضوع به بررسی دقیقتر و جداگانه ای نیازمند است.

۱ - الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۸۷

۲ - فرقه اسماعیلیه به کسانی گفته می شود که پس از امام جعفر صادق(ع) به جای امام موسی کاظم(ع) به امامت اسماعیل فرزند دیگر امام جعفر صادق(ع) معتقد باشد که این فرقه از جهاتی خود به شعبه های مختلف تقسیم می شود که به آن: باطنیه، تعلیمیه، سبئیه و ملاحده نیز گفته می شود. رک: توضیح الملل، مصطفی خالقداد، ج ۱، ص ۲۵۹ و معجم الفرق الاسلامیه و لغتنامه دهخدا، ج ۳۷، ص ۲۳۱.

ادامه یافت و در نهایت به سقوط ابن فرات وزیر وقت انجامید.^۱ در این هنگام ابوالقاسم عبدالله بن محمد بن خاقان به وزارت رسید و شروع به دستگیری و قلع و قمع شیعیان از جمله ابن فرات و پسرش مَحْسَن کرد و آن دو را بلافاصله به قتل رسانید.^۲ در این ایام نامِ نایب سوم نیز در لیست دستگیرشدگان قرار گرفته‌او با همه هوشیاریها و دوراندیشی‌های لازم که داشت در طول ایام نیابت خود سعی وافر داشته بود تا کوچکترین بهانه‌ای را به دست فرصت‌طلبان و دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام ندهد، ولی این بار ترفند آنان خیلی جدی‌تر از همیشه بود، به ناچار دستهای شوم بداندیشان ناگهان از آستین مقتدر عباسی و وزیر جدیدش نمایان شد و این دانشمند فداکار و رهبر دلسوز شیعه را حدود ۵ سال (تا سال ۳۱۷) در کنج زندانهای تاریک مقتدر جای داد و شیعیان تازه جان‌گرفته را در ظاهر پریشان حال و بی‌پدر گذاشت.

در مورد علت دستگیری و زندانی شدن حسین بن روح نظرهای متفاوتی در کتب تاریخی دیده می‌شود. برخی آن را به خاطر اتهام ارتباط وی با آشوب اخیر قرامطه عنوان می‌کنند و این یک تهمت و برجسبی بیش نبود، گروه دیگر اختلاف مالی را که در میان او و سردمداران حکومت عباسیان بوجود آمده بود، دلیل زندانی شدن وی می‌دانند،^۳ یکی از محققان معاصر نیز دلیل اصلی را، آشکار شدن مقام نیابت وی در میان عباسیان و سر و سامان یافتن اوضاع سیاسی و اجتماعی شیعیان توسط

۱ - تاریخ الاسلام، وقایع سال ۳۱۱، ص ۳۵۲.

۲ - الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۲۱.

۳ - خاندان نوبختی، ص ۲۱۹.

وی قلمداد کرده است،^۱ ولی به نظر می‌رسد همه اینها در کنار هم مؤثر بوده است و هیچکدام آن بدون دیگری علت اصلی نمی‌تواند به شمار آید. البته دو دلیل اخیری را می‌توان مهمتر از اولی دانست زیرا عباسیان به طور کلی به موضوع ظهور حضرت مهدی (عج) و دستگاه نیابت خیلی حساس بودند و همواره آن را تعقیب می‌کردند و همچنین مبالغه‌ها گفت از خمس و وجوه شرعی که شیعیان به حضور نایب سوم گسیل می‌داشتند، موجبات حسادت و کینه‌ها عباسیان را به شدت برانگیخته بود. به این ترتیب وقتی او را دستگیر می‌کنند بیدرنگ به ضبط اموال (مربوط به وجوه شرعی) و مصادره آن اقدام می‌کنند. بنابراین اگر هم عباسیان آن اتهام اولی (ارتباط با قرامطه) را مطرح می‌کنند تنها بهانه‌ای بیش نبوده است و فقط می‌خواستند از این فرصت به دست آمده استفاده لازم را برده باشند زیرا آنان خود بهتر از همه می‌دانستند که شیعیان در طول تاریخ خود، از این آشوبها برکنار بوده‌اند و بلکه خود همواره قربانی این گونه فتنه‌های برخی از افراد و فرقه‌های منحرفه‌گشته‌اند.

در هر صورت این فقیه مجاهد در طول ۵ سال اسارت خود، لحظه‌ای از سرنوشت امت اسلام غفلت نورزید او در غیاب خود ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی را به جای خود نشانده و با تمام وجود و توسط نامه و پیک، با کارگزاران نیابت تماس برقرار کرد و رهبری شیعیان را همچنان ادامه داد و هنگامی هم که در افکار و عقاید شلمغانی انحرافی صورت گرفت فوری با ارسال نامه دیگری از زندان مقتدر، او را از وکالت خود برکنار

ساخت و محکم و استوار به مسؤولیت تاریخی خویش جامه عمل پوشاند که در بخشهای بعدی به تفصیل در خصوص انحراف شلمغانی بحث لازم ارائه خواهد شد.

او در سال ۳۱۷ ق در زمان وزارت «ابوعلی محمد بن مقله» از زندان مقتدر آزاد شد، دوباره در میان انبوه امت همانند یک نگین درخشان جای گرفت و با عزت و جلال بیش از پیش به ایفای مسؤولیت پرداخت و روز بروز بر احترام و موقعیت اجتماعی وی افزوده گشت، زیرا در این ایام تنی چند از شخصیت‌های بزرگ خاندان نوبختی مانند: ابویعقوب اسحاق ابن اسماعیل، ابو حسین علی بن عباس، ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی و... در بخشهای مهم دستگاه عباسیان به عنوان: مشاور، کاتب و... حضور تعیین کننده داشتند^۱ و دیگر کسی نمی‌توانست مزاحم فعالیت‌های به ظاهر معمولی آن مجتهد بیداردل بشود و این وضع به احتمال زیاد تا پایان خلافت مقتدر عباسی ادامه داشت.

دو خلیفه دیگر

وقتی مقتدر در سال ۳۲۰ ق کشته شد، رجال سیاسی کشور بیدرنگ تشکیل جلسه دادند تا خلیفه بعدی را انتخاب کنند.^۲ در این میان شخصیتی به نام مؤنس - یکی از نظامیان پرنفوذ - پسر مقتدر را که کودکی بیش نبود برای خلافت و جانشینی پیشنهاد کرد ولی^۳ این موضوع

۱ - خاندان نوبختی، ص ۲۱۹، ۱۹۳ و ۲۰۰.

۲ - العبر، تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۹۱.

۳ - الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۷۵.

بلافاصله مورد اعتراض شدید رجل آگاه شیعه، ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی که از حاضران آن جلسه سرنوشت‌ساز بود قرار گرفت. او گفت: چگونه می‌خواهید با کودک نونهالی که هنوز در دامن مادر شیر می‌نوشد به خلافت بیعت کنید؟! و یا در نقل قول دیگری آمده است که گفت: پس از چند سال، از شر کسی (خلیفه) که فامیلهای زیاد - مادر، خاله، حرمسرا و... - داشت رهایی یافته‌ایم حالا دوباره می‌خواهی ما را به آن مصیبت گرفتار کنی؟ باید کسی انتخاب شود حداقل یک مقداری هم به فکر عموم مردم باشد. آنگاه از میان حاضران به عنوان «خیرالموجودین» برادر مقتدر، ابومنصور محمد ابن معتضد، معروف به «القاهر بالله» را برای خلافت معرفی کرد که مورد تصویب قرار گرفت.^۱ خلافت القاهر با وزارت سه تن از رجال سیاسی کشور به نامهای: ابوعلی محمد بن مقله، ابوجعفر محمد بن قاسم کرخی و ابوبکر محمد بن رائق، حدود دو سال تا جمادی‌الثانی ۳۲۲ ق به طول انجامید.^۲

گرچه در این دوره از تاریخ نیز به خاطر ضعف و زبونی و سردرگمی خلیفه و اطرافیانش، تشکیلات نیابت از وضعیت نسبتاً خوبی برخوردار بود و امور شیعیان به طور کلی رضایت بخش به نظر می‌رسید ولی باز هم فراز و نشیبها، نابسامانیها و گزارش زندان، غارت و سرکوب شیعیان در لابلای کتب تاریخی در این مقطع از تاریخ نیز به چشم می‌خورد. چنانکه در روزهای پایانی خلافت قاهر، (سال ۳۲۲) یکی از شخصیت‌های بزرگ عصر و بازوی پرتوان نایب سوم، قربانی هوسرانی و خودکامگی نوزدهمین خلیفه

۱ - تاریخ الاسلام، وقایع سال ۳۲۰، ص ۳۹۸ و العبر، تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۹۱.

۲ - برای آگاهی از شرح حال آنان رک به: تجارب السلف، ص ۲۱۶ - ۲۱۳ و معجم‌الانساب و

عباسی قرار می‌گیرد و حسین بن روح را به عزا و ماتم عمیق می‌نشانند. شاید این روز یکی از غم‌انگیزترین روزهای زندگی نماینده امام زمان (عج) بوده باشد که در روز روشن به بهانه‌های مسخره‌آمیز یکی از یاران و خدمتگزاران با وفای دستگاه نیابت از وی گرفته می‌شود. نخست ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل به دستور خلیفه دستگیر و زندانی می‌گردد^۱ و پس از چند روزی به گونه ناجوانمردانه به شهادت می‌رسد. قاهر دستور می‌دهد این عالم بزرگ را زنده زنده به چاه می‌اندازند، سپس در حالی که خود نیز با قساوت تمام در بالای چاه ایستاده و تماشاگر صحنه بود، آب به روی آن می‌بندند و بعد از آن خاک به روی آب می‌ریزند و چاه را پرکرده و با زمین یکسان می‌کنند^۲ و این جنایت در حالی از قاهر صادر می‌شود که دو سال پیش وی با پیشنهاد همین عالم فرزانه به خلافت دست یافته بود.

برخی از کتب تاریخی، علت این جنایت تاریخی را یک غرض شخصی میان او و خلیفه جلوه داده و مبارزه مکتبی او را کوچک شمرده‌اند این تحریف‌گران می‌نویسند:

«پیش از به قدرت رسیدن قاهر، (در زمان خلافت مقتدر) وقتی که او می‌خواست یک زنی را به همسری برگزیند، در این حال اسحاق بن اسماعیل پیش‌دستی کرده و آن زن را اختیار کرده بود و این سبب بروز کینه خلیفه نسبت به وی گردید.»^۳

۱ - الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۸۶ و العبر، تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۹۴.

۲ - تاریخ الخفاء، سیوطی، ص ۳۵۴.

۳ - تاریخ الخلفاء الاسلام، وقایع سال ۳۲۱، ص ۱۴.

و به این ترتیب خواسته‌اند مطلب به این بزرگی را لوٹ کرده و بی‌ارزش جلوه کنند. ولی کدام عاقلی جرأت می‌کند، این توجیه خنده‌آور را به این سادگی قبول بکند؟ و کدام جاهل و دیوانه‌ای ولو همانند قاهر حاضر می‌شود به خاطر یک چنین موضوع شخصی به یک چنین جنایت بسیار هولناک دست بزند؟ آن هم نسبت به یک شخصیت معروفی که در میان توده مردم و دولتمردان از مقام بس عظیمی برخوردار بوده است و فردا باید جوابگو باشد. به یقین علت اصلی این ماجرای غم‌انگیز بسی مهمتر و بالاتر از این سری مسائل بوده و در واقع جنبه سیاسی داشته است که اقل آن ارتباط صمیمی و تنگاتنگ او با نایب سوم می‌باشد. و یا از آن جایی که اسحاق یک شخصیت شجاع و با صراحتی بود و بعضی از مسائل را آشکارا بر ضد خلفا مطرح می‌کرد که دیگران از اظهار آن عاجز بودند چنانکه به یک نمونه آن در پیش اشاره شد. از این جا می‌توان این چنین استفاده کرد که وقتی این شخصیت بزرگ، قاهر را هم مانند مقتدر می‌بیند اگر چه او را به پیشنهاد خود به خلافت رسانده بود شروع به اعتراض می‌کند از این رو قاهر نیز وجود اسحاق را مانع کارهای خود قلمداد کرده و اقدام به قتل وی می‌کند.

بنابراین، موضوعی که آنها به عنوان علت اصلی نقل کرده‌اند قابل پذیرش نیست چنانکه از کیفیت نقل استفاده می‌شود، خود ایشان هم در راست بودن آن شک داشته‌اند. البته احتمال دارد این موضوع تنها یک دست‌آویزی در دست خلیفه عباسی بوده تا به این صورت، مسأله، جنبه

سیاسی به خود نگیرد.^۱ و او بهتر بتواند به اهداف نفسانی و مادی خود دست یابد.

به هر ترتیب، اندکی پس از ارتکاب این جنایت وحشتناک، خود قاهر به دست رقیبان در کمین نشسته به کام مرگ فرو رفت و نوبت به خلافت «ابوعباس احمد بن مقتدر» معروف به «الراضی بالله» رسید و از این رو بیستمین خلیفه عباسی نیز در سال ۳۲۲ ق به عرصه قدرت تکیه کرد.^۲ خلافت وی تا سال ۳۲۹ ق ادامه یافت و در این مدت شخصیت‌هایی به اسامی: ابوعلی بن مقله، عبدالرحمان بن عیسی جراح، ابوجعفر محمد بن قاسم کرخی، سلیمان بن حسن مخلص، ابوبکر بن رائق، ابوالفتح فضل بن جعفر بن الفرات و ابوعلی بن مقله با نظارت ابن رائق عهده‌دار مقام وزارت بودند که برخی از اینها در زمان خلافت مقتدر و قاهر نیز وزیر بودند و بعضی دیگر نیز در زمان راضی دوبار به وزارت دست یافتند.^۳

در این مقطع از تاریخ وضعیت دستگاه نیابت بهتر از سالهای پیش به نظر می‌رسد. حدود شانزده سال از دوران نیابت حسین بن روح نوبختی سپری شده است. حوادث تلخ و شیرین این دوران سرنوشت‌ساز و قبل از آن، تجربه‌های بسیاری در اختیار وی و دستیارانش گذاشته است. فشار و اختناق دوران خلافت عباسیان او را همانند شمشیرِ دوپهلوی، بران و

۱ - برای آگاهی از شرح حال بسیار جالب این دانشمند بزرگ شیعه رک: خاندان نوبختی، ص ۱۹۲ - ۱۸۱.

۲ - الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۹۸.

۳ - برای آشنایی از شرح حال هر کدام از وزیران، رک: العبر، تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۴۰۵ - ۳۹۶ و تجارب السلف ص ۲۱۹ - ۲۱۷.

آبدیده ساخته است و کوران مصائب در این سالها از نایب سوم یک کوه پایدار و مقاوم پدید آورده است. در سایه مدیریت صحیح و رهبری همه جانبه او زندگی شیعیان رونق چشم‌گیری گرفت و بر نفوذ و قدرت آنان افزوده شد.

از سویی هر چه زمان جلوتر می‌رفت گشایش و قدرت بیشتری در میان کارگزاران دستگاه نیابت مشاهده می‌شد. این موضوع نیز به قدری آشکار است که می‌بینیم شخصیت‌های بارزی مانند: ابوعلی بن مقله - که خود در یکی دو سال پیش عهده‌دار وزارت راضی بود - در سال ۳۲۵ وقتی با مشکل روبرو می‌گردد، به دامن ابوالقاسم حسین بن روح پناه می‌آورد، آنگاه نایب سوم به خاطر رسیدگی به حل گرفتاری وی، او را به «ابوعبدالله حسین بن علی نوبختی - که در زمان وزارت ابوبکر بن رائق (۳۲۵ق)، یکی از کاتبان و مشاوران مورد اعتماد وی به شمار می‌آمد - سفارش می‌کند و ابوعبدالله نیز مشکل او را برطرف می‌سازد.^۱

یکی دیگر از وقایع مهم این دوران که تا حدودی حکایت از این گشایش و قدرت نسبی شیعیان در عرصه سیاسی و اجتماعی آن روز دارد، موضوع پس داده شدن «فدک» به فرزندان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است که به دست خلیفه وقت «الراضی بالله» انجام پذیرفت.^۲ به یقین این موضوع با پیش‌دستی و رضایت خلیفه تحقق نیافته است، بلکه، نفوذ قدرتمندانه عوامل کارآمد دستگاه نیابت به رهبری حسین بن روح، نقش

۱ - کتاب الاوراق، ابوبکر محمد بن یحیی صولی، ص ۸۷

۲ - تنمة المنتهی، شیخ عباس قمی، ص ۲۹۳.

اساسی در آن داشته است.

در این سالها که دستگاه عباسیان به شدت دچار فقر مالی شده بود و دست‌گدایی به سوی این و آن دراز می‌کرد ولی در مقابل به سبب وجوه شرعیۀ زیادی که شیعیان به حضور نایب سوم گسیل می‌داشتند، قدرت مالی حسین بن روح را به اوج خود رسانده بود. این فقیه درد آشنا اضافه بر رسیدگی به اوضاع اقتصادی شیعیان، این سرمایه‌پایان‌ناپذیر را در جهت بهبودی اوضاع همهٔ مسلمانان به کار می‌گرفت حتی آنگونه که از برخی نوشته‌های معتبر تاریخی استفاده می‌شود ای بسا در ادامه همین انگیزهٔ الهی به حکومت وقت نیز کمک مالی می‌کرد.

یکی از تاریخ‌نگاران معروف که بانایب سوم معاصر بوده است در کتاب خود می‌نویسد:

«راضی (خلیفهٔ عباسی) همیشه به ما می‌گفت: بی‌میل نبودم که هزار نفر مثل حسین بن روح وجود داشت و امامیه اموال خود را به ایشان می‌بخشیدند تا خداوند به این وسیله، آن طایفهٔ شیعه را نیازمند می‌کرد. ثروتمند شدن امثال حسین بن روح به سبب گرفتن اموال از پیروان چهارده معصوم چندان مرا ناراحت نمی‌کند».^۱

از این عبارت تاریخی، به خوبی استفاده می‌شود که این فقیه زمانشناس با تیزهوشی و زیرکی خاصی که داشته است، در طول زندگی افتخارآمیز خود از یک سری روشهای پیچیده بهره می‌جست و با شیوه‌های دقیق و حساب شده در تلاش بود، در واقع با یک تیر چند نشان بزند چنانکه در اینجا مشاهده می‌شود او ضمن اینکه به بهبود اوضاع

اقتصادی کشور و کل مسلمانان کمک کرده است، از همه مهمتر توانسته در حد نهایت اعتماد شخص اول مملکت (الراضی بالله) را به خود جلب کند و به یقین در سایه این اعتماد، به وظایف و اهداف سیاسی و اجتماعی خود جامه عمل بپوشاند و این مهم حکایت از رشد عقلی بسیار بالای این شخصیت بزرگ شیعی دارد که با بکارگیری انواع و اقسام روشهای تقيه‌ای - یکی از اصول پذیرفته شده در مکتب اسلام و تشیع - و با ملاحظه اصل: «تقدم اهم به مهم» و «دفع افسد به فاسد» همواره در راه احیای تفکر اسلام راستین علوی به پیش می‌تازد که در بخش بعدی، این موضوع ظریف بیشتر مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

مدیر مدبر

این شخصیت بزرگ علاوه بر امتیازهایی که در پیش ذکر شد، به خصوصیات و فضائل اخلاقی دیگری نیز مزین بود که همه آنها از نبوغ عقلی بسیار بالای او خبر می‌دهند. این امتیازها به موقعیت اجتماعی و سیاسی وی درخشندگی خاصی بخشیده بود و همه دوستان و دشمنان را شیفته او کرده و حتی برخی از دولتمردان را نیز نسبت به وی خاضع و بردبار ساخته بود. حسین بن روح از این سرمایه ارزشمند خود مایه‌های جاودانی گرفت و با تدابیر خردمندانه، درایت، مدیریت، شجاعت و قاطعیت خود را در معرض دید نکته‌سنج تاریخ گذاشت.

او در یک همچو مقطعی از تاریخ که شیعیان در اقلیت مطلق می‌زیستند و در سخت‌ترین شرایط، به سر می‌بردند، توانست به کمک این

سرمایه آسمانی، کاروان در کویر مانده و پریشان حال شیعه را از پراکندگی نجات داده و در نهایت آن را به دست پرتوان کاروان سالار دیگر (نایب چهارم) تحویل دهد و به این ترتیب حسین بن روح در طول حدود بیست و یک سال نیابت خود که رهبری سیاسی و مذهبی شیعیان مظلوم را به عهده داشت همه را به گزنش واداشت و به حیرت نشاند.

روزی، یک عده‌ای که از شخصیت جامع و کامل وی آگاهی نداشتند، از ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی می‌پرسند: چرا به جای حسین بن روح، تو برای این مسؤولیت خطیر انتخاب نشدی؟ ابوسهل در جواب آن بی‌خبران می‌گوید: امامان معصوم علیهم‌السلام بهتر می‌دانند چه کسی سزاوار این منصب الهی و بلند است. سپس ابوسهل به نکات دقیقی اشاره می‌کند که به روشنی از فراست، شجاعت، امانتداری، قاطعیت و مدیریت شایسته نایب سوم حکایت می‌کند، او در ادامه جواب می‌گوید:

«... من مردی هستم که همواره با دانشمندان غیرشیعه و دشمنان ائمه اطهار علیهم‌السلام بحثهای علمی و مناظره اعتقادی دارم. احتمال دارد به هنگام برخورد و بحث با آنها وقتی به تنگنا دچار شدم اسرار شیعه را فاش سازم و مکان امام زمان (عج) را برای آنان بازگو کنم. ولی حسین بن روح یک شخصیتی است اگر امام علیه‌السلام در دامنش پنهان باشد و او را پاره پاره کنند هرگز به یک چنین کاری دست نمی‌زند.»^۱

۱ - بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۹ و سفینه البحار، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۲۷۲ و معجم رجال الحدیث، ابوالقاسم خویی، ج ۳، ص ۱۵۶ و تتمه المنتهی، ص ۲۹۳.

تقيه، حربه‌ای کارساز

شاهد دیگری که رشد عقلی و نهایت هوشیاری و دوراندیشی این فقیه فرزانه را برای خوانندگان روشن می‌سازد، بکارگیری خیلی ظریف و دقیق اصل تقيه است که در موارد سرنوشت‌ساز توسط حسین بن روح انجام می‌گرفت. او در زمان خلافت «المقتدر بالله» از روی تقيه در خانه «ابن یسار» وزیر و کارگزار خلیفه عباسی در بغداد حضور می‌یافت و آنها نیز به خاطر موقعیت علمی واجتماعی حسین بن روح به وی احترام می‌گذاشتند، علاوه علمای اهل سنت نیز با دیده عظمت به او می‌نگریستند. روزی در همین مجلس دو نفر از دانشمندان اهل تسنن در مورد شخصیت خلفای چهارگانه به گفتگو نشستند. یکی از آنها گفت: بعد از پیامبر اسلام ﷺ، ابوبکر از همه مردم برتر است بعد از آن عمر و بعد علی علیه السلام. آن دیگری گفت: علی از عمر افضل بود، تا اینکه بحث میان آن دو، به درازا کشید. چنانکه از ظاهر پیدا بود آنها می‌خواستند حسین بن روح را به گفتگو بکشانند، از این رو نایب سوم روش تقيه را پیش گرفت و حرفهای اولی را تأیید کرد. در این هنگام حاضران در جلسه به شگفتی افتادند و اهل تسنن هم او را بالای سرگرفتند و هرکس که، وی را «رافضی»^۱ می‌خواند، لعن و نفرین کردند.^۲

راوی این خبر «ابوعبدالله بن غالب یا ابوالحسن بن ابی الطیب» که در جلسه حاضر بود می‌گوید: وقتی سخنان حسین بن روح را شنیدم به

۱ - در نظر اهل سنت رافضی به کسی گفته می‌شود که خلافت سه خلیفه اول را قبول نداشته باشد و آن را رد کند.

۲ - کتاب الغیبه، ص ۳۸۴.

خنده افتادم ولی سعی فراوان کردم خودم را کنترل کنم تا مبادا دسته گلی به آب داده باشم. برخاستم از مجلس خارج شوم، حسین بن روح نگاه بر من انداخت و متوجه وضع من شد. به منزل آمدم ناگهان کسی در زد، وقتی باز کردم دیدم نایب سوم است، پیش از آنکه به منزل خود رود به نزد من آمده است. آنگاه فرمود: ای بنده خدا! چرا خندیدی و می خواستی مرا مورد اتهام قرار دهی؟ آیا سخنانم مناسب آن مجلس و مورد قبول تو نبود؟ عرض کردم: چرا همینطور است. پس فرمود: ای شیخ از خدا بترس، اگر این روش را ناپسند شماری و در خصوص آن مبالغه کنی، هرگز تو را نخواهم بخشید. عرض کردم ای مولای من! کسی که خود را نماینده امام می داند اگر یک دفعه چنین موضعی به خود بگیرد جای تعجب و خنده ندارد؟ فرمود: به جان تو! اگر دوباره این سخن را تکرار کنی با تو قطع رابطه خواهم کرد. و بعد خدا حافظی کرد و رفت. نقل کننده خبر، این ماجرا را مورد استناد قرار داده می گوید: «مَا رَأَيْتُ مَنْ هُوَ أَعْقَلُ مِنَ الشَّيْخِ ابْنِ الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِيِّ بْنِ رُوحٍ.» من عاقلتر و هوشیارتر از حسین بن روح کسی را سراغ ندارم.^۱

شاهد دیگر

همچنین یکی از رجال سرشناس و معاصر حسین بن روح به نام «ابوالحسن موسی بن حسن» معروف به «کبریاء نوبختی» نقل می کند: روزی به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح خبر رسید که یکی از خادمان

منزل وی به معاویه لعنت می‌کند و به او ناسزا می‌گوید. او بدون این که فرصت را از دست بدهد و بهانه‌ای به دست دشمنان افتد آن مرد را از خانه بیرون کرد و از کار نیز کنار گذاشت. بطوری که بعدها نیز این مرد چندین بار به نایب سوم مراجعه کرد تا به کارش دوباره مشغول شود. ولی هرگز این درخواست مورد قبول وی واقع نشد.^۱

یادآوری

بدون شک تقیه یکی از اصول انکارناپذیر در مکتب اسلام و تشیع به حساب می‌آید که در قرآن و احادیث چهارده معصوم علیهم‌السلام نیز بر آن تأکید فراوان شده است. ولی در عین حال چگونگی بکارگیری و تعیین مصداق صحیح آن در مرحله عمل از ظرافت و حساسیت بسیار والایی برخوردار است. به همین خاطر این اصل و ارزش گرانسنگ در طول تاریخ اسلام و تشیع مورد تفسیرهای نادرست افراد کم مایه و مورد سوء استفاده‌های گوناگون افراد مغرض قرار گرفته است و در نهایت با مفاهیم ضد ارزشی دیگر از قبیل: «ترس»، «تنبلی»، «سستی»، «بی تفاوتی»، «سالوسی» و «نان را به نرخ روز خوردن»، به هم آمیخته شده است، تا این که مفهوم درست تقیه برای بیشتر شیفتگان معارف اسلامی در هاله‌ای از ابهام باقی مانده است. بخصوص برای نسل جوان و انقلابی امروز، که در این دوران جهاد، مبارزه و شهادت (حکومت جمهوری اسلامی ایران) پایه

۱ - کتاب الغیبة، ص ۳۸۶ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۷ و نواب اربعه، عباس راسخی نجفی، ص

عرصه زندگی گذاشته‌اند، این ابهام و مشکل دو چندان جلوه می‌کند. زیرا آنها تا چشم گشودند تنها قاطعیت، صلابت، استواری و مقاومت رهبران مذهبی و مردم خود را در مقابل زورگویی‌های دشمنان بزرگی همچون آمریکا و اسرائیل دیده‌اند، پس چگونه می‌توانند برخوردهای تقیه‌ای شخصیت‌های بزرگی همانند حسین بن روح را در طول تاریخ شیعه، تلقی و ارزیابی کنند؟ بنابراین در اینجا باید به چند نکته مهم توجه داشت:

اولاً: هدف از بنیان تقیه، تقویت دین و ارکان اسلام و حفظ جان، مال و ناموس مسلمانان بوده و هرگز معنای آن، عقب‌نشینی همیشگی و زیر پا گذاشتن اصول و ارزشهای اسلامی و شیعی نیست بلکه همواره یک نوع چشم‌پوشی موقت از یک مصلحت مهم، برای به دست آوردن مصلحت‌های بزرگتر و با ارزش‌تر مطرح شده است،^۱ چه این که اگر در یک زمانی اساس اسلام در خطر باشد و یا جان، مال و ناموس مسلمانان در شرف نابودی قرار بگیرد دیگر هیچگونه محلی برای اجرای تقیه باقی نخواهد ماند. اگر در این جهت زندگانی هر یک از ائمه معصومین علیهم‌السلام مورد مطالعه و بررسی دقیق قرار بگیرد، نمونه‌های بسیار آشکاری در خصوص کاربرد درست تقیه را در موضع‌گیری‌های آن بزرگان می‌توان بدست آورد که هر کدام به تناسب و اقتضای زمان و مکان خویش از این روش، کاملاً استفاده می‌کردند. پیامبر بزرگوار اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در ماجرای صلح «حَدِیبِیَّه» به

۱ - البته فایده‌های مهم دیگری هم این موضوع دارد که تفصیل آن در این نوشتار نمی‌گنجد ولی برای آشنایی از انواع و اقسام و اهداف تقیه رجوع کنید به کتاب «الرسائل» حضرت امام خمینی (رضوان الله علیه) که معظم له در قسمت آخر این کتاب ارزشمند بحث مستقل و بسیار جالبی را در این مورد بیان داشته‌اند که در نوع خود بی‌نظیر است.

خاطر نیل به هدفهای والاتر، در ظاهر چندین امتیاز به دشمن دادند و حتی در اثر لجاجت طرف قرارداد، خود را به عنوان «رسول خدا» در متن قرارداد مطرح نکردند و تنها به نام «محمد بن عبدالله» بسنده نمودند که در این حال مورد اعتراض شدید برخی از تندروان مانند «عمر بن خطاب» نیز قرار گرفتند. ولی پس از اندکی، ثمرهٔ با ارزش این عقب‌نشینی مصلحت‌آمیز و حساب شده به بار نشست و مسلمانان به پیروزیهای بزرگتری نایل آمدند.

اگر فضای حاکم بر دوران نیابت نایب سوم هم درست تجزیه و تحلیل شود چنانکه در پیش به گوشه‌هایی از آن اشاره شد، به یقین می‌توان قضاوت کرد که این فقیه اندیشمند و هوشیار با این تدبیر محمدی و علوی توانست شیعهٔ منزوی و پراکنده را انسجام بخشیده و سازمان دهد و آنها را از یک تنگنا و گذرگاه بسیار خطرناک و پرپیچ و خم عبور داده و به این ترتیب همه را به منزل سعادت برساند.

ثانیاً: باید دقت کرد، موضوع تقیه هرگز به دوران ضعف و مظلومیت شیعیان و مسلمانان اختصاص نداشته و بلکه در اوج قدرت و حکومت آنان نیز این شیوه به کار گرفته می‌شده است.^۱ تا به این طریق جلوی تفرقه و

۱ - چنانکه امروز حکومت جمهوری اسلامی و مسؤولان گرانقدر آن نسبت به آمریکا که در دنیای امروز یک دولت قدرتمند و تا دندان مسلح به حساب می‌آید، هرگز کوچکترین تقیه‌ای از خود نشان نمی‌دهند و خیلی روشن به مقابله با سیاستهای قلدرمآبانهٔ دولتمردان آن برخاسته‌اند ولی در عین حال نسبت به رژیمهای ضعیف منطقه و همچنین نسبت به اقلیتهای مذهبی و دینی در داخل کشور این روش محمدی را مراعات کرده و با عطفوت با آنان برخورد می‌کنند و به خاطر وحدت بین مسلمانان از برخی مسائل نیز چشم‌پوشی می‌شود که این بسیار برخورد پسندیده و عاقلانه‌ای است و از سنت پیامبر(ص) و سیرهٔ ائمه هدی(علیهم‌السلام) نشأت گرفته است.

کدورت میان مسلمانان گرفته شود و موضوع «تالیف قلوب و اتحاد و همبستگی» عینیت یابد و عده‌ای از افراد و سران قبایل و شخصیت‌های فرهنگی و علمی به آغوش اسلام راستین و تشیع روی آورند. همانگونه که پیامبر بزرگ اسلام ﷺ هنگام تقسیم غنائم جنگی حنین، این چنین عمل کردند. با این که می‌دانستند ابوسفیان و خاندان بنی‌امیه به اسلام ایمان ندارند و دروغ می‌گویند در عین حال از غنائم جنگی صد شتر، دویست شتر و سیصد شتر به هر کدام آنها دادند تا ظاهر قضیه حفظ شود و اتحاد مسلمانان به هم نخورد. وقتی هم مورد اعتراض مسلمانان راستین قرار گرفتند، فرمودند: آنها شترها را بردند ولی در عوض من کنار شما هستم. آیا مرا به اندازه آن شتران قبول ندارید؟!^۱ بعید نیست گفته شود که بخشی از موضع‌گیری‌های تقیه‌آمیز حسین بن روح نیز از همین مقوله بوده باشد.

ثالثاً: آنچه که باز از قرآن و بیانات گهربار معصومین علیهم‌السلام استفاده می‌شود، تقیه دامنۀ بسیار گسترده‌ای دارد و دارای انواع و اقسام مختلفی نیز است. آن گونه هم که امروز مرسوم است اختصاص به کفار، مشرکان و مخالفان ندارد، ای بسا در موقعیتی به خاطر مصالح کل مسلمانان یک فرد شیعه از شیعه دیگر (هم مذهب خود) تقیه نماید.^۲ این است که باید توجه

۱ - این نکته تاریخی را حضرت امام خمینی در یکی از بیانات مهم خود در نجف اشرف مورد استناد قرار داده‌اند رک: صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۶۳.

۲ - چنانکه به گفته مرحوم حجة الاسلام والمسلمین حاج احمد آقا خمینی: حضرت امام امت (رضوان الله علیه) تا همین اواخر همواره نسبت به برخی از افراد خودی، از همین شیوه استفاده می‌کردند. و همینطور برخی شواهد دیگری هم وجود دارد که حتی برخی از تعریفها و تأییدهای معظم له نسبت به بعضی افراد (البته به غیر از شخصیت‌های برجسته و درجه یک کشور) به همین شکل بوده و این به خاطر تحبیب قلوب و کنترل موضع‌گیری‌های غیر معقولانه

داشت تنها کسانی همچون ابوالقاسم حسین بن روح که فقیه هستند و در ضمن، آگاهی کامل از فضای سیاسی، اجتماعی و مذهبی زمان خود نیز دارند، می‌توانند مصادیق درست تقیه را تشخیص دهند و آن را به مرحله عمل برسانند.

به هر ترتیب، شکی نیست که این دانشمند تیزبین به خاطر ادامه و بهبود روند تشکیلات رهبری شیعه از انواع و اقسام تقیه کمک می‌گرفت و اوضاع جاری و حوادث واقعه را به نفع جامعه مظلوم شیعه و عموم مسلمانان به پیش می‌برد. ولی با همه این هوشیاری‌های تحسین‌برانگیز، تاریخ نشان می‌دهد، وی هرگز از تیر جفای دشمن در امان نبوده و سردمداران حکومت وقت همواره در کمین او نشسته‌اند تا به کوچکترین بهانه‌ای نایب سوم را از امت جدا سازند و به خیال خود، رگ حیاتی مذهب شیعه را برای همیشه قطع کنند که دستگیری وی در سال ۳۱۲ ق و سپس ۵ سال زندانی شدنش در ایام خلافت مقتدر - چنانکه در پیش به آن اشاره شد - تنها یک نمونه بارز از این سری مسائل است که تاریخ توانسته است آن را در خود ثبت و ضبط کند.

جذابیت و خوشرفتاری

یکی دیگر از خصوصیات بارز اخلاقی و اجتماعی سفیر سوم، گشاده‌رویی و برخورد‌های مناسب وی، با افراد، مراجعه‌کنندگان مختلف و

← آنان انجام می‌گرفته است و برای این که بعضی از افراد به سرنوشت «شیخ علی تهرانیها» دچار نگردند به روش تقیه با آنان برخورد می‌فرمودند.

عموم مردم بوده است. این فقیه بزرگ شیعه، رفتار و کردار و گفتار خود را به گونه‌ای تنظیم و هدایت می‌کرد که در اولین ملاقات همه را عاشق دل‌باخته خود می‌ساخت، حتی از فرقه اهل تسنن، بیش از دیگران تحت تأثیر اخلاق پسندیده او قرار می‌گرفتند و علاقه و ارادت بیشتری از ته دل نسبت به وی پیدا می‌کردند.

چنانکه در کتب تاریخی از جانب خود اهل تسنن نقل شده است هنگامی که ده نفر از آنان که نه نفرشان نایب سوم را سزاوار لعن و نفرین می‌دانستند، با او دیدار و گفتگو می‌کنند و در همان نخستین لحظات، تغییر تفکر داده و از بینش قبلی خود نسبت به وی پشیمان می‌شوند و هنگام خداحافظی نه نفر از آنان شیفته حسین بن روح گشته و تنها یک نفرشان در حال شک و تردید باقی می‌ماند.^۱ این نکته تاریخی، نشان از صفا و صمیمیت، سعه صدر، جاذبه و خوش رفتاری و بالاخره حکایت از معاشرت محمدگونه و سلوک علی‌وار حسین بن روح نوبختی دارد.

۱ - کتاب الغیبة، ص ۳۸۶ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۷.

فصل سوّم:

پاسداری و پایداری

از سرچشمه نور

قبلاً روشن شد که حسین بن روح در طول نیابت خویش علاوه بر اینکه رهبری سیاسی و اجتماعی شیعیان را بر عهده گرفته بود و بر غمِ طرفندهای دشمنان، با موفقیت و سرافرازی کامل این مسؤولیت بس خطیر را اداره می‌کرد، در همین حال به عنوان یک مجتهد بیدار دل بر مسند فقاہت تکیه داشت و به سؤالات شرعی و فقهی مردم پاسخ لازم و کافی می‌داد و یا وقتی بحثهای اعتقادی و مذهبی در محضر پرفیضش عنوان می‌گشت با استدلال ساده و درخور فهم عموم، شبهه را از افکار پاک مراجعه‌کنندگان بر طرف می‌ساخت. او هر آنچه اظهار می‌داشت نه تفسیر به رأی بود و نه چیز دیگر، اصلاً از خود چیزی نداشت که بگوید. هرگز در

کلام او رنگ و بوی «قیاس و استحسان»^۱ نیز به مشام نمی‌رسید، بلکه هر چه از علوم و معارف در بساط خویش داشت همه را از سرچشمه زلال اسلام راستین و از سرلوحه زرین فقه و فقاہت علوی و از دامن یگانه یادگار سیزده معصوم علیهم‌السلام یعنی مکتب نورانی حضرت حجة بن الحسن العسکری (عج) گرفته و آموخته بود.

یکی از شیعیان به نام «محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی» هنگامی که در یک مورد از نزدیک شاهد مناظرات و بحثهای اعتقادی نایب سوم با برخی از مراجعه‌کنندگان بود، در نزد خود چنین تصور می‌کند که این فقیه توانا مانند دیگران (نعوذ بالله) این همه مطالب را از پیش خود ساخته و بدون تأمل آنها را سرهم کرده و به دست مردم تحویل می‌دهد. بنابراین باشک و تردید از آن جلسه خارج می‌گردد، ولی فردای آن روز دوباره به حضور ابوالقاسم شرفیاب می‌شود تا شک خود را برطرف سازد. در این وقت بدون اینکه سؤال خود را آشکار نماید، حسین بن روح می‌فرماید:

«چه خیال کردی ای محمد بن ابراهیم! اگر از آسمان سقوط کنم و طعمه پرنندگان هواگردم یا گرفتار تندبادهای هراسناک دشت و بیابانها قرار گیرم، بهتر از آن است که در مورد دین خدا چیزی را از

۱ - قیاس و استحسان در نظر برخی از فرقه‌های برادران اهل تسنن، جزو منابع استنباط احکام شرعی تلقی می‌شود. ولی در فقه شیعه عمل به آن باطل است مگر در قیاسی که از نوع منصوص العله باشد که توضیح آن از موضوع بحث خارج است و باید به کتب مربوطه مراجعه شود.

پیش خود ساخته باشم.»^۱

در اینجا باید به یک نکته مهم توجه داشت که بسیاری از بزرگان شیعه بر این نظر پافشاری دارند و می‌فرمایند: جوابهایی که به طور کلی از طرف نایبان حضرت برای مردم داده شده در واقع از ساحت مقدس حضرت حجة (عج) بوده است و در این میان نایبان چهارگانه تنها نقش «باب بودن» و «واسطه در فیض شدن» را به عهده داشتند. بنابراین توقیع در نگاه این فقیهان به آن نامه‌ها و جوابهایی گفته می‌شود که تنها از ناحیه مقدس حضرت امام زمان (عج) صادر شده باشد، ولی این کلام در همه موارد نمی‌تواند مورد قبول واقع گردد، زیرا خیلی بعید است که نواب اربعه در همه این موارد حتی در جزئی‌ترین و روشن‌ترین مسائل، وقت گرانقدر حضرت را بگیرند و در خصوص آن درخواست جواب و توقیع از محضر شریف آن حضرت نمایند. پس اینکه نایب سوم می‌فرماید:

«من چیزی از پیش خود نمی‌گویم»

نه به این معناست که همه را یک‌یک، حضرت به او دیکته می‌کنند سپس وی نیز آن را به مردم می‌رساند. بلکه منظور این است هر آنچه بیان می‌دارد از سرچشمه زلال مکتب چهارده معصوم و بخصوص امام زمان علیه السلام گرفته و از روایات، مبانی و اندیشه‌های ناب آنان دریافت داشته است. از این رو، نایب سوم نیز مانند فقهای دیگر به مبانی و ملاکهای کلی احکام و مسائل و... آشنایی وافر داشت و اهل استنباط و فتوا بود. البته

۱ - کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ج ۲، ص ۱۸۴ و الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۴۷۲ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۴ و منتخب‌الاثار، لطف‌الله صافی، ص ۳۹۹ و علل‌الشرایع، صدوق، ج ۱، ص ۳۴۳.

استنباطی که در مرحله ابتدایی قرار داشت و تنها به متن حدیث و فهم و درایت آن بسنده می‌شد که خود این موضوع بسیار مهم و یکی از پایه‌های اساسی در اجتهاد است - و با اجتهاد و استدلال کافی برای مردم حکم خدا را بیان می‌داشت و البته هر چند گاهی نیز در شرایط حساس و سرنوشت‌ساز به طور مستقیم از خود حضرت استمداد می‌جست. به همین خاطر می‌بینیم وقتی حسین بن روح کتابی به نام «التأدیب» در فقه می‌نگارد و آن را به علمای قم می‌فرستد و در ضمن نامه به آنان می‌نویسد:

«... أَنْظُرُوا فِي هَذَا الْكِتَابِ وَانظُرُوا فِيهِ شَيْءٌ يُخَالِفُكُمْ؟»^۱

یعنی: این کتاب را مطالعه کنید و ببینید چیزی بر خلاف نظر شما در آن وجود دارد؟

و یا هنگامی که اهالی قم به وی نامه نوشته و از او سؤال می‌کنند: آیا جوابهایی که از بغداد برای ما ارسال می‌کنید از جانب خود شماست یا شلمغانی به آنها جواب می‌دهد؟ در جواب چنین می‌نویسد:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، قَدْ وَقَفْنَا عَلَى هَذِهِ الرَّقْعَةِ وَ مَا تَضَمَّنَتْهُ فَجَمِيعُهُ جَوَابُنَا وَ لَا مَدْخَلَ لِلْمَخْذُولِ الضَّالِّ الْمُضِلِّ الْمَعْرُوفِ بِالْعَزَاقِرِيِّ «لَعْنَةُ اللَّهِ» فِي حَرْفٍ مِنْهُ...»^۲

بنام خداوند بخشنده مهربان، از نامه و مطالب آن آگاه شدیم، پس تمام جوابها از ناحیه ماست و هیچ ربطی به شلمغانی، آن مرد گمراه و نفرین شده ندارد.

۱ - کتاب الغيبة، ص ۳۹۰. سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۶۸۰

۲ - همان، ص ۳۷۳.

اگر چه از ظاهر هر دو نامه استفاده می‌شود که خودِ حسین بن روح به عنوان نایب از جانب آن حضرت، نگارنده و جواب دهنده نامه بوده است، ولی همچنانکه گفته شد اکثر بزرگان این ظهور را قبول ندارند و نایبان چهارگانه را تنها واسطه بین مردم و امام زمان علیه السلام می‌دانند. به هر تقدیر، در اینجا به چند نمونه از این «سؤال و جوابها»، «فتاویٰ فقهی»، «مناظرات علمی و کلامی» و «توقیعاتی» که توسط حسین بن روح انجام پذیرفته - اعم از اینکه وی تنها، راوی و نقل کننده آن بوده و یا خود استنباط و اجتهاد کرده است - اشاره می‌گردد:

الف: مسائل فقهی

* سؤال: در مورد ثواب خواندن سوره‌های قرآن در نماز، در برخی از روایات آمده که امام علیه السلام فرمود:

«تعجب می‌کنم از کسی که در نماز خود سوره «انا انزلناه» را نمی‌خواند، چگونه نمازش مورد قبول خداوند خواهد شد؟»

و یا در روایت دیگری آمده است:

«نمازی که در آن سوره «قل هو الله احد» خوانده نشود کامل نیست.»
در روایت دیگر نیز می‌فرماید:

«کسی که در نماز یومیه سوره «هُمَزَه» را بخواند از مال دنیا غنی می‌شود. بنابراین، آیا جایز است انسان این سوره (همزه) را بخواند و آن دورا ترک کند در حالی که ظاهر آن دو روایت از این عمل نهی می‌کند؟»

جواب: ثواب در قرائت سوره‌ها، همانگونه است که در روایات آمده است. ولی اگر کسی آن سوره‌ها را ترک گوید و به جای آن، سوره «توحید» و «قُدْر» را قرائت کند در این صورت علاوه بر ثواب سوره خوانده شده، پاداش سوره‌های ترک شده هم به وی داده می‌شود. زیرا این دو سوره نسبت به سوره‌های دیگر قرآن فضیلت دارند. در عین حال اگر کسی در نماز خویش غیر از این دو سوره را خواند باز نمازش صحیح است و تنها ترک فضیلت کرده است.^۱

*** سؤال:** کسی که در رکعت دوم در حال نشسته تشهد اول را گفته و می‌خواهد به رکعت سوم قیام کند، آیا در این حالت باید تکبیر بگوید، و یا تنها به گفتن «بحول الله و قوته اقوم و اقعده» اکتفا بکند؟

جواب: در اینجا دو روایت وجود دارد، یکی می‌فرماید:

«در نماز از هر حالی به حال دیگر انتقال پیدا می‌کنید باید تکبیر بگویید».

در حدیث دیگر می‌فرماید:

«زمانی که نمازگزار سرش را از سجده دوم بلند کرد، یک تکبیر بگوید، سپس چند لحظه‌ای جلوس کند آنگاه بدون گفتن تکبیر بلند شود. چون بعد از نشستن، دیگر برای قیام تکبیر گفتن لازم نیست و همینطور است قیام بعد از تشهد اول. ولی اگر مکلف به هر کدام از این دو حدیث عمل کرد نمازش صحیح خواهد بود».^۲

۱ - الغیبة، ص ۳۷۷ و وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۷۶۱.

۲ - الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۸۳. الغیبة، ص ۳۷۸.

سؤال: آیا نماز خواندن با انگشتری که نگینش از خُمَاهَن (حدید) است جایز است؟

جواب: در اینجا دو روایت است؛ یکی کراهت را می‌رساند و دیگری اطلاق دارد.^۱

بنابراین از باب «تقدم مقید بر مطلق» به روایت اولی عمل می‌شود و خواندن نماز با نگینِ حدید مکروه است.

از نحوهٔ جوابی که در این مورد بخصوص داده شده است این احتمال (که در پیش اشاره شد) قوی‌تر می‌شود که گفته شود: این جوابها از طرف شخص امام زمان (عج) نیست بلکه از آن نایب ایشان، حسین بن روح است. زیرا اگر از طرف امام علیه السلام بود در اغلب بایستی از همان اول، حکم واقعی بیان می‌شد و دیگر احتیاج نبود نخست، آن دو روایت متعارض یکدیگر، عنوان گردد سپس عمل «جمع بین روایات» انجام پذیرد، که غالباً امامان معصوم علیهم السلام از این روش استفاده نمی‌کنند و این طریق از آن فقها و مجتهدان است. چنانکه این احتمال در دو مورد قبلی هم وجود دارد. بنابراین، اگر این احتمال درست باشد، سخن پیشین ثابت خواهد شد. ولی امکان دارد امام علیه السلام با این روش نوین خواسته‌اند هم جواب مردم را بدهند و هم در کنار آن، طریق استنباط و اجتهاد (در خصوص جمع بین دو روایت متعارض) را به نایب سوم و دیگر فقهاء بیاموزند، چنانکه یکی از استوانه‌های فقه شیعه مرحوم شیخ مرتضی انصاری (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب ارزشمند خود «الرسائل» به این احتمال تأکید دارند.

*** سؤال:** در منطقه ما تعدادی مجوسی هستند که همواره «میته»^۱ می خورند و بعد از جنابت نیز غسل بجانمی آورند. در ضمن اینها لباسهای ما را نساچی می کنند، بنابراین نماز، خواندن در این گونه لباسها چه حکمی دارد؟

جواب: اشکالی ندارد.^۲

*** سؤال:** نمازگزاری که در آستین و یا در پیراهنش، چاقو یا کلید آهنی به همراه داشته باشد حکم نمازش چیست، آیا صحیح است؟

جواب: جایز است.^۳

*** سؤال:** آیا نماز خواندن با کفشی که سر و پشت پاشنه پا را نپوشانده باشد جایز است؟

جواب: اشکال ندارد.^۴

*** سؤال:** کسی که از طرف دیگری برای انجام اعمال حج اجیر می شود آیا لازم است در هنگام بستن احرام، نام او را بر زبان آورده و از طرف وی نیت احرام بکند؟ و همچنین در وقت ذبح قربانی، آیا یک رأس کافی است یا باید از طرف هر کدام (اجیر و اجیرکننده) یک قربانی مستقل ذبح نماید؟

جواب: نام او را ذکر بکند. ولی اگر هم ذکر نکرد اشکال ندارد و از

۱ - میته به حیوانی گفته می شود که یا خودش مرده باشد و اگر هم سرش را بریده باشند با شرایط دستورات اسلامی ذبح نشود.

۲ - الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۸۴.

۳ - وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۱۰.

۴ - وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۱۰.

طرف هر دو یک قربانی کفایت می‌کند.^۱

*** سؤال:** کسی که در حال احرام سوار بر کجاوه است ناگهان باران می‌گیرد، آیا جایز است به خاطر اینکه لباسها و وسایل دیگرش خیس نشود پوست بزرگ یا غیر آن را بر روی کجاوه و خود انداخته و از باران در امان باشد؟

جواب: اگر این کار را کرد یک رأس قربانی به عنوان کفاره بر وی واجب می‌شود.^۲

*** سؤال:** آیا برای مرد جایز است با لباس «خَزَّ» احرام ببندد؟

جواب: اشکالی ندارد. صالحان این کار را انجام می‌دهند.^۳

خَزَّ در اکثر کتب اهل لغت به معنای «حریر و ابریشم» آمده است که در این صورت نماز با آن صحیح نیست ولی در روایات اهل بیت، خَزَّ به یک حیوان دریایی گفته می‌شود که از پوست و پشم آن لباس تهیه می‌گردد و نماز هم با آن جایز است که منظور سائل نیز در اینجا همین معنای دوم است. اما اینکه خَزَّ چه نوع حیوانی است در میان فقهای شیعه اختلاف می‌باشد و منشأ آن نیز وجود روایات متعددی است که از هر کدام یک معنای بخصوص استفاده می‌شود.^۴

*** سؤال:** آیا زنان می‌توانند در تشییع جنازه شوهرشان شرکت

جویند و پس از آن در حالی که هنوز عده‌شان تمام نشده است می‌توانند بر سر قبر شوهرشان حاضر شوند؟

۱- الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۸۴ و وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۲۸.

۲- الغیبه، ص ۳۸۰.

۳- همان، ص ۳۸۱.

۴- برای تحقیق بیشتر ر، ک: وسائل الشیعه، شیخ حرعاملی، ج ۳، بابهای ۸ و ۹ و ۱۰، از ابواب «لباس المصلی»

جواب: بلی، می‌توانند.^۱

*** سؤال:** آیا زنانی که شوهر از دست داده و در عده بسر می‌برند، می‌توانند به خاطر احقاق حق خویش از منزل خارج گردند؟

جواب: زمانی که دریافت حق در میان باشد، خارج بشوند و حق خود را پس بگیرند و اگر زمانی هم که موردی پیش آمد و کسی پیدانشد تا کار آنها را انجام بدهد، خود می‌توانند از منزل خارج گشته و احتیاجات ضروری خود را بر آورده سازند.^۲

*** سؤال:** هنگام وداع از ماه مبارک رمضان چه زمانی است؟ برخی وقت آن را آخرین شب ماه رمضان می‌دانند و بعضی دیگر آخرین روز آن در هنگام رؤیت ماه شوال ذکر می‌کنند.

جواب: چون اکثر اعمال این ماه در شبهای آن واقع است بنابراین اعمال وداع نیز در آخرین شب آن انجام می‌پذیرد، اگر کسی خوف آن دارد، ماه یک روز کم داشته باشد اعمال وداع را در دو شب آخر انجام دهد.^۳

*** سؤال:** چرا عقد موقت (متعّه) با دختر باکره مکروه است؟

جواب: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرموده است:

«حیا از ایمان است» و هنگامی که دختر با خواندن صیغه این عقد؛ (من خودم را به صورت موقت و در مقابل فلان مقدار مهریه در اختیار تو قرار دادم) خود را به صورت موقت در اختیار مرد می‌گذارد از

۱- الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۸۲.

۲- الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۸۲.

۳- وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۶۷.

این رو حیا را از دست می‌دهد و ایمانش متزلزل می‌گردد.»

در اینجا چون سؤال و جواب شفاهی و رو در رو بوده است، سؤال کننده دوباره می‌پرسد:

اگر کسی این کار را انجام داد، زنا کرده است؟ حسین بن روح فرمود:
خیر، (تنها کراهت دارد).^۱

البته باید توجه داشت: این موضوع به خاطر اهمیت و ظرافتهای خاصی که دارد به این آسانی نمی‌شود از همین یک سؤال و جواب حکم الهی را از آن استفاده کرد. صدور حکم نهایی در این خصوص تنها به دست فقهای عظام و مراجع تقلید وقت امکان پذیر است که این خبر را از جهت سند و دلالت و... مورد بررسی و ارزیابی قرار دهند آنگاه فتوای خویش را صادر فرمایند. بنابراین در این خصوص لازم است هر کس به فتوای مرجع تقلید و مجتهد خویش عمل نماید.

ب: دیدگاه‌های اعتقادی

* دفاع از فرهنگ تشیع

روزی که یکی از شیعیان خاص و متکلمان مورد اعتماد به محضر حسین بن روح نوبختی شرفیاب گشته بود از وی پرسید: پیامبر اسلام ﷺ چند دختر داشت؟

نایب سوم در جواب فرمود: چهار دختر (زینب، رقیه، آمنه (ام‌کلثوم) و فاطمه علیها السلام).

- کدام یک افضل از همه بود؟

- فاطمه علیها السلام.

- چگونه می توانست افضل باشد؟! در حالی که فاطمه از جهت سن

کوچکتر از همه بود و کمتر از بقیه با پدر همنشین و همراه شده بود؟^۱

اگر چه نایب سوم در مجالس عمومی به خاطر حفظ وحدت و

انسجام بخشیدن به تشکیلات سیاسی شیعه از برخی مسائل به طور

موقت چشم پوشی می کرد و موضع گیریهای تقیه ای به خود می گرفت ولی

در اینجا بر خلاف آنها، چون موقعیت مناسب بود و جلسه جنبه خصوصی

داشت از فرصت استفاده مناسب کرد و با تمام وجود از حریم اسلام

راستین و از سنگر فرهنگی، مذهبی و سیاسی شیعه این چنین به دفاع و

حراست برخاست و در جواب آن عالم حقیقت جو فرمود:

- خداوند متعال دو خصلت را در وجود مبارک فاطمه علیها السلام به ودیعه

گذاشت که دیگران از آن بی بهره شدند و به این ترتیب او را بزرگ و

گرامی داشت. اول: اینکه فاطمه از پیامبر، ارث برد ولی دیگران از

این نصیب محروم ماندند. دوم: اینکه نسل پاک و فرزندان معصوم

پیامبر از فاطمه به دنیا آمدند و این دو امتیاز بزرگ به خاطر فضل،

اخلاص، یقین و نیت پاکی بود که در نهان آن حضرت تجلی یافته بود.^۲

۱ - کتاب الغیبه، ص ۳۸۸ و العوالم، شیخ عبدالله بحرانی، ج ۶ ص ۵۱.

۲ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۷ و مناقب، ج ۳، ص ۱۰۵.

* تنها ره سعادت

حسین بن روح همچنان از فرصتهای مقتضی بهره‌های لازم می‌جست تا فرهنگ تشیع و افکار چهارده معصوم علیهم‌السلام را در میان مسلمانان گسترش داده و آن را به مرحله عمل در آورد.

او در یک موقعیتی برای آگاهی دادن به آنان و به خاطر دفاع از حریم قدس امامان معصوم علیهم‌السلام روایتی پر محتوایی را از طریق چند راوی مورد وثوق، از امام جعفر صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود:

«هنگامی که خداوند متعال انجام کاری را در این عالم اراده می‌کند، نخست آن را به پیامبر بزرگ اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و بعد به امام علی علیه‌السلام و سپس به یک‌یک ائمه بعدی موکول می‌فرماید و در نهایت آن چیز در آفرینش تحقق می‌یابد»^۱

یعنی اگر وجود مبارک پیامبر و ائمه معصومین نباشد جهان هستی معنا و مفهومی نخواهد داشت و اگر روزی زمین از حجت خدا خالی گردد تمام آفرینش از هم پاشیده می‌شود و بقاء عالم به وجود مبارک آنان بستگی آشکار دارد. آنگاه ادامه می‌دهد:

«و زمانی هم که مأموران الهی خواستند نامه اعمال انسانها را به حضور خداوند تبارک و تعالی عرضه بدارند نخست آن را به محضر امام زمان (عج) تقدیم می‌دارند و بعد به یک‌یک امامان قبلی و سپس به خدمت حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و آنگاه به ساحت مقدس باری تعالی ارائه می‌دهند. پس هر چیزی که از جانب ایزد منان به مردم

می‌رسد بایستی از طریق ائمه اطهار علیهم‌السلام و هر عملی هم که از سوی مردم، به خاطر حسابرسی به عرش خدا تقدیم می‌گردد باید به دست با کفایت آن سروران بزرگ منزلت انجام پذیرد.^۱

گویا زبان حال نایب سوم در نقل این حدیث گهربار چنین است که سعادت ابدی برای نوع انسان در این نهفته است که از راه‌های بیراهه دوری جسته و تنها به دامان پاک و بی‌آلایش فرزندان فاطمه (سلام‌الله‌علیها) تمسک و تبرک بجویند که خوشبختی دنیا و آخرت در همین است و بس. البته این حدیث شریف معانی عمیق دیگری نیز می‌تواند داشته باشد، مانند: اثبات ولایت تکوینی و تشریحی نسبت به ائمه اطهار علیهم‌السلام و... که ورود به این مباحث‌های سرنوشت ساز خارج از موضوع کتاب خواهد شد.

* فلسفه شهادت

روزی دیگر، هنگامی که جمعی از تشنگان معارف اسلام راستین در کنار شمع وجود نایب سوم حلقه زده بودند، یک نفر از میان آنها برخاست و رو به سوی وی عرض کرد: می‌خواهم از شما سؤالی بپرسم. حسین بن روح فرمود: هر مطلبی در ذهن داری آشکار ساز و سؤال کن.

- آیا امام حسین علیه‌السلام حجت خدا در روی زمین نبود؟

- آری!

- آیا قاتلان آن حضرت، دشمنان خدا نبوده و نیستند؟

۱ - مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، ج ۱۲، ص ۱۶۴.

- بلی این چنین است.

پس چگونه خداوند متعال در عاشورای سال ۶۱ ق، دشمنان خود را بر دوستان، مسلط گردانید؟! و در نهایت امام حسین علیه السلام با آن همه یاران به شهادت رسیدند و اهل و عیالشان نیز به اسارت گرفته شدند؟^۱
در این حال، وقتی سؤال آن شخص به پایان خود می‌رسد، نایب سوم با یک سؤال بسیار دقیق اعتقادی مواجه می‌شود و از طرفی هم چون زمینه درک و فهم حاضران در جلسه را مساعد می‌بیند، سعی می‌کند با ظرافت بی‌نظیر، جواب لازم و کافی را به آن شخص داده باشد، از این رو جواب خویش را چنین آغاز می‌کند:

«آیا در گفتار من دقت کافی خواهی کرد؟!»

تو خود می‌دانی که خداوند متعال به خاطر هدایت و تکامل یافتن مردم، هرگز به طور مستقیم با آنها به گفتگو ننشست و آنان را خود به سوی خویش فرا نخواند،^۲ بلکه برای این کار پیامبرانی را از میان همین انسانها برانگیخت و به سوی آنها گسیل داشت زیرا اگر پیامبران از میان مردم و از نوع انسان نبودند، بشر از نزدیکی با پیامبران دوری می‌جستند و به کلام و ارشادشان گوش فرا نمی‌دادند. ولی از سوی دیگر بعضی از انسانهای گناهکار، بد دل و طغیانگر، وقتی این چنین دیدند به بهانه‌جویی پرداخته و شروع به اشکال تراشی کردند و گفتند: شما هم مثل ما هستید و هیچ فضیلتی بر ما ندارید. بنابراین هیچ دلیلی ندارد که ما به گفتارها و دعوت‌های

۱ - علل الشرایع، ج ۱، ص ۳۴۳ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۳.

۲ - چون خداوند متعال مجرد محض است و قابل رؤیت نیست و مافوق این مسائل است، بنابراین، اینگونه تصورات برای ساحت مقدس باری تعالی امکان پذیر نیست.

شما جواب مثبت بدهیم، مگر اینکه معجزاتی از خود آشکار سازید که ما و دیگران از آوردن آن عاجز باشیم و در نهایت برای ما ثابت بشود شما انسانهای برگزیده‌ای هستید که از طرف خدای یکتا به هدایت مردم گماشته شده‌اید.

از این رو خداوند برای هر پیامبری، معجزه‌ای را اختصاص داد، چنانکه معجزه حضرت ابراهیم علیه السلام نسوزاندن و خنک شدن آتش و معجزه حضرت نوح، کشتی و طوفان دریا بود. معجزه حضرت صالح ناقه وی بود که با یستان پر از شیر از دل سنگی بیرون آمد و معجزه حضرت موسی علیه السلام عصایش بود که وقتی بر زمین انداخت اژدها شد و سحر جادوگران را خنثی کرد، همانگونه که معجزه حضرت عیسی علیه السلام هم زنده کردن مردگان بود و... ولی در همین حال که خداوند توانا چنین قدرت بزرگی را بر پیامبران عنایت فرمود، زندگی آنان را مانند زندگی عادی مردم قرار داد به گونه‌ای که در یک وقت غالب می‌شدند و در وقت دیگر مغلوب می‌گشتند.

اگر در همه احوال، خداوند پیامبران را پیروز نگه می‌داشت و آنها را به امتحانها و بلاهای سخت گرفتار نمی‌کرد، در این صورت هرگز مقام و منزلت آنان برای مردم آشکار نمی‌گشت و مردم رو به سوی خداوندگار نمی‌آوردند و همچنان در ورطه گمراهی و ضلالت به تباهی کشیده می‌شدند.

بنابراین هنگامی که مردم با چشم خود دیدند که رهبران مذهبی آنها در هنگام گرفتاری صابر، و در حال عافیت، شاکرند و در همه این تلخیها و شیرینیهای زندگی، برخوردار یکسان دارند و در همه حال، با تواضع بسر می‌برند و حتی در اوج قدرت، ظلمی را به کسی روا نمی‌دارند، در یافتند که اینها بدون دلیل این مسؤولیت را بر عهده نگرفته‌اند و به یقین یک خالق در هستی وجود دارد که ناظر بر

اعمال و رفتار آنهاست و در نهایت و به این ترتیب خداوند تبارک و تعالی حجت را بر مردم تمام می‌کند تا هر کس در این دنیا ظلمی مرتکب شد و یا نیکی به دیگران روا داشت با دلیل و برهان به ثواب و عقاب اعمال خود برسد.

پس بدان! که شهادت امام حسین علیه السلام به دست آن درندگان صحرائی نیز از همین مهم است و یک امتحان بزرگ الهی بود برای خود و برای دوستان و دشمنان آن حضرت و همچنین برای هر کسی که بعد از آن امام شهید پا به این دنیای ناپایدار می‌گذارد.^۱

* شهادت چهارده معصوم (ع)

«ابو عبدالله محمد بن احمد صفوانی» - که یکی از راویان مورد اعتماد است -^۲ نقل می‌کند که حسین بن روح به من خبر داد شخصی به نام یحیی بن خالد به وسیله بیست و یک دانه خرما، امام هفتم، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را مسموم کرد. علاوه بر ایشان، پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله و باقی ائمه علیهم السلام نیز از دنیا نرفتند مگر این که با شمشیر و یا به وسیله سم به شهادت رسیدند. سپس نایب سوم نامی از امام رضا علیه السلام برد و فرمود: آن بزرگوار هم مسموم از دنیا رحلت نمود و همینطور فرزندش و فرزند فرزندش که^۳ امام دهم حضرت هادی علیه السلام باشد.

۱ - کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۵۰۷ و الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۴۳.

۲ - در این مورد رک: رجال النجاشی، ص ۳۹۳.

۳ - اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۵۷ و کتاب الغیبة، ص ۳۸۷.

*** دوستی و محبت**

او سعی فراوان داشت تا از حریم ارزشهای نورانی تشیع، سرسختانه دفاع کند و حقانیت این مکتب حیاتبخش را بر همگان بشناساند ولی در همین حال هوشیارانه مراقب اوضاع نیز بود که مبادا بذر نفاق و اختلافی افشانده گردد، از این رو هر چند گاهی، وی با سعه صدر و بزرگواری تمام ندای وحدت سر می داد و مسلمانان را به دوستی و محبت به همدیگر دعوت می نمود. نایب سوم برای عینیت بخشیدن به این اصل انکار ناپذیر، حدیثی را از حضرت امام حسن عسگری علیه السلام نقل می کند که آن امام همام فرمود:

«قَبْرِ بُسْرٍ مَنْ رَأَى، أَمَانٌ لِأَهْلِ الْجَانِبِينَ»^۱

یعنی مزار و آرامگاه من در شهر سامراء، جایگاه امن و آرامش و محل دوستی و محبت برای همه مسلمانان (شیعه و سنی) است و خواهد شد.

یعنی عظمت، بزرگواری و سعه صدر آن امام همام بقدری سرشار و آکنده است که شامل همه انسانها می شود و همه اهل سامراء در پرتو بارگاه نورانی آن حضرت با آسودگی خاطر روزگار می گذرانند.

*** اسلام ابوطالب**

در یک فضای سیاسی دیگر، هنگامی که افراد مغرض و یا ناآگاه می خواستند مسلمان بودن حضرت ابوطالب (عموی پیامبر) را مورد

۱ - تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۹۳ و منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، ج ۲، ص

شک و تردید قرار دهند و آنگاه نتیجه گیری کنند که عموی پیامبر (نعوذ بالله) مشرک و کافر از دنیا رفته است، در این وقت باز حسین بن روح به پا خاست و این شبهه را نیز از اذهان مردم زدود و چگونگی اسلام و ایمان آوردن ابوطالب را برای آنان بیان داشت و آشکار ساخت. آن ایام که این موضوع در میان مردم بحث روز شده بود، شخصی از نایب سوم پرسید: معنای گفتار عباس که به پیامبر عرض کرد: «عموی تو، ابوطالب به حساب حروف ابجد به دین اسلام تشریف یافت و در حالی که با انگشتان دستش نیز، عدد ۶۳ را ترسیم می کرد، چیست؟

آنگاه حسین بن روح در جواب آن مرد، به توضیح حروف ابجد و عدد ۶۳ در این روایت پرداخت و فرمود: منظور از آن، این سه کلمه (إله، أَحَدٌ و جَوَادٌ) است زیرا به حساب این حروف، الف در کلمه «إله» مساوی یک، لام مساوی سی و هاء مساوی پنج است که جمعاً ۳۶ می گردد. و دوباره الف در کلمه «احد» مساوی یک، حاء مساوی هشت و دال مساوی چهار است که جمعاً ۱۳ می شود. و جیم در کلمه «جواد» مساوی سه، واو مساوی شش و الف مساوی یک و دال مساوی چهار است که در جمع ۱۴ می شود:

جمع = ۳۶	الف = ۱ لام = ۳۰ هاء = ۵	إله
جمع = ۱۳	الف = ۱ حاء = ۸ دال = ۴	أَحَدٌ

جیم = ۳	جواد
واو = ۶	
الف = ۱	
دال = ۴	
جمع = ۱۴	

که در نهایت حاصل جمع همه $۶۳ = ۱۴ + ۱۳ + ۳۶$ می‌گردد.^۱



ترسیم عدد ۶۳ با انگشتان به این صورت است که اولاً باید دانست که در علم رمل و حساب ابجد و عقود و انامل، سه انگشتان به نامهای: خنصر، بنصر و وسطی برای ترسیم عدد آحاد استفاده می‌شوند و دو انگشتان سبابه و

ابهام نیز همواره برای عدد اَعشار به کار گرفته می‌شوند. ثانیاً: اگر بخواهیم عدد ۶۳ درست گردد، اول سه انگشت اولی دست راست را باز نگاه می‌داریم که عدد ۳ را نشان می‌دهند بعد برای ترسیم عدد ۶۰، سرانگشت ابهام همان دست را از طرف داخل روی بند دوم انگشت سبابه خود می‌گذاریم که در این هنگام عدد ۶۳ کامل می‌شود همانگونه که در شکل مقابل مشاهده می‌شود:

و اینکه حضرت ابوطالب رضی الله عنه با انگشتان دست عدد ۶۳ را ترسیم کرده و نشان می‌داد^۲ منظورش همان (اله، احد و جواد) بود که حکایت از اسلام و ایمان آن مرد بزرگ نسبت به دین حضرت محمد صلی الله علیه و آله داشت. در

۱ - کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۵۱۹ و معانی الاخبار، ص ۲۸۶.

۲ - و البته تمام اعداد به کمک همین انگشتان قابل ترسیمند که شرح و تفصیل هر کدام آنها را باید از لابلائی کتابهای ذی ربط به دست آورد.

هر صورت از دیدگاه مکتب تشیع این موضوع جزو آشکارترین مسائل اعتقادی شیعیان است و هیچ شکی در آن وجود ندارد. حضرت ابوطالب در صدر اسلام یکی از حامیان و بازوان قدرتمند حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به شمار می‌رفت ولی برای اینکه وی این مسؤولیت سنگین را به خوبی ایفاء کند و اعتماد مشرکان و کافران را به خود بیشتر جلب نماید، مجبور گشت تا مسلمان بودن خود را آشکار نسازد و تنها به وسیلهٔ رمز و کنایه به اظهار آن بسنده کند. از این رو نایب سوم نیز با این توضیح خواست این موضوع را برای شخص سؤال کننده روشن سازند. البته مرحوم علامهٔ مجلسی (رضوان الله علیه) در دو جای کتاب گرانقدر خویش (بحارالانوار) این حدیث را عنوان کرده و حدود هشت معنا برای آن ذکر نموده است و در نهایت همین معنا را از میان آنها انتخاب و نزدیک به واقع قلمداد فرموده است.^۱

آینه‌های عبرت انگیز

این فقیه مجاهد در تمام عرصه‌های نبرد فقهی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اعتقادی حضور مؤثر داشت و به تنهایی در مقابل ناملایمات روزگار صبر و استقامت از خود نشان داده و لحظه‌ای از سرنوشت شیعیان و مسلمانان غافل نگردید. مشکلات و ناهنجاریهای دوران نیابت فقط از ناحیهٔ دشمنان و سردمداران حکومت عباسی خلاصه نمی‌شد، بلکه هر چند گاهی نیز از جانب دوستان نزدیک و دستیاران

۱ - برای آگاهی بیشتر رک: بحارالانوار، جلد‌های: ۳۵ و ۵۳، صفحه‌های: ۷۸ و ۱۹۲.

تشکیلات نیابت، حرکت‌های انحرافی و نسنجیده رخ می‌داد و ظاهر حرکت و روند فعالیت‌ها را کند می‌نمود. ولی نایب سوم بدون کوچکترین انعطافی همچنان به پیش می‌تاخت و به وظیفه خطیر خود ادامه می‌داد و همه جریانهای انحرافی را هم به فال نیک می‌گرفت و با دیده عبرت به هر کدام نگاه می‌افکند. او پیش از این - در زمان نیابت ابوجعفر محمد بن عثمان - افرادی را می‌شناخت که جزو شخصیت‌های بزرگ دستگاه نیابت بودند که پس از مدت کوتاهی به انگیزه‌های مختلف راه گم کردند و به صف بیگانگان پیوستند، چنانکه یکی از آنها استاد وی، «ابو طاهر محمد بن علی بن بلال» بود. حسین بن روح چندین سال شاگرد او شده بود و روایات و احادیث بسیاری را از وی شنیده، حفظ کرده و برای دیگران نقل کرده بود.^۱ این شخص در زمان نیابت نایب دوم جزو کارگزاران دستگاه نیابت به شمار می‌رفت ولی پس از اندکی، وقتی اموال زیاد در اختیار وی قرار گرفت، دنیا او را فریب داد، طمع بر وی غالب گشت و از تسلیم آن به نایب دوم خودداری ورزید. او به دروغ ادعای وکالت از طرف امام زمان (عج) نمود و به این ترتیب در مقابل محمد بن عثمان ایستاد و در نهایت رسوایی را بدانجا رساند که از ساحت مقدس حضرت حجة توییعی در لعن و توبیخ وی صادر گردید.^۲

یکی دیگر از حوادث ناگواری که حسین بن روح را رنجیده خاطر ساخت، انحراف شخصیت دیگری به نام «احمد بن هلال کوفی» بود. این

۱ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۶۹ و ۳۸۰.

۲ - کتاب الغیبة، ص ۴۰۰.

مرد از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام به شمار می‌رفت و تا آن زمان حدود پنجاه و چهار بار حج گزارده بود که بیست بار آن را با پای پیاده انجام داده بود،^۱ با این حال به سبب پیروی از خواهش‌های نفسانی عاقبت بخیر نگشت و نیابت نایب دوم (محمد بن عثمان) را انکار نمود تا اینکه توفیقی به دست حسین بن روح نوبختی بر ضد وی صادر گردید تا شیعیان از افکار انحرافی و اندیشه‌های مخدوش وی دوری جویند.^۲

جَنجَالِ حَلَّاجِ

یکی دیگر از ماجراهای عبرت‌انگیز دوران نیابت حسین بن روح، انحراف و فتنه‌ای است که به دست شخصیتی به نام «حسین بن منصور» مشهور به «حَلَّاج» به پا داشته شد. این مرد نخست با ادعای وکالت و نیابت (با بیعت) جنگ با حسین بن روح و دستگاه نیابت را آغاز کرد^۳ و با شیوه‌های مختلف تردستی و شعبده‌بازی به تبلیغ و ترویج افکار و عقاید خود پرداخت. او برای اینکه نایب سوم را بیشتر در تنگنا قرار دهد و یاران او را از دستش بگیرد نخست به سراغ دو تن از فقیهان بزرگ شیعه و بازوان پرتوان دستگاه نیابت یعنی: ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی در بغداد و اهواز و علی بن بابویه در قم شتافت. چون حلاج بخوبی می‌دانست اگر این دو مجتهد و الامقام رابه زانو در آورد اکثر شیعیان پیرو مذهب او خواهند شد، از این رو نامه‌ای به ابوسهل نوبختی فرستاد و در آن چنین نوشت:

۱ - رجال کشی، ج ۲، ص ۸۱۶

۲ - کتاب الغیبه، ص ۳۹۹، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۶۸ و ۳۸۰.

۳ - حَلَّاج، علی میر فطروس، ص ۱۸۳.

«من وکیل حضرت صاحب زمان هستم و از طرف آن امام مأمور شده‌ام تا به تو نامه بنویسم و در مورد پشتیبانی و تقویت تو، پیام آن حضرت را به تو آشکار سازم تا به آن ایمان آوری و دچار ناباوری نگردی.»^۱ در این هنگام ابوسهل با فراست و هوشیاری کامل، چون شناخت خوبی از افکار انحرافی حلاج داشت او را قابل بحث و گفتگوی علمی ندانست و تنها از راه تمسخر با وی روبرو شد و در جواب او گفت:

من یک مشکل کوچکی دارم اول باید آن را برایم چاره سازی. چند وقتی است موهای سرم بخاطر پیری سفید شده است و این سبب گشته تا همسرانم از من دوری بجویند و برایم رغبت نشان ندهند. در این مدت هر چه رنگ هم گذاشته‌ام چاره‌ساز نشده است. اگر تو موهای سرم را به حالت قبلی خود برگردانی و آنها را سیاه کنی آن وقت من به مذهب تو ایمان آورده و فرمانبرداریت خواهم شد و هر چه اموال در اختیار دارم همه را در راه نشر افکار تو استفاده خواهم کرد.^۲

وقتی این جواب به دست حلاج رسید، فوری دریافت که در مورد ابوسهل اشتباه می‌کرده است و به این آسانی نمی‌شود او را فریب داد بنابراین برای همیشه از وی چشم پوشیده و به سراغ مردم عادی در شهرها و قریه‌ها رفت. از سوی دیگر ابوسهل نوبختی هم از پای ننشست و در هر مجلس و محفلی که فرصت پیدا کرد به تمسخر و افشای او ادامه داد

۱ - تنمة المنتهى، ص ۲۸۶.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۷۰ و حلاج و راز انا الحق، عطاالله تدین، تهران، چ پنجم، ص ۱۳۳ و

و او را در میان مردم از چشم انداخت و رسوا ساخت.^۱
در یک جلسه دیگر که جمع بسیاری از مردم در آن حضور داشتند
و ابوسهل نیز در میان آنها بود، حلاج خواست تا با تردستی و شعبده بازی
آنها را به خود دعوت کند.

از این رو دست‌های خود را در هوا چرخاند و ناگهان مقدار زیادی
پول (دِرْهَم) از میان آن درآورد و در بین مردم انداخت و آنها را بشدت
حیرت زده کرد. در این حال ابوسهل نوبختی از میان جمعیت برخاست و
حلاج را مخاطب قرار داد و گفت:

«از این کار درگذر، اگر راست می‌گویی به من درهمی بده که بر آن
نام تو و پدرت نقش بسته شده باشد تا من و این جمعیت به تو
ایمان بیاوریم.»

حلاج گفت:

«من چگونه چیزی را که اصلاً ساخته نشده است برای تو آشکار سازم»

ابوسهل گفت:

«کسی که اشیاء غیر حاضر را حاضر می‌کند باید به پدید آوردن آن

نیز قدرت داشته باشد.»^۲

حلاج روزی هم به شهر قم آمد تا به خیال خود با فریب دادن عالم

فرزانه «علی بن بابویه»، شیعیان این شهر را پیرو مذهب خویش سازد ولی

در اینجا نیز تیرش به هدف نخورد.

۱ - کتاب الغیبة، ص ۴۰۲.

۲ - صلة تاریخ طبری، عرب بن سعد، ص ۶۴ و الفهرست، ابن ندیم، ص ۲۷۰.

هنگامی که فقیه بزرگوار علی بن بابویه از محتوای پیام او آگاه گشت، نامه وی را پاره کرد و دستور داد هر چه زودتر حلاج را از منزل وی بیرون کنند که این اولین و آخرین مسافرت او به شهر قم شد و دیگر هیچ کسی او را در این حوالی ندید.^۱

اگر چه فعالیت‌های انحرافی حلاج از زمان نیابت نایب دوم در حدود سال ۲۹۶ق آغاز شد لکن در زمان اوایل نیابت حسین بن روح به اوج خود رسید، چنانکه وی در این ایام با ادعای به اصطلاح معجزه و ترویج مسألة حلول و بالاخره ادعای پیامبری و خدایی، توانست عده‌ای از مردم ساده لوح را به خود علاقمند کند. ولی با این حال اکثر پیروان او از اهل تسنن بودند و هوشیاری دانشمندان شیعه همانطوری که اشاره شد مانع از آن گردید که حلاج بتواند افکار الحادی خویش را در میان شیعیان رواج بدهد. از طرفی چون روشهای خود حلاج هم در ترویج مذهبش در سطح خیلی پایین تر قرار داشت و آن گونه که از متون تاریخی استفاده می شود در حد مناظره شعبده بازان و مرتاضان خلاصه می شد، این بود که می بینیم. اولاً: دستگاه نیابت (چه در زمان نایب دوم و چه در عصر حسین ابن روح) چنان حساسیت و اهمیت چشمگیری به کارهای او نشان نداد چنانکه مشاهد گردید در مورد انحراف: احمد بن هلال، ابوطاهر محمد ابن علی، و همچنین در خصوص شلمغانی که بعداً به آن اشاره خواهد شد، عکس العمل فوری و صریح از جانب نایبان بعمل آمد و توقیعی هم شامل لعن، نفرین و برائت نسبت به هر کدام آنها از ساحت مقدس حضرت ولیّ

۱ - تمة المنتهی، ص ۲۸۶ و سفینة البحار، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۲۹۶.

عصر (عج) صادر گردید ولی در مورد حلاج هرگز چنین موضعی اتخاذ نشد. ثانیاً: فقهاء و دانشمندان شیعه هم وی را سزاوار بحث و گفتگو نمی‌دانستند، از این جهت هیچوقت ابتداءً به سراغ حلاج نرفتند و بلکه این حلاج بود که به دنبال آنان می‌رفت و آنها را به مذهب خود دعوت می‌کرد. تازه در این مرحله نیز فقها چندان فرصتی به وی نمی‌دادند و در مقابل او روش دیگر و مناسب حال وی انتخاب می‌کردند.

در هر صورت حسین بن منصور حلاج در پی اشاعه افکار و عقاید خرافی خویش چندین بار از طرف حکومت عباسی (مقتدر) تحت تعقیب قرار گرفت. یک بار در زمان وزارت ابن فرات (۲۹۶ق) قاضی حکومت بنام ابن داود ظاهری از علمای اهل تسنن حکم قتل وی را صادر کرد که به دنبال آن حلاج از بغداد گریخت و در شوشتر و اهواز مخفی گردید. بار دوم در زمان وزارت علی بن عیسی (۳۰۱ق) دستگیر و در بغداد به مدت هشت سال زندانی شد و در نهایت در ۲۴ ذی القعدة ۳۰۹ ق پس از محاکمه جنجالی به فتوای قاضی ابوعمّر و چند تن از قضات دیگر - که همه از اهل تسنن بودند - و به دستور مقتدر خلیفه و حامد بن عباس، وزیر او به چوبه دار آویخته شد.^۱

۱ - برای تحقیق بیشتر در این مورد به کتب و منابع زیر رک: وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۱۴۰ و تاریخ بغداد، احمد بن علی بغدادی، ج ۸، ص ۱۱۲ - ۱۴۱ و الکامل فی التاريخ، ج ۷، ص ۴ و الفهرست ابن ندیم، ص ۲۶۹.

افسانه اناالحق

در کتاب‌های معتبر تاریخی شخصیت حسین بن منصور حلاج از ابعاد گوناگون مورد بررسی و مواشکافی تاریخ نگاران و دانشمندان رجالی، علمی، عرفانی و سیاسی قرار گرفته است و به این ترتیب در اکثر کتب تاریخی و عرفانی شرح حال وی مطرح می‌باشد. در این بُعد از شخصیت وی که او به دروغ ادعای نیابت سرداد و با این عمل به دشمنی دستگاه نیابت و ساحت مقدس حضرت حجت (عج) برخاست هیچ شک و تردیدی در میان آنها دیده نمی‌شود و همه مورخان به اتفاق، آن را نقل کرده و مورد تأکید قرار داده‌اند و حتی آنهایی که در دفاع از بُعد عرفانی وی خیلی هم سینه چاک می‌کنند، نتوانسته‌اند این حقیقت را انکار بکنند و بلکه برخی از آنان با صراحت کامل در لابلای نوشتار خود به این موضوع اشاره کرده و حتی آن را یکی از نقاط قوت دوران مبارزات حلاج بشمار آورده‌اند.^۱

ولی برخلاف آن در مورد این شخصیت از جهت عرفانی هیچ اتفاق نظری دیده نمی‌شود. فقهای اهل تسنن همچنانکه گذشت او را تکفیر کرده و حکم به قتلش دادند و هنوز هم بر آن عقیده استوارند. فقهای شیعه نیز به خاطر مخالفت وی با نایب امام زمان (عج) او را سزاوار عقاب می‌دانند. بیشتر صوفیان، حلاج را از خود می‌رانند و او را یک شعبده‌باز به حساب می‌آورند گرچه قلبی از آنها هم وی را پذیرفته و نیز ستوده‌اند.^۲ در میان عرفا نیز وضع به همین صورت است برخی او را تبرئه کرده و گروه

۱- رک : حلاج : ص ۱۸۳ و قوس زندگی منصور حلاج ، ص ۵۴ و ۵۶ و مذهب حلاج ، روزه آرنالد ، ترجمه : عبدالحسین میکده ، سخن انا الحق و عرفان حلاج ، لوئی ماسینیون ، ترجمه : سید ضیاءالدین دهشیری و مصائب حلاج ، عارف شهید ، لوئی ماسینیون ، ترجمه : سید ضیاءالدین دهشیری و اخبار حلاج ، مؤلف ؟ ، ترجمه سید حمید طبیبیان و حلاج ، شهید تصوف اسلامی ، طه عبدالباقی سرور ، ترجمه : حسین درایت .

۲- تاریخ بغداد ، ج ۸ ، ص ۱۴۱ .

دیگری وی را تنها یک مرد جنجالی و حيله گر می شناسند. گروه سومی نیز می گویند: دو نفر بنام حسین بن منصور حلاج در یک زمان وجود داشته که یکی عارف حقیقی و آن دیگری درویش و شعبده باز بوده است.^۱

اما آنچه که از لابلای مجموع کتب معتبر تاریخی استفاده می شود این است که اولاً: حسین بن منصور بیش از یک نفر نبوده است و ثانیاً: هرگز در آن مرحله از علوم و معارف نیز قرار نداشت که بتواند معانی دقیق و عمیق مسائل فلسفی و عرفانی مثل «انا الحق» را درک کند.

بلکه آن گونه که نوشته اند، او یک درویش دوره گردی بود که با مسافرت به کشور هند مقداری از فنون شعبده بازی و تردستی را در آنجا آموخت و با همین ابزار، اندیشه های انحرافی خود را در میان مردم رواج داد. از سوی دیگر نیز می بینیم هر چه اشعار، جملات قصار و کتب عرفانی به نام حلاج شهرت یافته، همه آنها تنها در مرحله انتساب قرار دارند و برای محققان بیقین ثابت نگشته است که آنها متعلق به شخص وی بوده باشند. بنابراین، احتمال قوی وجود دارد، گفته شود که ندای «انا الحق» این شخصیت جنجالی، به هیچ وجه نمی تواند به معنای صحیح آن که فلاسفه و عرفای حقیقی معنا می کنند باشد، بلکه همان معنای الحادی (حلول، ادعای پیامبری و خدایی) و نادرست آن مقصود وی بوده است زیرا همانطوری که گفته شد: توصیفاتى که در تاریخ برای حلاج شده است این حلاج به هیچ وجه نمی تواند معنای بسیار ظریف و دقیق انا الحق را بفهمد

۱ - خدمات متقابل اسلام و ایران، مرتضی مطهری، ص ۶۴۹ و علل گرایش به مادیگری، مقاله ماتریالیسم در ایران، مرتضی مطهری، ص ۲۶.

و بعد آن را به دیگران بازگو کند. چه اینکه بهترین دلیل برای درویش بودن و شعبده‌باز بودن وی، همین سر صداهای بی‌مورد و جنجال‌های بیش از حد او در موارد مختلف است چنانکه عارف و شاعر بزرگ، مولوی در دیوان خویش چنین می‌سراید:

آنکه کف را دید سرگویان بود وانکه دریا دید او حیران بود
نکته دیگری که این موضوع را تأیید می‌کند، برخوردها و موضع‌گیری‌های غیر متعارف او در طول زندگی خود است زیرا روش‌های وی هیچ شباهتی به سیر و سلوک عارفان واقعی ندارد، از جمله اگر حلاج عارف حقیقی بود هرگز نباید اسرار آن را فاش می‌کرد و هر حرفی را برای همه کس بیان می‌داشت مگر نه این است که مولوی در جای دیگر دیوان خود می‌گوید:

هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و زبانش دوختند
رعایت دقیق این موضوع یکی از رموز و ارکان بسیار حساس عرفان اسلامی در طول قرون اعصار به شمار می‌رود و عدم التزام عملی بدان، از سوی هر شخصیتی هم که باشد دلیل روشن بر بیگانگی وی با این سرمایه الهی است و علاوه سبب توبیخ و سرزنش هر عارف به این امور شده است. چنانکه عارف و شاعر بزرگ، حافظ به همین جهت و با زبان شعر حلاج را مورد ملامت و سرزنش قرار داده و می‌گوید:

گفت آن یار کز و گشت سرِ دار بلند جرمش آن بود که اسرار هویدا می‌کرد
در اینجا یک اشکال دیگر باقی می‌ماند و آن این که: اگر حلاج دارای این چنین افکار اسفباری بوده، پس چگونه برخی از عرفا بزرگ و اکثر شعرا در دیوان خود نام و یادی از وی به میان آورده و از شعار

«اناالحق» او دفاع کرده‌اند؟

جواب این سؤال، بسیار روشن است زیرا آنها هرگز نمی‌خواستند با این روش، از شخص حسین بن منصور حلاج جانبداری کنند ولی چون دیدند به هر حال یک حقیقت والای فلسفی و عرفانی (وحدت وجود به معنای درستش) بنام وی شهرت یافته و به گونه نادرست در جامعه اسلامی مطرح شده است و امکان دارد دامنه این تحریفها روز بروز هم گسترده‌تر گردد، به این ترتیب از فرصت استفاده کردند و برصدد آمدند تا آن مبانی صحیح و منطقی خود را ولو در قالب نام و نشان حلاج، برای آگاهان ارائه بدهند و نگذارند این بحث ارزشمند و آسمانی به دست چنین افرادی لوٹ شده و نادرست جلوه کند و این یک حرکت بسیار پسندیده و شجاعانه‌ای هم بود.

بنابراین وقتی می‌بینیم حافظ می‌گوید:

رموز سیر اناالحق چه داند آن غافل که منجذب نشد از جذبه‌های سبحانی

و یا شیخ محمود شبستری در دیوان خود می‌گوید:

کدامین نقطه را نطق است اناالحق چگویی هرزه‌ای بود آن مُزَبَّق؟

روا باشد اناالحق از در ختی چرا نبود روا از نیک بختی؟

همه ذرات عالم همچو منصور تو خواهی مست گیر و خواه مخمور

و یا اینکه حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) در غزل

معروف خویش می‌گوید:

من به خال لب‌ت ای دوست گرفتار شدم چشم بیمار تو را دیدم و بیمار شدم

فارغ از خود شدم و کوس اناالحق بزدم همچو منصور خریدار سیر دار شدم

هیچ کدام این بزرگان در این مقام نیستند که شخصِ حلاج را تطهیر نمایند بلکه آنها با زبان شعر و شاعری او را به عنوان سنبُلِ اناالحق (به معنای درست) تلقی کرده و تنها خواسته‌اند از این طریق، کلام و مفهوم بلند و ظریف خود را - که همان وحدت وجود، تجلی خداوند و... است - بیان کرده باشند و البته شرح و بیان این مهم خارج از ظرفیت این نوشتار است و فرصت دیگری می‌طلبد. علاقمندان به کتب فلسفی و عرفانی مراجعه نمایند.

به هر حال اگر فرض شود که حلاج اصلاً ادعای نیابت نکرده است و به مخالفت نایب سوم و امام زمان (عج) هم مرتکب نشده است و همچنین موضوع اناالحق وی نیز به معنای درست آن بوده است، باز از نظر تاریخی روشن است که حرکت‌های غیر معقول و غیر متعارف حلاج می‌توانست تأثیر ویرانگری در افکار و عقاید تودهٔ مردم (اعم از شیعه و سنی) بگذارد چنانکه تا حدودی هم گذاشت ولی هوشیاری فقهای بزرگ شیعه به رهبری حسین بن روح مانع از این انحراف شد و نگذاشت شعله‌های مهلک آن دامن جهان شیعه را بسوزاند.

داستان شلمغانی

شخصیت دیگری که در اثر حسادت، به آشفتگی فکری گرفتار شد، ابو جعفر محمد بن علی نام داشت. او چون در روستای «شَلْمَغَان» از توابع قریهٔ واسط (نزدیک شهر بغداد) به دنیا آمده بود به شلمغانی شهرت

یافت.^۱ همچنین او را «ابن ابی عَزاقر» نیز نام نهادند که بعدها پیروانش را به همین نام «عزاقریه»^۲ منسوب کردند. این مرد زمانی از کارگزاران بسیار فعال دستگاه نیابت به شمار می‌رفت ولی از آنجایی که سرنوشت هر انسانی همواره در پستی و بلندی روزگار آشکار می‌شود، با گذشت زمان حسادت بر وی چیره گشت و مانع از رشد و بالندگی وی گردید. او انتظار داشت که بعد از رحلت نایب دوم (محمد بن عثمان) ریاست تشکیلات به وی واگذار گردد ولی هنگامی که حسین بن روح برای این مهم منصوب شد، شعله‌های حسادت در وجود او زبانه کشید. به ناچار مدتی لب فرو بست تا در آینده نزدیک فرصت مناسب به دست افتد از این رو با جلب اعتماد نایب سوم جزو دستیاران او قرار گرفت و تلاش کرد تا در میان شیعیان برای خود موقعیت خوبی نیز تدارک ببیند. این اعتماد سبب شد وقتی حسین بن روح در زمان خلافت مقتدر به زندان افتاد، شلمغانی را به جای خود بنشانند تا واسطه میان او و مردم باشد و از این طریق شیعیان را رهبری کند. ولی شلمغانی از این فرصت، استفاده شیطانی کرد. نخست حرفهای کفرآمیز و الحادی خود را به دروغ به حسین بن روح نسبت داد و آن را در میان مردم رواج داد و تا حدود زیادی هم اعتماد آنها را، بخصوص اعتماد طائفة «بنی بسطام» (شیعیان پر نفوذ در بغداد) را به خود جلب کرد. آنگاه قدم جلو گذاشت و نیابت نایب سوم را منکر شد و خود مستقلاً ادعای نیابت نمود. این خبر در زندان مقتدر به گوش نایب سوم رسید. او به فوری

۱ - تمة المنتهی، ص ۲۹۴.

۲ - خاندان نوبختی، ص ۲۲۲.

نامه‌ای را به قبیله بنی بسطام نوشت و آنها را به دوری جستن از شلمغانی توصیه کرد و خود شلمغانی را نیز شایسته لعن و نفرین دانست.^۱ هنگامی که این نامه به آن طائفه رسید و برای شلمغانی خوانده شد، او با نیرنگ و تدبیر شیطانی، معنای نامه را تحریف کرد و کلمه لعن را به معنای «دوری جستن» گرفت و گفت: حسین بن روح مرا لعن نکرده است بلکه در حق من دعا نموده است به این صورت که گفته: خداوند او را (شلمغانی) از عذاب و آتش جهنم برکنار سازد.^۲

این نیرنگ به آسانی در اذهان ساده مردم جای گرفت و مدتی موانع را از سر راه وی برداشت، کم‌کم کار شلمغانی بالا گرفت و آشکارا، ادعای نیابت کرد و پیروان زیادی را هم به دور خود جمع نمود.

وقتی افکار انحرافی شلمغانی در زمان وزارت ابوالقاسم خاقانی (۳۱۲-۳۱۳) توسط حسین بن روح فاش شد، بیدرنگ این مرد از طرف عباسیان تحت تعقیب قرار گرفت. در این حال او از بغداد گریخت و به شهر موصل پناه برد و مدتی را در آنجا پنهان گشت.^۳ در همین ایام (ذی‌الحجه ۳۱۲) توقیعی از ساحت مقدس حضرت حجة (عج) در مورد انحراف شلمغانی، خطاب به نایب سوم به شرح زیر صادر شد:

«خداوند متعال عمر تو را زیاد کند و همه نیکی‌ها را به تو ارزانی دارد و عاقبت امر تو را به خوبی و خوشی ختم گرداند و سعادت برای تو جاودانی شود. به همه مردم اعلان کن: به خاطر انحراف و روش

۱ - کتاب الغیبة، ص ۴۰۶.

۲ - همان، ص ۴۰۶.

۳ - خاندان نوبختی، ص ۲۲۴.

گمراه کننده‌ای که محمد بن علی شلمغانی به خود گرفته است، خداوند در عذاب وی تعجیل خواهد فرمود و او را مهلت نخواهد داد، چون افکار و عقاید او سبب کفر به خدای متعال است. او به خدا دروغ، بهتان روا داشت و از این رو گناه بزرگی را مرتکب شد.

آنهایی که به این جرم نابخشودنی دچار شدند سخت گمراه گشته و پریشان حال شدند و در زندگی زیان جبران ناپذیر دیدند. ما از جانب خدا و رسول او در همه حال از وی اعلان بیزاری می‌جوئیم و از این تاریخ به بعد هر کس او را پیروی کند و در دوستی با وی ثابت قدم باشد لعنت خدا شامل حال وی خواهد شد و تو (حسین بن روح) مردم را از این موضوع آگاه ساز.»^۱

در این هنگام چون نایب سوم در زندان مقتدر بسر می‌برد و همواره زیر نظر و کنترل مأموران امنیتی قرار داشت، از این رو نمی‌خواست متن توقیع فعلاً در میان مردم انتشار یابد، ولی چون از ساحت مقدس (عج) به پخش و توزیع آن تأکید شد او نیز این تأکید را به فال نیک گرفت و به انتشار آن اقدام کرد، این توقیع مبارک با تلاش پیگیر نایب سوم در بیرون از زندان به دست ابو علی محمد بن همام (یکی از شاگردان حسین بن روح) رسید. او بلافاصله آن را برای بزرگان شیعه خواند و همه را از محتوای آن آگاه گردانید. سپس متن آن را تکثیر کرده و به شهرهای دیگر نیز فرستاد و

۱ - کتاب الغیبه، ص ۴۱۱ و الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۷۴ و معادن الحکمة، فیض کاشانی، با تعلیقه علی احمدی میانجی، ج ۲، ص ۲۸۵ و مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیه) در کتاب شریف خود این توقیع شریف را با اختلاف نسخ مختلف عنوان کرده است و متن فوق چکیده همه آنها است.

در تمام نقاط همه مردم از ارتداد شلمغانی اطلاع یافتند و از افکار و عقاید خرافی وی دوری جستند.^۱ از طرفی انتشار توقیع حضرت ولی عصر (عج) در مورد شلمغانی از سوی حسین بن روح موجب شد تا وی بعد از مدتی آزاد گردد.^۲

این مرد بعد از مدتی اقامت پنهانی در موصل، دوباره به بغداد آمد و بطور زیرزمینی تا زمان وزارت ابوعلی محمد بن مقله (۳۱۶ - ۳۱۸) به فعالیت‌های انحرافی خود ادامه داد و چند تن از شخصیت‌های سیاسی و مذهبی را نیز با خود همراه ساخت. در این زمان، افراد یاد شده شناسایی گشته و تحت تعقیب و کنترل قرار گرفتند ولی دستگیر و زندانی نشدند. پس از خلافت مقتدر عباسی، هنگامی که خلافت به دست الراضی بالله افتاد، گمراه سازی شلمغانی به اوج خود رسیده بود و پیروان زیادی را هم به خود جلب نموده بود، چنانکه برخی از طرفداران وی در برخی از نقاط بغداد، تحت عنوان «عزاقریه» به فتنه و آشوب دست می‌زدند و سبب ناامنی و ترس و وحشت مردم می‌شدند.^۳ تا این که به دستور خلیفه وقت (راضی بالله) دستگیر گردید و در سال ۳۲۳ ق، به دار مجازات آویخته شد.^۴

شلمغانی پیش از گمراهی خود کتاب‌هایی را در فقه و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام نوشته و جمع‌آوری کرده بود. پس از انحراف و صدور لعن و برائت در خصوص وی، شیعیان به حضور حسین بن روح شتافتند و در مورد

۱ - بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۷۶.

۲ - بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۲۴، «اثبات الهداة»، ج ۳، ص ۶۸۹.

۳ - در مورد تألیفات و عقاید شلمغانی رک: خاندان نوبختی، ص ۲۲۴ تا ۲۳۸.

۴ - کتاب الغیبة، ص ۴۰۶.

صحت و سقم مطالب و عمل به محتوای آنها از وی کسب تکلیف کردند. نایب سوم در جواب آنها، کلام گهرباری را از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نقل فرمود که آن حضرت سخن فوق را در ارتباط با کتاب‌های قوم «بنی فضال»^۱ این چنین بیان داشته بودند:

«خُذُوا بِمَا رَزَوْنَا وَ ذَرُّوا مَا رَأَوْا»

یعنی: هر آنچه را که این قوم از امامان معصوم علیهم السلام نقل کرده‌اند به آن عمل کنید زیرا آنها گرچه از نظر اعتقادی گمراه شده‌اند ولی در نقل روایت مورد وثوق و اعتمادند ولی هرگز به رأی و نظرشان تکیه نکنید چون افکار گمراه کننده‌ای دارند. سپس حسین بن روح خطاب به شیعیان فرمود که در مورد کتب شلمغانی هم این چنین عمل نکنید.^۲

در روایت دیگری نقل شده است. هنگامی که شلمغانی تألیف یکی از کتاب‌های خود به نام «التکلیف» را به پایان رسانید چون این تألیف در حال گمراهی وی انجام پذیرفت، از این رو نایب سوم دستور داد آن کتاب را به نزد وی آوردند. تا آن را خود از نزدیک واریسی کند و اگر مطالب گمراه کننده و یا دسیسه و ترفندی در کار باشد بفوری موضع‌گیری لازم را انجام دهد و شیعیان را از محتوای آن آگاه سازد. او در این مورد وقت کافی

۱ - منظور از بنی فضال، سه فرزند ابو جعفر محمد بن حسن بن علی بن فضال است که هر سه نفرشان فرقه فطحیه را ترویج کردند و در این مذهب کتب زیادی نیز نوشته‌اند. فطحی‌ها پیروان عبدالله افطح پسر امام جعفر صادق (ع) و معتقد به امامت او هستند. بخاطر بزرگی سر عبدالله او را افطح می‌گفتند.

۲ - کتاب الغیبه، ص ۳۸۹ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۸ و ج ۲، ص ۲۵۲ و العوالم، ج ۳، ص ۵۷۳ و سفینه البحار، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۷۱۴.

گذاشت و تمام کتاب را از اول تا آخر با دقت مطالعه کرد،^۱ سپس فرمود:
 «مَا فِيهِ شَيْءٌ إِلَّا وَقَدْ رَوَى عَنِ الْأَئِمَّةِ إِلَّا مَوْضِعَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةً»
 فَإِنَّهُ كَذَّبَ عَلَيْهِمْ فِي رَوَايَتِهَا لَعْنَةُ اللَّهِ»^۲

یعنی: تمامی مطالب و محتوای آن درست است و همه را از امامان
 معصوم علیهم السلام نقل کرده است مگر در دو سه مورد که به دروغ آن را به
 ائمه اطهار علیهم السلام نسبت داده است و خداوند او را لعنت کند.

مشایخ و شاگردان

روشن است که شخصیت بزرگی همچون حسین بن روح نوبختی
 در طول زندگی خود از محضر اساتید و مشایخ زیاد و بزرگی بهره برده است.
 ولی با این همه در کتب روایی و رجالی چندان نام و نشانی از آنها به چشم
 نمی خورد و تنها یک مورد آن به نام «ابوطاهر محمد بن علی بن بلال» به
 ثبت رسیده است. همچنانکه گفته شد نایب سوم چندین سال در تحت
 سرپرستی وی تربیت یافت و از این شخصیت روایات و احادیث بسیار
 شنید. و برای دیگران نقل کرد.^۳ ابو طاهر در واقع یکی از اساتید و مشایخ
 وی به شمار می آید، و شناسایی اساتید دیگر حسین بن روح احتیاج به
 تحقیق بیشتر دارد.

در این میان اگر چه شاگردان و تربیت یافتگان در حوزه درسی
 نایب سوم هم به سرنوشت اساتید وی دچار گشته و چندان اطلاعی از آمار

۱ - کتاب الغیبة، ص ۴۰۹.

۲ - مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۴۴۷ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۷۵.

۳ - کتاب الغیبة، ص ۳۸۷ و ۲۰۶.

دقیق آن در دست نیست ولی به چند مورد آن می‌توان اشاره کرد:

الف - سلامة بن محمد آرزنی. این شخصیت یکی از بزرگان شیعه و مورد وثوق همه علمای معاصر بود. و از حسین بن روح و چند نفر از دیگر فقهاء روایت نقل می‌کند. این شاگرد پرتلاش کتابهای ارزشمندی نیز به رشته تحریر در آورده، از جمله معروفترین آن، کتابی بنام «غیبت و کشف حیرت» در توضیح فلسفه غیبت امام زمان (عج) است. این فقیه بزرگوار در کتاب خود به علل و انگیزه‌های غیبت پرداخته که با توجه به شاگردی نایب سوم، مطالب و محتوای آن از اهمیت و ارزش ویژه‌ای برخوردار بوده است. اما افسوس این کتاب در اثر گذشت زمان، سهل انگاری دوستان و کینه و ترفند دشمنان از میان رفته و از دست شیعیان خارج شده است.

سلامة بن محمد آرزنی علاوه بر اینها، به تعلیم و تربیت شاگردان بسیاری نیز همت گماشت که اسامی هر کدام آنها در کتب رجالی عنوان شده است وی در سال ۳۳۹ق از دنیا رحلت نمود.^۱

ب - خیر بن عبدالله کوفی. این شخص در ظاهر خادم و خدمتگزار حسین بن روح عنوان شده ولی هر چند گاهی در کتب روایی دیده می‌شود که از نایب سوم حدیث نقل می‌کند.^۲ ولی در کتب رجالی هیچ بحثی در مورد وی دیده نمی‌شود و به همین خاطر بعضی از رجال شناسان معاصر در وثاقت وی، شک و تردید کرده‌اند.

ج - ابو عبدالله حسین بن علی بن سفیان بزوفری. وی نیز در

۱ - فهرست، شیخ طوسی، ص ۸۱ و رجال النجاشی، ص ۱۹۲ و مجمع الرجال، ج ۳، ص ۱۳۸.

۲ - کتاب النبیة، ص ۳۸۹.

مواردی از نایب سوم نقل روایت می‌کند^۱ و به این ترتیب جزو شاگردان او به شمار می‌رود. رجال شناس معروف، «نجاشی»، این شخصیت را یکی از بزرگان اصحاب معرفی کرده و او را مورد اعتماد قلمداد می‌کند.^۲

د - ابو عبدالله محمد بن احمد صفوانی. این شخصیت که یکی از استوانه‌های بزرگ شیعه در آن زمان به شمار می‌رود نیز از نایب سوم روایت نقل می‌کند. علاوه کتابهای بسیاری در خصوص موضوعات مختلف فقهی و مسائل اعتقادی روز نگاشته که مرحوم شیخ طوسی و همچنین نجاشی در کتاب‌های رجالی خود، اسامی آنها را به تفصیل عنوان کرده‌اند.^۳ او مقیم بغداد در خدمت نایب سوم بود و از برخی حوادث استفاده می‌شود مدتی را نیز در شهر موصل اقامت داشته است، این دانشمند توانا از نوادگان «صفوان جمال» (از شاگردان معروف امام صادق علیه السلام) به شما می‌رود، آن اصحاب وفاداری که شترهایش را به هارون الرشید کرایه داده بود ولی با رهنمایی و گوشزد حضرت امام صادق علیه السلام از این کار تو به کرد و همه شترهایش را فروخت و به سبب آن مورد غضب هارون قرار گرفت.^۴

ابن ندیم که از معاصران این راوی گرانقدر بوده و او را دیده است در کتاب ارزشمند خود، از وی با عظمت و احترام ویژه‌ای نام برده و تالیفات وی را شمارش کرده است.^۵

ه - ابوالحسن ایادی. وی نیز از جمله محدثان و راویان معاصر

۱ - همان، ص ۳۷۸.

۲ - رجال نجاشی، ص ۶۸.

۳ - رجال نجاشی، ص ۳۹۳ و الفهرست طوسی، ص ۱۳۳ و رجال شیخ طوسی، ص ۵۰۲.

۴ - رجال کشی، ج ۲، ص ۷۴۰.

۵ - الفهرست ابن ندیم، ص ۲۷۸.

نایب سوم بوده که در محضر مبارک وی فقه و حدیث یاد گرفته، شنیده و سپس آنها را برای دیگران نقل کرده است.^۱

وکلاء و دستیاران

علاوه بر شاگردان، در اینجا شخصیت‌های برجسته دیگری نیز از فقهاء و محدثان بزرگ مطرح هستند و از کتب تاریخی و رجالی معتبر استفاده می‌شود این بزرگان در مناطق مختلف، وکیل و جزو دستیاران سختکوش ابوالقاسم حسین بن روح بوده‌اند که اسامی و محل فعالیت برخی از آنان به شرح زیر است:

الف: ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی، فقیه و متکلم توانمند در شهرهای بغداد و اهواز.

ب: علی بن بابویه قمی، پدر شیخ صدوق (رحمة الله علیه) که از مفاخر فقهاء و بزرگ محدثان بود و در شهر قم حضور نافذانه داشت و یکی از بازوان پرتوان نایب سوم در این شهر به حساب می‌آمد.

ج: محمد بن فضل موصلی، از لابلای برخی نوشته‌های تاریخی معتبر استفاده می‌شود که این شخصیت نیز یکی دیگر از دستیاران با وفای نایب سوم بوده و در شهر موصل اقامت داشت.^۲

د: ابوعبدالله حسن بن علی وجناء نصیبی، همچنانکه در پیش اشاره شد وی جزو کسانی بود که در هنگام معرفی حسین بن روح به نیابت از سوی محمد بن عثمان در آن جلسه حضور داشت ولی پس از اندکی در این خصوص شک و تردید پیدا کرد که با کمک و راهنمایی محمد بن فضل

۱ - کتاب الغیبة، ص ۳۹۰ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۸.

۲ - کتاب الغیبة، ص ۳۱۵.

این مشکل حل گردید، سپس این شخصیت جزو همکاران بسیار خوب دستگاه نیابت در شهر موصل به شمار آمد.^۱

ه: ابوعلی محمد بن همام اسکافی، این شخصیت بزرگ به عنوان یک محدث نامدار در شهر بغداد می‌زیست، به این ترتیب در اکثر مسایل مهم سیاسی دستگاه نیابت حضور فعال داشت و همواره در خدمت نایب سوم بود و می‌توان گفت یکی از شاگردان وی نیز به شمار می‌آمد. محمد بن همام، چنانکه گذشت همان شخصیتی بود که به پاخاست و در نشر توفیق مربوط به شلمغانی، نقش تاریخی و ماندگار خود را به انجام رسانید و آن برائت نامه را به همه جای بلاد اسلامی فرستاد.^۲

و: قاسم بن علاء، وی نیز یکی از دستیاران مخلص نایب سوم در منطقه آذربایجان به شمار می‌رفت. او از قبل به عنوان نماینده امام هادی و عسکری علیه السلام در یکی از شهرهای آذربایجان به نام «ران»^۳ سکونت داشت و در این اواخر نیز زیر نظر حسین بن روح به فعالیت خود ادامه می‌داد. همچنین نامه‌های زیادی از ساحت مقدس امام زمان (عج) به وسیله حسین بن روح به دست این شخصیت می‌رسید. این یار باوفا در سن ۱۱۷ سالگی به دیار ابدی پیوست.^۴

۱ - اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۹۲

۲ - کتاب الغیبة، ص ۳۰۷ و ۳۷۱ و ۴۰۹ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۲۳ و ۳۵۵ و ۳۷۶.

۳ - برخی از جغرافیدانان شهر ران را همان «آران» جمهوری آذربایجان امروزی قلمداد می‌کنند ولی بعضی دیگر می‌نویسند: این شهر در سابق ما بین مراغه و زنجان قرار داشته و بعدها از میان رفته و خراب شده است. رک: معجم البلدان، یاقوت حموی، ج ۳، ص ۱۸ و المشترك وضعها والمفترق صفها، یاقوت حموی، ص ۱۹۷ و لغتنامه دهخدا، ج ۲۵، ص ۱۲۹.

۴ - کتاب الغیبة، ص ۳۱۰.

می‌بیند از این رو با اطمینان خاطر آماده پرواز به سوی جهان ابدی است و این در حالی بود که بیشترین دوران غیبت صغری با همه مشکلات و دشواری‌هایش، پیروزمندان پشت سر گذاشته شده و علت و فلسفه آن بتدریج برای شیعیان بازگو و توضیح داده شده است. او در طول نیابت بیست و یک ساله خویش اضافه بر فعالیت‌هایی که (در ابعاد مختلف) در بخش‌های گذشته این نوشتار به آن اشاره شد، سعی و تلاش فراوان داشت تا فرهنگ زیارت (زیارت ائمه معصومین علیهم‌السلام) را در میان جامعه شیعیان رونق فزون بخشد تا بدین وسیله اولاً: برای شیعیان مظلوم بفهماند که عدم حضور ظاهری امامان معصوم علیهم‌السلام در میان آنها نمی‌تواند مانع از ارتباط با آن سروران بشود زیرا در فرهنگ و معارف تشیع هیچ فرقی بین زنده و غیرزنده آنها وجود ندارد. ثانیاً: از این طریق یک روحیه و نشاط لازم به شیعیان داده شده و از خود باختگی و هویت زدایی آنان جلوگیری می‌شود. و ثالثاً: زمینه کافی برای غیبت کبرای حضرت ولی عصر (عج) به این ترتیب و بیش از پیش آماده می‌گردد.

از این جهت می‌بینیم حسین بن روح در ادامه تحقق این هدف مقدس زیارت نامه‌ای را برای شاگردان خویش آموزش می‌دهد تا این فرهنگ در میان توده مردم انتشار یافته و برای همیشه در طول زندگی آنان باقی و شکوفا بماند.

حضرت حجت (عج) که سال ۲۵۵ ق است به شمار می‌آورند و ایام غیبت صغری را ۷۴ سال ذکر می‌کنند که این قول صحیح به نظر نمی‌رسد.

زیارتنامه ائمه اطهار علیهم السلام

در کتاب‌های معتبر از قول خیر بن عبدالله، شاگرد و خدمتگزار نایب سوم نقل شده است که حسین بن روح فرمود: هرگاه خواستی در ماه رجب یکی از امامان معصوم علیهم السلام را زیارت کنی، داخل حرم مطهر آنان شو و خطاب به آن امام همام، این چنین زیارت نامه بخوان:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَشْهَدَنَا

ستایش خدایی را سزااست که ما را

مَشْهَدًا أَوْلِيَاءِهِ فِي رَجَبٍ وَأَوْجَبَ عَلَيْنَا مِنْ حَقِّهِمْ مَا قَدْ وَجَبَ

در ماه رجب به زیارتگاه اولیائش رسانید و واجب کرد بر ما از حق ایشان آنچه را که واجب بود

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ الْمُتَجَبِّ وَعَلَى أَوْصِيَاءِهِ الْحُجُبِ اللَّهُمَّ

و درود خدا بر محمد برگزیده و بر اوصیاء در پس پرده‌اش خدایا

فَكَمَا أَشْهَدْتَنَا مَشْهَدَهُمْ فَأَنْجِزْ لَنَا مَوْعِدَهُمْ وَأَوْرِدْنَا مَوْرِدَهُمْ غَيْرَ

چنانچه ما را موفق به زیارت مرقدشان کردی پس وعده آنها را نیز درباره ما وفا کن و ما را در جای ورود آنها

مُحَلَّتَيْنِ عَنْ وَرْدٍ فِي دَارِ الْمُقَامَةِ وَالْخُلْدِ وَالسَّلَامِ عَلَيْكُمْ إِنِّي

وارد کن نه اینکه ما را از ورود در خانه اقامت و خلود دور سازند سلام بر شما که براستی

قَصَدْتُكُمْ وَاعْتَمَدْتُكُمْ بِمَسْئَلَتِي وَحَاجَتِي وَهِيَ فَكَأَنَّ رَقَبَتِي مِنْ

من شما را مقصود خویش قرار داده و در خواسته و حاجتم به شما تکیه کردم و آن حاجت و خواسته‌ام آزادیم از

النَّارِ وَالْمَقَرِّ مَعَكُمْ فِي دَارِ الْقَرَارِ مَعَ شَيْعَتِكُمُ الْأَبْرَارِ وَالسَّلَامُ

آتش دوزخ و جایگیر شدنم با شما است در خانه همیشگی با شیعیان نیکوکاران و سلام

عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ أَنَا سَائِلُكُمْ وَأَمْلِكُكُمْ فِيمَا

بر شما به خاطر آن شکیبایی که کردید و چه نیکو است سرانجام آن خانه بهشت، من از شما خواهم و آرزومند

إِلَيْكُمْ التَّفْوِيضُ وَعَلَيْكُمْ التَّغْوِيضُ فَبِكُمْ يُجْبَرُ الْمَهِيضُ وَيُشْفَى

شما را در آن چیزهایی که در اختیار شماست و تعویض آن بر عهده شماست پس بوساطت شما جوش خورد اسخوار نکسه

زیارتنامه ائمه اطهار علیهم السلام

در کتاب‌های معتبر از قول خیر بن عبدالله، شاگرد و خدمتگزار نایب سوم نقل شده است که حسین بن روح فرمود: هرگاه خواستی در ماه رجب یکی از امامان معصوم علیهم السلام را زیارت کنی، داخل حرم مطهر آنان شو و خطاب به آن امام همام، این چنین زیارت نامه بخوان:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَشْهَدَنَا

ستایش خدایی را سزااست که ما را

مَشْهَدًا أَوْلِيَاءِهِ فِي رَجَبٍ وَأَوْجَبَ عَلَيْنَا مِنْ حَقِّهِمْ مَا قَدْ وَجَبَ

در ماه رجب به زیارتگاه اولیائش رسانید و واجب کرد بر ما از حق ایشان آنچه را که واجب بود

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ الْمُتَجَبِّ وَعَلَى أَوْصِيَاءِهِ الْحُجُبِ اللَّهُمَّ

و درود خدا بر محمد برگزیده و بر اوصیاء در پس پرده‌اش خدایا

فَكَمَا أَشْهَدْتَنَا مَشْهَدَهُمْ فَأَنْجِزْ لَنَا مَوْعِدَهُمْ وَأَوْرِدْنَا مَوْرِدَهُمْ غَيْرَ

چنانچه ما را موفق به زیارت مرقدشان کردی پس وعده آنها را نیز درباره ما وفا کن و ما را در جای ورود آنها

مُحَلَّتَيْنِ عَنْ وَرْدٍ فِي دَارِ الْمُقَامَةِ وَالْخُلْدِ وَالسَّلَامِ عَلَيْكُمْ إِنِّي

وارد کن نه اینکه ما را از ورود در خانه اقامت و خلود دور سازند سلام بر شما که براستی

قَصْدْتُكُمْ وَاعْتَمَدْتُكُمْ بِمَسْئَلَتِي وَحَاجَتِي وَهِيَ فَكَأَنَّ رَقَبَتِي مِنْ

من شما را مقصود خویش قرار داده و در خواسته و حاجتم به شما تکیه کردم و آن حاجت و خواسته‌ام آزادیم از

النَّارِ وَالْمَقَرِّ مَعَكُمْ فِي دَارِ الْقَرَارِ مَعَ شَيْعَتِكُمُ الْأَبْرَارِ وَالسَّلَامُ

آتش دوزخ و جایگیر شدنم با شما است در خانه همیشگی با شیعیان نیکوکاران و سلام

عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ أَنَا سَائِلُكُمْ وَأَمْلِكُمْ فِيمَا

بر شما به خاطر آن شکیبایی که کردید و چه نیکو است سرانجام آن خانه بهشت، من از شما خواهم و آرزومند

إِلَيْكُمْ التَّفْوِيضُ وَعَلَيْكُمْ التَّغْوِيضُ فَبِكُمْ يُجْبَرُ الْمَهِيضُ وَيُشْفَى

شما را در آن چیزهایی که در اختیار شماست و تعویض آن بر عهده شماست پس بوساطت شما جوش خورد اسخوار شکسته

فصل چهارم: انتقال نیابت

آماده پرواز

حسین بن روح نوبختی، پس از بیست و یک سال تلاش شبانه‌روزی و ریاست قاطعانه و مدبرانه در دستگاه نیابت، اینک لحظات آخر زندگی افتخارآمیز خود را پشت سر می‌گذارد. او فداکاری‌های خود و نایبان پیش از خویش را در این چند سال (۶۶ سال) پربار و شکوفا،

۱- باید توجه داشت که کل دوران نیابت غیبت صغری حدود ۶۹ سال به طول انجامید، نخست ۵ سال ریاست آن به عهده عثمان بن سعید عمری و ۴۰ سال آن به عهده محمد بن عثمان بود. ۲۱ سال آن را حسین بن روح به عهده گرفت و ۳ سال باقیمانده را هم نایب چهارم اداره کرد و این در صورتی است که سال اول غیبت صغری از وفات امام یازدهم و شروع امامت حضرت مهدی (عج) که سال ۲۶۰ ق بود حساب شود. ولی برخی از محققین آن را از زمان تولد ←

الْمَرِيضُ وَمَا تَزْدَادُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَغِيضُ إِنِّي بِسِرِّكُمْ مُؤْمِنٌ

و درمان شود شخص بیمار و آنچه در رحم‌ها زیاد گردد یا کم شود همانا من به راز شما معتقدم

وَلِقَوْلِكُمْ مُسَلِّمٌ وَعَلَى اللَّهِ بِكُمْ مُقْسِمٌ فِي رَجْعِي بِحَوَائِجِي

و به گفتار شما تسلیمم و خدا را به شما قسم می‌دهم که از اینجا که بازگردم حوائجم را گرفته

وَقَضَائِهَا وَأَمْضَائِهَا وَأَنْجَاحِهَا وَإِزَاحِهَا وَيَشْؤُنِي لَدَيْكُمْ

و برآورده شده و به امضاء رسیده باشد و بدانها کامیاب گشته و سختیش رفع شده باشد و نیز درباره کارهایم نزد شما

وَصَلَاحِهَا وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ سَلَامٌ مُودِعٌ وَلَكُمْ حَوَائِجُهُ مُودِعٌ

و اصلاحش را از او خواهم و سلام بر شما سلام خداحافظی کننده‌ای که حاجت‌های خود را نزد شما سپرده

يَسْتَلُّ اللَّهُ إِلَيْكُمْ الْمَرْجِعَ وَسَعِيَهُ إِلَيْكُمْ غَيْرُ مُنْقَطِعٍ وَأَنْ يَرْجِعَنِي مِنْ

از خدا خواهد که دوباره نزد شما آید و راهش بسوی شما بریده نشود و نیز خواهم که خدا مرا از

حَضْرَتِكُمْ خَيْرَ مَرْجِعٍ إِلَى جَنَابِ مُرِيعٍ وَخَفِضِ مُوسِعٍ وَدَعَاةٍ

محضر شما به بهترین وجهی برگرداند، برگرداند بسوی جایی سرسبز و خرم و زندگانی وسیع و گوارا

وَمَهْلٍ إِلَى حَبِينِ الْأَجَلِ وَخَيْرِ مَصِيرٍ وَمَحَلٍّ فِي النَّعِيمِ الْأَزَلِ

و در خوشی و آسایش تا هنگام رسیدن مرگ و بهترین سرانجام و جایگاه در بهشت پرنعمت ازلی

وَالْعَيْشِ الْمُقْتَبَلِ وَدَوَامِ الْأَكْلِ وَشُرْبِ الرَّحِيقِ وَالسَّلْسَلِ وَعَلَّ

و زندگی آینده و خوراکی‌های همیشگی و نوشیدن شراب و آب پاکیزه و گوارا در چند بار

وَنَهْلٍ لَا سَامَ مِنْهُ وَلَا مَلَلَ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وَتَحِيَّاتُهُ عَلَيْكُمْ

و یکبار که نوشیدنش خستگی و ملال نیاورد و رحمت خدا و برکات و تحیت‌های او بر شما باد

حَتَّى الْعُودِ إِلَى حَضْرَتِكُمْ وَالْفُوزِ فِي كَرَّتِكُمْ وَالْحَشْرِ فِي زُمْرَتِكُمْ

تا هنگام بازگشت من به نزد شما و رستگار شدن در زمان رجعت شما و محشور شدن در زمرة شما

وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ وَصَلَوَاتُهُ وَتَحِيَّاتُهُ وَهُوَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ

و رحمت خدا و برکاتش و درودها و تحیاتش بر شما باد و او ما را بس است و نیکو وکیلی است

زیارت نامه نواب اربعة

او به این مقدار بسنده نکرد، بلکه در وقت مناسب، زیارت دیگری نیز در خصوص نایبان چهارگانه حضرت ولی عصر (عج) برای شیعیان از خود به یادگار گذاشت تا ارتباط آنان را با این تشکیلات سرنوشت‌ساز برقرار ساخته و دوران غیبت صغری و نقش نواب اربعة در آن را همواره در اذهان شیعیان زنده و پویا نگه دارد و بدین ترتیب چراغ امید و رستگاری در قلب آنها برای همیشه فروزان گردد. او به شاگردان خود تعلیم داد هنگامی که خواستید یکی از نواب اربعة را زیارت کنید، نخست پیامبر بزرگوار اسلام را سلام کنید، (السلام علیک یا رسول الله بگویند) بعد حضرت علی علیه السلام و بعد از آن حضرت خدیجه و حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیهما)، سپس امام حسن و امام حسین علیهما السلام و همینطور امامان بعدی تا حضرت مهدی (عج) سلام را ادامه دهید آنگاه که از سلام آن سروران فارغ شدید، چنین بگویند:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ،^۱

سلام بر تو ای فلان پسر فلان.

أَشْهَدُ أَنَّكَ بَابُ الْمَوْلَى أَدَّيْتُ عَنْهُ وَأَدَّيْتُ إِلَيْهِ، مَا

گواهی دهم که تو باب (واسطه) مولی و سرور ما بودی که از طرف او به مردم و از مردم به آن حضرت رساندی خالفته و لا خالفت علیه قومت خاصاً وانصرفت سابقاً جئتک عارفاً

مخالفتش را نکردی و علیه او راه خلافتی نپیمودی قیام کردی بنیابت خاصه آن حضرت و بازگشتی در حالی که سبقت جوینده بودی

بِالْحَقِّ الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ وَأَنَّكَ مَا خُنْتَ فِي التَّأْدِيَةِ وَالسَّفَارَةِ السَّلَامُ

آمده‌ام بنزدت با معرفت بدان حقی که بر آنی و بر راستی خیانت نکردی در ادای وظیفه و مقام سفارت و نمایندگی آنحضرت سلام

۱ - به جای یا فلان بن فلان بگویند: یا حسین بن روح.

عَلَيْكَ مِنْ بَابٍ مَا أَوْسَعَهُ وَمِنْ سَفِيرٍ مَا أَمَنَكَ وَمِنْ ثِقَةٍ مَا أَمَكَّنَكَ أَشْهَدُ أَنَّ

بر تو از جهت آن کس که به تو توانگری داد و از طرف آن کس که بتو اعتماد کرد و از طرف شخصی که بتو قدرت داد گواهی دهم

اللَّهُ اخْتَصَّكَ بِنُورِهِ حَتَّى غَايَبَتِ الشَّخْصَ فَأَدَّيْتِ عَنْهُ وَأَدَّيْتِ إِلَيْهِ

همانا خداوند تو را به نور خود مخصوص داشت تا خود آن حضرت را از نزدیک مشاهده کردی و از جانب او به مردم رساندی

سپس دوباره برگردید و سلام‌های گذشته را (از پیامبر اسلام تا

حضرت حجت «عج») تکرار کنید آنگاه بگویید:

جِسْمِكَ مُخْلِصاً بِتَوْحِيدِ اللَّهِ وَمُؤَالَاةِ أَوْلِيَائِهِ وَالْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِهِمْ وَمِنْ

سوی تو آمدم درحالی که به یگانگی خدا ایمان دارم و از دوستان او پیروی می‌کنم و از دشمنانش دوری می‌جویم و همچنین

الَّذِينَ خَالَفُوكَ يَا حُجَّةَ الْمَوْلَى وَبِكَ اللَّهُمَّ تَوَجَّهْتُ وَبِهِمْ إِلَيْكَ تَوَسَّلِي

از آنهایی که با تو مخالفت می‌کنند ای حجة امام زمان و بذات خود ای خدا بمن توجه کن که بوسیله چهارده معصوم سوی تو توسل می‌جویم

سپس دعا کنید و از خداوند متعال هرچه دوست دارید بخواهید که

اجابت می‌شود، انشاءالله تعالی.^۱

دعا در ماه رجب

همچنین نایب سوم از ساحت مقدس حضرت امام زمان (عج) دعایی را نقل کرده که خواندن آن در روزهای ماه رجب برای شیعیان مستحب است. متن کامل این دعای شریف به شرح زیر است.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ

خدایا من از تو خواهم

بِالْمَوْلُودَيْنِ فِي رَجَبٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الثَّانِي وَابْنِهِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ

به حق دو مولود در ماه رجب یعنی محمد بن علی دوم (حضرت جواد) و فرزندش علی بن محمد آن امام

الْمُنْتَجَبِ وَاتَّقَرُّبُ بِهِمَا إِلَيْكَ خَيْرَ الْقُرْبِ يَا مَنْ إِلَيْهِ الْمَعْرُوفُ

برگزیده و تقرب جویم بوسیله آن دو بسویت به بهترین تقرب ای که از او احسان و نیکی

طُلبَ وَفِيمَا لَدَيْهِ رُغِبَ أَسْأَلُكَ سُؤَالَ مُقْتَرِفٍ مُذْنِبٍ قَدْ أَوْثَقَتْهُ

جویند و همه آنچه را نزد او است راغبند از تو خواهم خواستن خطاکار و گنهکاری که

ذُنُوبُهُ وَأَوْثَقَتْهُ عُيُوبُهُ فَطَالَ عَلَى الْخَطَايَا دُؤُوبُهُ وَمِنَ الرَّزَايَا

گناهانش او رابه نابودی کشانده و عیبهایش او در بندافکنده و شیوه اش بر خطاکاری طولانی شده و کارهایش با رنج و بلا

خُطُوبُهُ يَسْأَلُكَ التَّوْبَةَ وَحُسْنَ الْأُتْبَةِ وَالنُّزُوعَ عَنِ الْحَوْبَةِ وَمِنَ

آمیخته از تو پذیرش توبه و نیکویی هنگام بازگشت و جدایی از گناه و رهایی از

النَّارِ فَكَأَنَّ رَقَبَتَهُ وَالْعَفْوَ عَمَّا فِي رِقَبَتِهِ فَأَنْتَ مَوْلَايَ أَعْظَمُ أَمَلِيهِ

آتش و گذشتن تو را از آنچه در گردن دارد خواهان است پس تویی ای مولای من بزرگترین آرزو

وَرِيقَتِهِ اللَّهُمَّ وَأَسْأَلُكَ بِمَسَائِلِكَ الشَّرِيفَةِ وَوَسَائِلِكَ الْمُنِيفَةِ أَنْ

و تکیه گاهش خدایا از تو خواهم به حق مسأله های شریف و وسیله های ولایت که مرا

تَتَغَمَّدَنِي فِي هَذَا الشَّهْرِ بِرَحْمَةٍ مِنْكَ وَأَسِعَةٍ وَنِعْمَةٍ وَأَزَعَةٍ وَنَفْسٍ

در این ماه فراگیری به رحمت وسیعت و نعمت بخش شده ات و نفس قانعی به من بدهی که قانع باشد بدانچه

بِمَا رَزَقْتَهَا قَانِعَةً إِلَى نَزُولِ الْخَافِرَةِ وَمَحَلِّ الْأَخْرَةِ وَمَا هِيَ إِلَيْهِ ضَائِرَةٌ^۱

روزش کرده‌ای تا آن هنگام که به گور درآید و به جایگاه آخرت و آنچه سرانجام او است برود

نماز روز ۲۷ رجب

در جای دیگری، این سفیر نور و رهایی (حسین بن روح)، یکی دیگر از اعمال مستحبی ماه رجب را باز از ساحت مقدس حضرت حجت نقل کرده و آن را به عنوان ارمغان عبودیت و بندگی به شیعیان و شیفتگان اهل بیت علیهم‌السلام آموزش می‌دهد. این عمل، مخصوص روز بیست و هفتم ماه رجب (مبعث پیامبر اسلام) بوده که شرح و بیان آن به ترتیب زیر است:

نخست دوازده رکعت نماز (دو رکعت دو رکعت) را با حمد و بعد با هر سوره‌ای که بخواهد به جای آورد و در میان هر دو رکعت وقتی از سلام نماز فارغ شد این دعا را می‌خواند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ

ستایش خاص خدایی است که فرزندی برای خود نگرفته و شریکی در فرمانروایی ندارد

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِّ وَكَبْرُهُ تَكْبِيرًا يَا عُدَّتِي فِي مُدَّتِي يَا

و یآوری از خوار شدن ندارد (چون خواری ندارد) و به کمال بزرگی او را یاد کن ای توشه من در دوران عمرم ای

صاحبی فی شدتی یا ولیی فی نعمتی یا غیابی فی رغبتی یا

رفیق من در سختیم ای سرپرست من در نعمتم ای فریادرس من در آنچه خواهم ای

نجاحی فی حاجتی یا حافظی فی غیبتی یا کافی فی وحدتی یا

برآورنده حاجتم ای نگهبان من در غیابم ای، کفایت کننده‌ام در گوشه تنهایی ای

۱ - مصباح کفعمی، شیخ ابراهیم کفعمی، ص ۵۳۰ و الاقبال، ص ۱۳۲ و مفاتیح الجنان، شیخ

عباس قمی، ضمن ادعیه هر روز ماه رجب، دعای ششم.

أُنْسِي فِي وَحْشَتِي أَنْتَ السَّائِرُ عَوْرَتِي فَلَكَ الْحَمْدُ وَأَنْتَ الْمُقِيلُ

همدمم در وحشتم تویی پرده‌پوش عیبهای من پس ستایش تو را است و تویی نادیده‌گیرنده

عَثْرَتِي فَلَكَ الْحَمْدُ وَأَنْتَ الْمُنْعِشُ صَرَعَتِي فَلَكَ الْحَمْدُ صَلِّ عَلَيَّ

لغزشم پس ستایش تو را است و تویی برخیزاننده من هنگام افتادنم پس ستایش تو را است درود فرست بر

مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَشْرُ عَوْرَتِي وَأَمِنْ رَوْعَتِي وَأَقِلْنِي عَثْرَتِي

محمد و آل محمد و بیپوشان عییم را و ایمنی بخش هراسم را و نادیده‌گیر لغزشم را

وَأَصْفَحْ عَنْ جُرْمِي وَتَجَاوَزْ عَن سَيِّئَاتِي فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعَدَّ

و چشمم بپوش از جرمم و بگذر از گناهانم در زمرة بهشتیان بدان

الصَّدَقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ

وعدۀ راستی که بدانها داده شده است.

سپس هر کدام از سوره‌های: فاتحة الكتاب، اخلاص، کافرون،

الناس، فلق و قدر را هفت بار تلاوت می‌کند، آنگاه هفت بار می‌گوید:

اللَّهُ اللَّهُ رَبِّي لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا

خداوند پروردگار من است و من به او شرک نخواهم ورزید.

و در آخر هر دعایی خواست می‌خواند و هر حاجتی داشت از

خداوند متعال طلب می‌کند.^۱

وداع ظاهری

به هر حال این شخصیت بزرگ تاریخ تشیع پس از یک عمر رهبری

و هدایت مردم، هنگامی چراغ زندگانش رو به خاموشی گرایید که عمده

کارهای مربوط به غیبت صغری با سربلندی و پیروزی کامل انجام پذیرفته

۱- الاقبال، ص ۱۶۷ و مفاتیح الجنان، در باب اعمال روز مبعث.

و زمینه نهایی برای غیبت کبرای آن حضرت (عج) آماده گشته بود و این در حالی بود که هنوز حدود سه سال از دوران غیبت صغری باقی مانده بود. به همین جهت نیز لازم بود برای ادامه ریاست و تکمیل نهایی این دوره سرنوشت ساز، شخصیت توانمند دیگری از فقهای معاصر به این سمت برگزیده شود تا رهبری شیعیان را در ظاهر به همان گونه که سفیر سوم انجام می داد، دنبال کند.

چند روز پیش از رحلت، نایب سوم به دستور امام عصر (عج) به یکی از شخصیت‌های گرانقدر بغداد، به نام «علی بن محمد سمّری» وصیت کرد و به این ترتیب رهبری و ریاست شیعیان و دستگاه نیابت را به وی واگذار نمود.^۱ در این هنگام تاریخ، دهه اول ماه شعبان سال ۳۲۶ ق را نشان می داد که به پایان خود رسیده بود. پس از اندکی نیمه شعبان نیز فرا رسید. این روز بزرگ و تاریخی، تولد نورانی امام دوازدهم را در هفتاد و یک سال پیش به شیعیان و عاشقان آن حضرت خبر می داد. این روز، بسیار پربرکت و روز سرورانگیزی بود. ولی اوضاع جسمانی نایب سوم نشان می داد گویا پانزده شعبان امسال، آخرین نیمه شعبان وی خواهد شد. حسین بن روح به هر ترتیب که می توانست در جشن و شادمانی این روز بزرگ شرکت جست و تولد آن حضرت (عج) را به عموم شیعیان تبریک گفت و ظهور ظلم براندازش را بشارت داد و همه را به امیدواری و انتظار فرج فرا خواند. ایام سرور و شادی همچنان ادامه داشت تا اینکه شب چهارشنبه، هجدهم شعبان ۳۲۶ ق از راه رسید. نایب سوم در این هنگام

۱ - کتاب الغیبة، ص ۳۹۴ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۹ و طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۱۱۳.

چشم از جهان فرو بست.^۱ و شادی شیعیان را به عزا و ماتم مبدل ساخت. شیعیان عاشق پس از تجلیل و احترام لازم از خدمتگزار لایق خویش، پیکر مطهر آن فقیه فرزانه را در شهر بغداد تشییع کردند آنگاه وی را به محله «نوبختیه» انتقال دادند و جسم بی جان او را در جنب خانه «علی ابن احمد نوبختی» به خاک سپردند که این خانه هم اکنون در طرف راست جانب شرقی بازار «عطاران» قرار دارد.^۲

محدث توانا مرحوم شیخ عباس قمی (رضوان الله تعالی علیه) آنگونه که از عبارت‌هایش استفاده می‌شود از این مزار شریف دیدن کرده است و از نزدیک غربت، مظلومیت آن بارگاه نور را چشیده و لمس نموده است، از این رو وی با دلی پر خون و با آهی آتشین می‌نویسد که این مزار در یک خانه شخصی واقع شده که اگر کسی بخواهد وارد آن بشود نخست باید از صاحب آن اجازه بگیرد آنوقت داخل بشود. سپس این عالم فرزانه ادامه می‌دهد که هنوز اهل خیری پیدا نشده تا این خانه را بخرد و صحن مناسبی، همراه با چند ایوان و حوض در اطراف آن بسازد زیرا این کار علاوه بر تعظیم صاحب بزرگوار آن، محل اجتماع و پناهگاه شیعیان در شهر بغداد خواهد شد.^۳

۱ - کتاب الاوراق، ص ۱۰۴ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۸ و معجم الرجال الحدیث، ج ۵، ص ۲۳۶.

۲ - خاندان نوبختی، ۲۲۱ و کتاب الغیبة، ص ۳۷۸ و احسن الودیعة، محمد مهدی موسوی، ج ۲، ص ۲۳۲.

۳ - تممة المنتهی، ص ۳۰۳.

حاجت نگاری و ارتباط جاودانی

آری! ناله‌های این مُحَدَّث بیدار دل هر شیعهٔ پاک سرشت و مسؤولی را در غم و اندوه فرو می‌برد و به قصه‌ها و غصه‌های تاریخ شیعه عمق و شعاع فزونتر می‌بخشد ولی از آنجایی که مکتب حیاتبخش تشیع همواره مجاهدان در راه خدا را زنده و شاهد تلقی می‌کند از این رو شیعیان به پیروی از آن مکتب راستین هرگز فداکاریهای حسین بن روح‌ها و سایر بزرگان خویش را فراموش نمی‌کنند، علاوه آنان را حاضر و شاهد بر زندگی روزمرهٔ خود می‌دانند و حتی دعاها و خواسته‌های آنها را در سرنوشت و امور زندگی شخصی و اجتماعی خود نقش آفرین به شمار می‌آورند. بنابراین از دیدگاه شیفتگان این مکتب پویا و زنده، نایبان چهارگانهٔ امام زمان (عج) مُرده نیستند و شیعیان نیز هیچگاه ارتباط خود را با آنان قطع شده نمی‌بینند. در فرهنگ تشیع این ارتباط معنوی و حرکت آفرین در طول تاریخ با روش‌های مختلف تقویت شده و شکل متنوعی به خود گرفته است. گاهی با حضور ظاهری در منزل و محفل نورانی آنان، زمانی با زیارت مزار و مشهد شریفشان، این مهم دنبال شده و در برخی مواقع - مانند زمان ما که امام دوازدهم شیعیان در پردهٔ غیبت قرار دارد - نیز با «نامه و عریضه نگاری» به ساحت مقدس آن سرور بزرگ و نایبان خاصش، این موضوع چهره و عینیت دیگری در خود پیدا کرده است. از این رو می‌بینیم علمای بزرگ جهان تشیع در کتابهای ارزشمند خود فصل جداگانه و مستقلی را به این اختصاص داده و آن را برای پیروان چهارده معصوم علیهم‌السلام تعلیم می‌دهند، چنانکه علامه

مجلسی (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب گوهر بار خود بحار الانوار، در بابی به این موضوع پرداخته و در بخشی از آن چنین می نویسد:

زمانی که گرفتار مشکلی شدی و یا مصیبتی گریبانگیرت کرد، نامه‌ای را به ساحت مقدس امام زمان (عج) بنویس و آن را به یکی از قبور ائمه علیهم السلام ارسال نما، یا اینکه سرنامه را محکم بسته و زیر خاک تمیزی مدفون کن. اگر این کار را نتوانستی نامه را به نهر آبی یا به چاه و گودال آبی بیانداز و امیدوار باش که حاجت تو برآورده خواهد شد.^۱

در جای دیگری می گوید:

وقتی نامه را نوشتی و تمام مشکلات و گرفتاریهای (فردی و اجتماعی) خود را در آن با حضرت در میان گذاشتی و از محضر مبارک، طلب یاری جُستی و نامه به پایان خود رسید^۲ آنگاه آن را به کنار نهر یا گودال آبی ببر. هنگامی که در بالای نهر و گودال قرار گرفتی یکی از نایبان امام (مثلاً حسین بن روح، نایب سوم) را مورد خطاب قرار داده و این گونه با آنها به گفتگو بنشین:

یا حسین بن روح! سلام عليك، أَشْهَدُ أَنَّ وَفَاتَكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَنْتَ

ای حسین بن روح! سلام بر تو، شهادت می دهم که به یقین وفات تو در راه خدا بود و تو زنده هستی و در حَتَّى عِنْدَ اللَّهِ مَرْزُوقٌ وَقَدْ خَاطَبْتُكَ فِي حَيَاتِكَ الَّتِي لَكَ عِنْدَ اللَّهِ جَلٌّ

نزد خدا روزی می خوری و من تو را مخاطب قرار می دهم به خاطر آن مقام و حیاتی که در نزد خداوند برای توست.

۱ - بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۲۹.

۲ - البته مرحوم علامه مجلسی (رضوان الله علیه) متن کامل یکی از این نامه‌ها را به عنوان نمونه ذکر کرده است ولی در اینجا به خاطر رعایت اختصار از طرح آن خودداری گردید بنابراین علاقمندان به منبع اصلی رجوع نمایند.

وَعَزَّ وَهَذِهِ رُقْعَتِي وَحَاجَتِي إِلَى مَوْلَانَا ﷺ فَسَلِّمْهَا إِلَيْهِ فَإِنَّ الثَّقَةَ الْأَمِينِ.

این نوشته، نامه و حاجت من است که برای تو نوشتم. پس تو آن را به دست سارک وی برسان. تو امین و مورد اعتماد هستی.

سپس آن را به نهر یا گودال آب بیانداز.

این به منزله آن است که گویا نامه را به دست حسین بن روح داده‌ای و امیدوار باش که حاجت تو حتماً بر آورده خواهد شد.^۱

لازم به ذکر است، شاید درک واقعیت و حقیقت این سری مسائل و ارتباطها برای بیشتر روشنفکر نمایان و افراد کوتاه‌اندیش و بد دل، بسیار سخت باشد ولی باید توجه کرد، در این وادی حیرت آور، رمز و راز شگفت‌انگیز و اسرار آمیزی نهفته است که نمونه بسیار ناچیز آن همین موضوع است که گفته شد. این گونه ارتباطهای به ظاهر خیلی ساده، نه تنها نقش روانی و اساسی در تقویت روحی و حفظ هویت اسلامی و شیعی در میان توده مردم داشته بلکه تأثیر خیلی بارز عینی و آثار عملی خود را در طول تاریخ به نمایش گذاشته و آنها را در مقاطع حساس و سرنوشت‌ساز تاریخ، از انحرافات و لغزشهای فکری و عملی ننگه داشته است که مصداقهای بارز تاریخی و عینی، شاهد گویای این مطلب است و دهها رمز و راز دیگر که طرح آن از حوصله این نوشتار خارج خواهد بود. به هر حال شرح حال سومین سفیر حضرت حجت (عج) به این ترتیب به پایان خود رسید که:

عَجَّلْ عَلَيَّ ظُهُورَكَ يَا ضَاحِبَ الزَّمَانِ

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى

منابع و مأخذ:

- ١- اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، شيخ حر عاملي، بكوشش ابوطالب تجليل، سرمایه عباسعلي دروديان، ١٤٠١ق.
- ٢- الاحتجاج، احمد بن علي طبرسي، مشهد، نشر مرتضى، ١٤٠٣ق.
- ٣- احسن الوديعه، محمد مهدي موسوي، بغداد، مطبعة ايتام.
- ٤- اختيار معرفة الرجال (معروف به رجال كشي)، شيخ طوسي، قم، آل البيت، به تحقيق مهدي رجائي، ١٤٠٤ق.
- ٥- اعيان الشيعة، سيد محسن امين، به تحقيق حسن راميه، بيروت، دارالتعارف للمطبوعات.
- ٦- الاقبال، سيد علي بن علاؤدين، تبريز، چاپ سنگي، ١٣١٤ق.
- ٧- بحار الانوار، علامه مجلسي، بيروت، مؤسسة الوفاء، ج دوم، ١٤٠٣ق.
- ٨- البلد الامين، سيد ابراهيم كفعمي، چاپ سنگي.
- ٩- تاريخ الاسلام، محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، بيروت، دارالكتاب العربي، چاپ اول، ١٤١١ق.
- ١٠- تاريخ بغداد، ابوبكر احمد بن علي، بيروت، دارالكتب العنميه،
- ١١- تاريخ الخلفاء، عبدالرحمن سيوطي، سوريه، حلب، دارالقلم، ١٤١١ق.
- ١٢- تاريخ سياسي غيبت امام دوازدهم، جاسم حسين، ترجمه محمد تقى آيةاللهي، تهران، اميركبير، ١٣٦٧ش.
- ١٣- تأسيس الشيعة، سيد حسن صدر، انتشارات اعلمي.

- ۱۴ - **تتمة المنتهى**، شیخ عباس قمی، تهران، کتابفروشی مرکزی، چاپ دوم، ۳۷۳ اق.
- ۱۵ - **تجارب الامم**، ابومسکویه، به تحقیق ابوالقاسم امامی، تهران، دارسروش، ۳۶۶ اش.
- ۱۶ - **تجارب السلف**، هندو شاه نخجوانی، به اهتمام عباس اقبال، تهران، طهوری، چاپ سوم، ۳۷۵ اش.
- ۱۷ - **تذكرة الخواص**، سبط ابن جوزی، بیروت، مؤسسة اهل البيت، ۴۰۱ اق.
- ۱۸ - **توضیح الملل**، مصطفی خالقداد هاشمی، ترجمه جلال نائینی، تهران، اقبال، چ سوم، ۳۶۲ اش.
- ۱۹ - **تهذیب الاحکام**، شیخ طوسی، بتحقیق حسن موسوی خراسان، نجف، دارالکتب الاسلامیه، چ دوم، ۳۸۰ اق.
- ۲۰ - **حلاج**، علی میرفطروس.
- ۲۱ - **حياة الامام العسكري**، محمد جواد طبسی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۴۱۶ اق.
- ۲۲ - **خاندان نوبختی**، عباس اقبال آشتیانی، تهران، طهوری، چاپ سوم، ۳۵۷ اش.
- ۲۳ - **خدمات متقابل اسلام و ایران**، مرتضی مطهری، تهران، صدرا، چاپ دوازدهم، ۳۵۵ اش.
- ۲۴ - **الخرائج و الجرائح**، قطب‌الدین راوندی، قم، مؤسسه امام مهدی (عج)، ۴۰۷ اق.
- ۲۵ - **دستورالوزراء**، خوندمیر، به تصحیح سعید نفسی، تهران، اقبال، چاپ دوم، ۳۵۵ اش.
- ۲۶ - **الذريعة الى تصانيف الشيعة**، آقابزرگ تهرانی، بیروت، دارالاضواء، چاپ سوم، ۴۰۳ اق.
- ۲۷ - **رجال الطوسی**، محمد بن حسن، قم، منشورات رضی، ۳۸۰ اق.
- ۲۸ - **رجال النجاشی**، احمد بن علی، به تصحیح سید علی موسوی زنجانی، قم، جامعه مدرسین، ۴۰۷ اق.
- ۲۹ - **سفينة البحار**، شیخ عباس قمی، بیروت، دارالتعارف والمرتضی.
- ۳۰ - **سیر اعلام النبلاء**، محمد بن احمد ذهبی، بیروت، مؤسسة الرسالة، چاپ هفتم، ۴۱۰ اق.
- ۳۱ - **سیره پیشوایان**، مهدی پیشوایی، قم، توحید، چاپ اول، ۳۷۲ اش.
- ۳۲ - **شاگردان مکتب ائمه**، محمد علی عالمی، قم، اسلامیه، ۳۶۱ اش.
- ۳۳ - **صلة تاريخ الطبري**، عریب بن سعد قرطبی، قاهره، استقامت، ۳۵۸ اق.
- ۳۴ - **طبقات اعلام الشيعة**، آقابزرگ تهرانی، قم، اسماعیلیان، چاپ دوم.

- ۲۵- العَبْر (تاريخ ابن خلدون)، عبدالرحمن محمد بن خلدون، بيروت، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، ۱۳۹۱ق.
- ۲۶- العبقري الحسان، علي اكبر نهاوندي، تهران، چاپ سنگي، جامعة بغداد، ۱۳۹۴ق.
- ۲۷- عصر الخليفة المقتدر، حمدان عبدالمجيد كبيسي، نجف، جامعة بغداد، ۱۳۹۴ق.
- ۲۸- علل الشرايع، شيخ صدوق، قم، مكتبة الداوري، ۱۳۸۵ق.
- ۲۹- علل گرايش به ماديگري، مرتضى مطهري، تهران، صدرا، مقدمة چاپ هشتم.
- ۴۰- عوالم العلوم والمعارف والاحوال، شيخ عبدالله بحراني، قم، بنياد فرهنگي امام مهدي (عج)، چاپ اول، ۴۰۵ق.
- ۴۱- الفهرست، ابن نديم، بيروت، دارالمعرفة.
- ۴۲- الفهرست، شيخ طوسي، قم، منشورات رضی.
- ۴۳- فلسفة غيبت صغري، محمد صدر، ترجمة محمد امامي، قم، دارالتبليغ اسلامي.
- ۴۴- قوس زندگي منصور حلاج، اوئي ماسينيون، ترجمة روان فرهادي، انتشارات منوچهری، چاپ سوم.
- ۴۵- الكامل في التاريخ، ابن اثير، بيروت، دارالكتب العلميہ، ۴۰۷ق.
- ۴۶- كتاب الاوراق، ابي بكر محمد بن يحيى صولي، بيروت، دارالمسيره، چاپ دوم، ۱۳۷۹ق.
- ۴۷- كتاب الغيبة، شيخ طوسي، قم، معارف اسلاميه، چاپ اول، ۴۱۱ق.
- ۴۸- كتاب الوزراء و الكتاب، جمشيارى، قاهره، مطبعة مصطفى، چاپ اول، ۱۳۵۷ق.
- ۴۹- كشف الغمّة في معرفة الائمة، ابي فتح اربلي، تبريز، بني هاشمي، ۱۳۸۰ق.
- ۵۰- كمال الدين و تمام النعمة، شيخ صدوق، به تصحيح علي اكبر غفاري، تهران، دارالكتب الاسلاميه، چاپ دوم، ۱۳۹۵ق.
- ۵۱- لغت نامه، علي اكبر دهخدا، تهران، انشگاه تهران، ۱۳۳۹ش.
- ۵۲- مجمع الرجال، قهپايي، قم، اسماعيليان، ۱۳۸۴ق.
- ۵۳- مذهب حلاج، روزه آرنايدر، ترجمة عبدالحسين ميگده، تبريز، انتشارات مهر، ۱۳۴۷ش.
- ۵۴- مروج الذهب و معادن الجواهر، علي بن حسين بن علي، مسعودي، بيروت، دارالاندلس.
- ۵۵- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، حسين نوري، مشهد، سعيد، ۱۳۰۷ق.
- ۵۶- مصباح كفعمي، شيخ ابراهيم كفعمي، قم، اسماعيليان، چاپ دوم، ۱۳۴۹ق.
- ۵۷- معادن الحكمة، فيض كاشاني، تهران، مكتبة الصدوق، ۱۳۸۸ق.

- ۵۸- معانی الاخبار، شیخ صدوق، به تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، مکتبه الصدوق، ۳۷۹ق.
- ۵۹- معجم الانساب والاسرات، زامباور، بیروت، دارالرائد العربی، ۴۰۰ق.
- ۶۰- معجم البلدان، یاقوت حموی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۳۹۹ق.
- ۶۱- معجم الرجال، ابوالقاسم خوئی، قم، مطبعة الصدر، چاپ چهارم، ۴۱۰ق.
- ۶۲- معجم المؤلفین، عمر رضا کحاله، بیروت، مکتبه المثنی.
- ۶۳- مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، تهران، انتشارات جهان.
- ۶۴- مفاخر اسلام، علی دوانی، تهران، امیرکبیر، ۳۷۰ش.
- ۶۵- مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، بیروت، دارالمعرفه، به تصحیح سید احمد صقر.
- ۶۶- مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، نجف، حیدریه، ۳۷۵ق.
- ۶۷- منتخب الاثر فی امام الثانی عشر، لطف الله صافی، قم، مکتبه الداوری، چاپ هفتم.
- ۶۸- منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، به تصحیح ابراهیم میانجی، تهران، اسلامی، ۳۳۸ق.
- ۶۹- میزان الحکمة، محمد محمدی ری شهری، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۳۶۷ش.
- ۷۰- نواب اربعه، عباس راسخی نجفی، چاپخانه فردین، چاپ اول، ۳۶۶ش.
- ۷۱- الوزراء، صابی، به تحقیق احمد فراج، بیروت، دار احیاء الکتب العربیه، ۹۵۸م.
- ۷۲- وسائل الشیعہ، شیخ حر عاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۳۹۱ق.
- ۷۳- وفيات الاعیان، احمد بن محمد بن ابی بکر بن خلکان، به تحقیق احسان عباسی، بیروت، دارصادر.